

نسانه

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی / سال دوم، شماره هفتم، زمستان ۱۳۸۸

در این شماره می خوانید:

اخلاق جنسی، ازدواج مجدد، در باره‌ی تجاوز جنسی، سرکوب جنسی - آزادی جنسی، مصاحبه با سردبیران مجله‌ی زنان تن‌فروش، ناباروری در زنان و مردان، دشواری‌های دگرجنس‌گرایی، اکثریت مردم جامعه‌ی ما جزء گروه‌های محروم جنسی هستند، انقلاب جنسی، حدس و گمان‌ها در باره‌ی حسادت، مصاحبه ماه‌نامه‌ی فردوسی با بهنام اوحدی، سکس دهانی، جنس و جندر.

جنسیت و جامعه

فصل‌نامه‌ی فرهنگی و اجتماعی

سال دوم، شماره‌ی هفتم، زمستان ۱۳۸۸

زیر نظر:

جهانگیر شیرازی

تصویر روی جلد:

نقاشی سالوادر دالی

هم‌کار این شماره:

نامیا علی‌پور

مسئولیت هر نوشته با نویسنده‌ی آن است.

انتشار مطالب مگر به قصد نقد و بررسی، فقط با اجازه‌ی ایمیلی از «جنسیت و جامعه» میسر است.

آدرس وب‌لاگ فصل‌نامه:

<http://jenseyatvajameh.wordpress.com/>

آدرس ای‌میل فصل‌نامه:

JenseyatvaJameh@talktalk.net

فهرست مطالب

۴.....	ازدواج مجدد.....
۹.....	در باره‌ی تجاوز جنسی.....
۲۱.....	سرکوب جنسی - آزادی جنسی مطلبی از سکسولوگ چینی.....
۲۸.....	مصاحبه با سردبیران مجله‌ی زنان تن‌فروش.....
۳۵.....	ناباروری در زنان و مردان.....
۴۱.....	دشواری‌های دگرجنس‌گرایی.....
۴۸.....	اکثریت مردم جامعه‌ی ما جزء گروه‌های محروم جنسی هستند.....
۶۲.....	انقلاب جنسی.....
۶۹.....	حدس و گمان‌ها در باره‌ی حسادت.....
۷۸.....	مصاحبه‌ی ماه‌نامه‌ی فردوسی با بهنام اوحدی.....
۹۶.....	سکس دهانی.....
۱۰۱.....	جنس و جندر.....
۱۰۵.....	اخلاق جنسی.....

ازدواج مجدد

پیوند زناشویی ممکن است به دلایلی منجر به شکست شود و یا با فوت یکی از زوجین، از هم گسیخته گردد.

در ایران، زمانی که صحبت ازدواج مجدد به میان می‌آید، بیش‌تر اوقات، ذهن‌ها به موضوع چندهمسری



عکسی از سلمان رشدی و همسر او هنگام ازدواج مجدد آن دو

مردان و حق و حقوقی که قانون در این‌باره برای مرد در نظر گرفته، معطوف می‌گردند. قاطی کردن چند همسری مردان با ازدواج مجدد خلط مبحث است، چون این دو با هم تفاوت آشکار دارند؛ حق چندهمسری که در قانون فقط به مردان اعطاء شده، خواست، اراده، حقوق، احساسات و عواطف زنان را نفی قانونی، و مردسالاری را با کمک شرع و حلال و حرام و قانون! در جامعه نهادینه کرده است، ازدواج مجدد اما به معنای بستن پیمان مشترک زناشویی فردی است که به دلیل فوت همسر یا طلاق، مجدد تنها شده، و بنا به خواست و اراده‌ی خود با فرد دیگری ازدواج می‌کند. بنابراین، هم زن و هم مرد، هر دو می‌توانند به ازدواج مجدد روی آورند. این کار کاملن اخلاقی است و در چارچوب حقوق و حریم فردی می‌گنجد. این در حالی است که در قوانین ایران، موانع بسیار سختی برای حق حضانت از کودکان توسط مادر، تصویب شده‌اند. تازه، همین حقوق و امکانات اندک هم در صورت ازدواج مجدد زن، از او سلب می‌شوند. همین باعث می‌شود که بسیاری از زنان مطلقه یا شوهرفوت‌کرده، همه‌ی سختی‌های مالی، معیشتی و سختی‌های حاصل از نگهداری و پرورش کودکان خود را به تنهایی به دوش گرفته، نیازهای روحی، عاطفی و جنسی

خود را سرکوب و فکر ازدواج مجدد را از سر خود به‌در کنند. این در حالی است که توجه به سلامت جسمی، روانی، روحی و اجتماعی مادر به‌عنوان اولین مربی کودکان، موجب سلامت نسل و جامعه می‌شود.

بر طبق آمار موجود در کشور، تعداد زنان مجردی که به علت فوت شوهر تنها زندگی می‌کنند، شش برابر تعداد مردانی است که به علت فوت زن، تنها مانده‌اند. عوامل فرهنگی هم‌چون سن، تحصیلات، مدت زندگی با همسر اول، تعداد فرزندان، سن در هنگام طلاق (یا فوت همسر)، و تعداد سال‌های گذشته از فوت همسر یا طلاق در امر ازدواج مجدد زنان دخالت دارند.

مقایسه‌ی آماری ایران با جوامع غربی نشان می‌دهد که نسبت ازدواج‌های مجدد مردان ایرانی به مردان غربی شش در صد بیش‌تر و نسبت ازدواج‌های مجدد زنان ایرانی نسبت به زنان غربی ۲۴ درصد کم‌تر است. این آمار نقش قوانین و فاکتورهای فرهنگی و اخلاقی جامعه در احتراز زنان از ازدواج مجدد را نشان می‌دهد.

زن تنهاشده در نتیجه‌ی طلاق یا فوت همسر باید با مشکلات زیادی دست و پنجه کند؛ تنهایی، محرومیت از زندگی خانوادگی، سختی و مشکلات نگهداری از فرزندان، مشکلات مالی و اجتماعی، آسیب‌های روحی و روانی و محرومیت جنسی از این جمله‌اند. از طرف دیگر بسیاری از پسران و مردان مجرد و حتا مردان متأهل، زنان تنهاشده را طعمه‌ی خوبی برای کام‌جویی خود می‌دانند و آنان را هم‌چون لکه‌ای برای برطرف‌کردن نیازهای زودگذر جنسی خود به حساب می‌آورند. بی‌جهت نیست که چنین زنانی اغلب از حضور اجتماعی می‌پرهیزند تا خود را از تحمل حرف‌ها، نگاه‌های آزاردهنده و درخواست‌های خودخواهانه، محافظت کنند. از طرف دیگر موانع فرهنگی، قانونی، اجتماعی و حتا صحبت‌های درگوشی اقربا، دوستان و هم‌سایه‌گان باعث می‌شوند که بسیاری از زنان تنهاشده، تنهایی

را به وصلت مجدد ترجیح دهند و به‌قولی بسوزند و بسازند. همه‌ی این‌ها در حالی است که قانون منع خاصی بر سر راه ازدواج مجدد مردان قرار نداده، و توقع وجدان جمعی جامعه از مرد هم این است که در صورت طلاق و یا فوت همسر، بهتر آن است که او (مرد) مجدداً همسر تازه‌ای اختیار کند. همین نشانه‌ی بارزی است از جنسیتی‌شدن ازدواج مجدد در جامعه‌ی ما، و حقیقت تلخ تنهایی جمعیت کثیری از شهروندان مؤنث در کشور.

زنان مجدد مجرد شده، اغلب سیکلی از یأس، ناامیدی، استرس، غمگینی و فشارهای احساسی هم‌چون شرمندگی و تنهایی را تجربه می‌کنند، و بسیاری از آنان حضور فرزند، اخلاق اجتماعی و توقعات خویشاوندان را مانع یافتن همسر جدید می‌دانند.

تابه حال تحقیقات بسیار محدودی در مورد شهروندانی که بر اثر طلاق یا فوت همسر تنها می‌شوند، صورت گرفته‌اند، با این‌همه طبق تحقیقی که در شیراز صورت گرفته، فقط ۴ درصد افراد بعد از فوت همسر، و تنها ۵ درصد افراد بعد از طلاق ازدواج مجدد کرده‌اند. آمار دیگری این ارقام را در موارد فوت همسر ۴۷ درصد برای مردان و ۳۰ درصد

برای زنان، و ۳۶ درصد برای مردان و ۲۶ درصد برای زنان در مورد طلاق در نظر می‌گیرد. این تفاوت آماری نیاز به تحقیقات گسترده‌تر را نشان می‌دهد.



مراسم ازدواج دو سالمند استان کردستان به نام‌های حبیب‌الله رستمی ۷۰ ساله و مریم سودمند ۶۰ ساله که با حضور جمعی از مسوولان استان، کردستان، برگزار شد

آن‌دسته از زنانی که به ازدواج مجدد رو می‌آورند، معمولن نسبت به مردان، سال‌های بیش‌تری بعد از طلاق یا فوت همسر به تنهایی

زندگی می‌کنند، و مردان مجدداً مجرد شده، عمومن زودتر از زنان مجدداً مجرد شده، همسر دوم خود را انتخاب

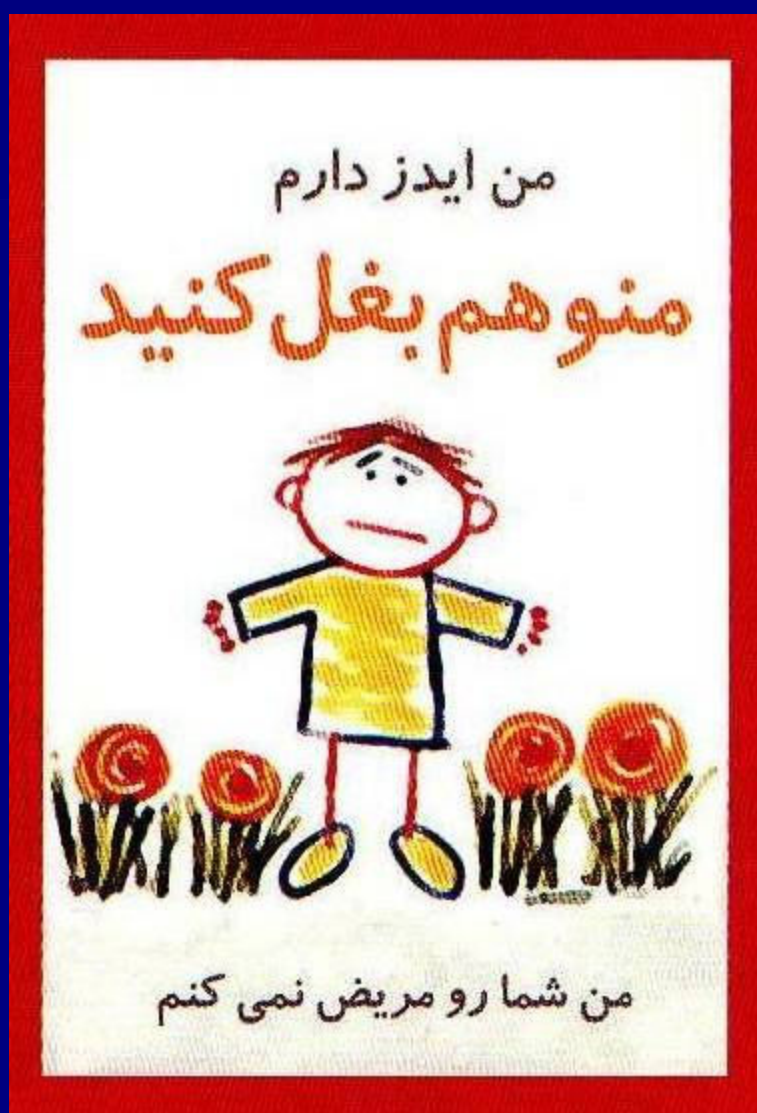
می‌کنند. هم‌چونین میان‌گین سن ازدواج مجدد برای مردان بالاتر از زنان است. به‌عبارتی زنانی که بعد از ۴۵-۴۰ سالگی در صورت طلاق یا فوت همسر تنها می‌شوند، کم‌تر به ازدواج دوباره رو می‌آورند، درحالی‌که این سن برای مردان ۵۶-۶۰ سال می‌باشد.

ازدواج مجدد حق هر انسان بالغی در هر سن و سالی است، که در نتیجه‌ی طلاق و یا فوت همسر، مجدد تنها شده باشد. فرقی نمی‌کند که این انسان مرد باشد یا زن، فرزند داشته باشد یا بی‌فرزند باشد. محدودبودن ازدواج دوباره برای زنان به کمک عوامل قانون، اخلاق، و حرام و حلال، فشارهای جنسی، عاطفی، خانوادگی و اجتماعی بر افراد تحمیل می‌کند. بی‌اعتمادی، بی‌نظمی، بی‌حالی، بی‌اشتهایی، بی‌خوابی، بی‌حوصلگی، انزوایطلبی، افسردگی، وسواس، اضطراب، و مشغله‌های ذهنی شدید، از جمله عوارض منفی تحمیل تنهایی و مجرد ناخواسته بر فرد طلاق‌گرفته یا همسرفوت‌کرده، می‌باشند.

روشن‌گری جنسی گسترده در جهت اصلاح اخلاق اجتماعی در امر ازدواج دوباره، و هم‌چونین تلاش برای تغییر قوانین، لازمه‌ی تلاشی همه‌جانبه برای خاتمه‌دادن به بی‌عدالتی‌های موجود در زمینه‌ی ازدواج مجدد و پایان‌دادن به مصائب و مشکلات زنان (و مردانی) است که به علت طلاق یا فوت همسر تنها می‌شوند.



برای بزرگ‌داشت روز جهانی ایدز از همین حالا برنامه‌ریزی کنید، روبان قرمز برای خود تهیه، و به دوستان و آشنایان خود هدیه دهید. از همه بخواهید که روبان قرمز را، به نشانه‌ی همبستگی با بیماران، بر سینه‌ی خود بزنند



در باره‌ی تجاوز جنسی

تجاوز جنسی، تجاوز به حریم بدن انسانی دیگر است، و خشونت‌ی است که مجرم، آگاهانه، با به‌کارگیری زور و فشار روانی، فیزیکی (یا هر دو با هم) قربانی خود را خوار و تحقیر کرده، بر او تسلط می‌یابد.



در سکسولوژی، تجاوز جنسی را «تماس جنسی بدون اجازه‌ی طرف

مقابل» تعریف می‌کنند. این تعریف، همه‌ی انواع خشونت‌های جنسی را در بر می‌گیرد. با این‌همه، بسیاری از کشورها، برداشت محدودتری از این تعریف را پذیرفته‌اند، و در کشورهایی هم، تنها دخول واژنی، آن‌هم دخول تمام یا قسمتی از آلت مرد در واژن زن را تجاوز جنسی تعریف می‌کنند و بر دیگر انواع تعدی‌های جنسی چشم‌پوشی می‌بندند. بعضی دیگر، دخول اجباری هر چیزی در واژن را تجاوز می‌دانند، کشورهایی هم، استمناء اجباری را، به‌درستی، در زمره‌ی تجاوزات جنسی تعریف کرده‌اند، بعضی جاها، موضوع تجاوز را تنها در محدوده‌ی رابطه‌ی دو جنس مخالف بررسی می‌کنند و تجاوز جنسی به پسران و مردان را با قوانین دیگری مورد رسیدگی قرار می‌دهند. و در آخر این‌که تعریفی جهان‌شمول در مورد «اجازه» (در تعریف تجاوز جنسی به‌عنوان تماس جنسی بدون اجازه)، وجود ندارد. بی‌جهت نیست که آمارگیری دقیق از تجاوزات جنسی در جهان و همین‌طور مقایسه‌ی آماری کشورها، کار چندان آسانی نیست.

تجاوز جنسی کلن یک جرم خشونت‌ی است، که در آن، سکس، به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال جرم (اعمال خشونت) بر علیه دیگری، مورد استفاده قرار می‌گیرد. تجاوز جنسی هرچند که در سرشت خود جنسی است اما یک رفتار جنسی محسوب نمی‌شود و در زمره‌ی رفتارهای ممنوع جنسی قرار می‌گیرد.

تجاوز به حریم بدن فردی دیگر (تجاوز جنسی) انواع مختلفی دارد؛ از جمله تجاوز به کودکان، تجاوز به نوجوانان، تجاوز توسط آشنایان، تجاوز توسط همسر، تجاوز توسط غریبه‌ها، تجاوز به زنان تن‌فروش، تجاوز گروهی، و تجاوز سیاسی/شکنجه‌ای که توسط عوامل حکومتی بر علیه مخالفان سیاسی اعمال می‌شود تا به کمک آن، در-آغوش گرفتن «جام» و پیروزی کامل خود، و شکست و ناکامی مطلق دشمن را در اذهان حک کنند.

تجاوز جنسی در قوانین کشورهای چندی از جمله قوانین ایران تعریف نشده است و در نتیجه محکوم‌کردن مجرم در دادگاه هم، به میل و نگاه قاضی و مهارت او در استفاده از دیگر قوانین بستگی می‌یابد.

در گذشته، در قوانین بسیاری از کشورهای غربی، تجاوز جنسی به‌عنوان «مقاربت جنسی اجباری» تعریف شده بود، و مقاربت جنسی هم تنها به‌عنوان دخول واژنی قلمداد می‌گردید. علاوه بر آن، زن مورد تجاوز واقع شده، می‌بایست در اثبات ادعای خود، ثابت کند که «تا نهایت سعی خود در برابر تجاوز مقاومت کرده ولی موفق نشده است» تا آن-گاه مجرم مجازات شود.

در گذشته، هم‌چونین، بسیاری از رفتارهای خشونت‌آمیز جنسی در حوزه‌ی تجاوز جنسی گنجانده نمی‌شدند و جرم شناخته نمی‌شدند. مثلن طبق قانون گذشته، سکس اجباری دهانی یا مقعدی با زنان یا مردان، به‌عنوان تجاوز جنسی تعریف نمی‌شدند. در عوض، این‌گونه جرم‌ها را تحت عنوان تعدی جنسی طبقه‌بندی می‌کردند که جزای کم‌تری

داشتند. علاوه بر آن، قانونی که تجاوز (و تعدی) جنسی شوهر به زن، یا تجاوز و تعدی جنسی مرد خریدار سکس به زن تن‌فروش را منع کند، هم وجود نداشت.

اما در نتیجه‌ی مبارزات روشن‌گرانه‌ی جنبش زنان و جنبش برابری جنسی در کل، قوانین کشورهای غربی تغییر کرده‌اند و مدت‌ها است که دو اصل زیر در قوانین کشورهای دارای دمکراسی به رسمیت شناخته‌اند:

- تجاوز جنسی بیش‌تر یک جرم خشونتی است تا جرم جنسی.

- تجاوز جنسی فقط به یک نوع رفتار و عمل جنسی محدود نمی‌شود.

امروزه، بر همگان روشن شده که تنها زنان مورد جرم خشونت جنسی واقع نمی‌شوند بل که مردان هم در معرض آن قرار می‌گیرند. از آن گذشته، جرم خشونتی از نوع تجاوز جنسی شوهر به زن یا مشتری به زن تن‌فروش همان‌قدر جرم است که جرم خشونتی تجاوز جنسی فردی غریبه نسبت به زنی دیگر.

موضوع اصلی تجاوز جنسی همانا، اعمال قدرت و کنترل بر قربانی، و خوار و تحقیر کردن او، و برانگیختن حس بی‌چارگی، زبونی و بی‌قدرتی در او است. در تجاوز جنسی، زور و فشار فیزیکی یا روانی و یا هر دو هم‌زمان اعمال می‌شود. بسیاری از فمینیست‌ها، تجاوز جنسی را یک عمل سیاسی قلمداد می‌کنند که از سوی مردان، با هدف ترساندن، تحقیر و ادامه‌ی بی‌قدرتی زنان، بر جنس مؤنث اعمال می‌شود.

از هر چهار تا شش زن، یک زن در طول عمر خود مورد تجاوز جنسی واقع می‌شود. این، از آمار زنانی که به سرطان سینه (پستان) دچار می‌شوند، فراتر می‌رود. هرچند که زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله بیش از دیگر گروه‌های سنی زنان

در معرض تجاوز جنسی قرار دارند، اما واقعیت این است که تجاوز جنسی هر زنی را تهدید می‌کند. آمارهای جهانی دال بر آن دارند که از دختران خردسال تا زنان بسیار مسن، مورد تجاوز جنسی واقع شده و می‌شوند.

تجاوز جنسی جرمی است که کم‌تر از جرم‌های دیگر گزارش می‌شود. رسیدگی به گزارشات قربانیان تجاوز جنسی در همه‌ی کشورها به یک‌سان جدی گرفته نمی‌شود و بسیاری از متجاوزان جنسی مورد پی‌گرد قانونی قرار نمی‌گیرند.

حدود ده درصد قربانیان تجاوز جنسی پسران و مردان هستند و نود درصد بقیه دختران و زنان می‌باشند. ولی، مسائل عاطفی، احساسی، روانی و فیزیکی که در هنگام کمک به قربانیان تجاوز جنسی باید مد نظر قرار بگیرند، فارغ از مذکر یا مؤنث بودن قربانی، تا حدود زیادی یک‌سان می‌باشند.

موضوع قوم لوط که در انجیل آورده شده (و بعدن به قرآن کشیده شد)، نمونه‌ی آشکاری از این واقعیت است که تجاوز جنسی در ذات خود، نه یک میل و خواهش جنسی، بل که یک خشونت است. وقتی لوط دو مرد غریبه (در واقع دو فرشته)، را به خانه خود راه داد، تمام افراد مذکر شهر (پیر و جوان)، خانه‌ی لوط را احاطه کرده، از او خواستند که دو مرد غریبه را تسلیم آن‌ها کند تا به آن دو تجاوز کنند. مسلمان همه‌ی مردان شهر نمی‌توانستند هم‌جنس‌گرا باشند. آنچه این مردان قصد انجامش را داشتند، همانا بیان اوج نفرت خود از آن دو مرد غریبه، به وسیله‌ی شکستن حرمت مهمان‌نوازی به بدترین و زشت‌ترین وسیله‌ی ممکن بود. بی‌جهت نیست که مردان شهر از پذیرش پیش‌نهاد لوط مبنی بر تجاوز به دخترانش در عوض مردان غریبه، سرباز زده و بر خواسته‌ی خود پافشاری کردند. چراکه تجاوز جنسی اوج نفرت و بی‌زاری نسبت به دشمن و مظهر مسلط‌شدن بر او تلقی می‌شد. (با این توضیح،

عنوان‌کردن ممنوعیت هم‌جنس‌گرایی در قرآن بر اساس داستان قوم لوط، مسخره‌ای بیش نیست، اما چون موضوع این نوشته نیست، فعلاً از آن می‌گذریم. با این همه، بی‌جهت نیست که در گذشته، تجاوز جنسی سربازان ارتش‌های فاتح به مردم شهرهای غارت‌شده، رسم جنگ‌های دوران قدیم بوده است. آن‌ها با این کار، بر شکست مطلق دشمن و فتح و ظفر کامل خود مهر تأیید می‌زدند.

هیچ جرمی به اندازه‌ی جرم تجاوز جنسی، آن‌همه تقصیر، تهمت، افترا و مسئولیت به گردن قربانی خود نمی‌اندازد. اغلب اوقات با قربانیان تجاوز جنسی طوری برخورد می‌شود که انگار خود آن‌ها مقصرند و مجرم. علت این موضوع ریشه‌ای تاریخی دارد؛ زنان در طول تاریخ به‌عنوان دارایی مرد قلمداد می‌شده‌اند. تجاوز به یک دختر باکره، یعنی محروم‌کردن پدر او از داشتن کالایی دست‌نخورده، و اگر پدر موفق شود، با دادن دختر خود به متجاوز (از طریق اجبار او به ازدواج با دختر بکارت از دست داده)، این تحقیر خود را جبران می‌کند. به‌عبارت‌دیگر پدر با تسلیم دختر خود به کسی که با زور به او تجاوز کرده، وحشت، ترس و شکنجه‌ی دختر خود را ابدی می‌سازد و به‌نوعی شریک جرم مجرم می‌شود.

جامعه و فرهنگی که نگاهی کالایی به زن دارد؛ کالایی که کلن مفعول است و هیچ نقشی بر سرنوشت خود ندارد، بل- که خواسته‌ها و تصمیمات مردان باید بر او اعمال شوند، کالایی که باید تسلیم و مطیع باشد، کالایی که ضعیفه است و حق رفت و آمد، تحصیل، مسافرت، ازدواج و همه‌ی زندگی‌اش در دست مردان است، چونین فرهنگی، خودبه‌خود راه داد و ستد، دزدیدن و تجاوز و دست‌بردزدن به این «کالا» را آسان و هم‌واره کرده است.

این نگاه سنتی و کهنه، کماکان فرهنگ روابط دو جنس در اجتماع و خانواده و نگاه به جای‌گاه هر کدام در اجتماع را رقم می‌زند، و در قوانین نوشته و نانوشته‌ی قضایی، جزائی، خانوادگی و فرهنگی اعمال می‌شود. بنابراین، کودک از لحظه‌ی تولد، بنا به جنس فیزیکی خود، برای نقش دل‌خواه جامعه و خانواده تربیت می‌شود. پسر را با روحیه‌ای فعال، مهاجمی، پی‌گیر خواسته‌های خود، قوی، خشن و اغواکننده بار می‌آورند که باید پی‌گیر خواسته و نیاز خود باشد، و اگر به اندازه‌ی کافی بر خواسته‌ی خود پافشاری کند و از «وسایل و مهارت» خوب استفاده کند، حتمن زن را به تسلیم خود در خواهد آورد.

در عوض، دختر را با روحیه‌ای مفعول، مطیع، تابع خواسته‌ی مرد (پدر، برادر، شوهر، برادر شوهر و دیگر مردان فامیل و اجتماع)، اغواشونده و وابسته‌ی اقتصادی، جنسی و عاطفی مرد که نباید در برابر خواسته‌ی مردان مقاومت کند، بار می‌آورند. داشتن چشمان تر و گریان، سربه‌زیر بودن، نخندیدن، خودداری از بروز احساسات و نیازهای خود، پوشیدن هرچه بیش‌تر سر و روی خود، در خانه ماندن و بیرون‌رفتن، خوب آش‌پزی‌کردن، و رودرروی گفته و خواسته‌ی مرد نایستادن از صفات یک دختر/زن خوب و نجیب تلقی می‌شوند. بسیاری از مردان در جست‌وجوی زن دل‌خواه خود، دختری با چنین صفات و معیارهایی را جست‌وجو می‌کنند. از آن گذشته، مرد باید دختر مورد علاقه‌ی خود را انتخاب کند ولی دختر چنین حقی ندارد.

پس، تربیت خانوادگی و فرهنگ اجتماعی، هر دو جنس را برای نقشی که خود باید ایفاء کند و نقشی که از جنس مخالف باید توقع داشته باشد، آماده می‌کنند.

بنا بر شرایط عینی بنا شده بر نوع تربیت خانوادگی و اجتماعی، همه‌ی شرایط برای تجاوز جنسی آماده شده‌اند؛ زن به‌عنوان کالایی برای مالکیت، اغواشونده و مفعول که باید به تسلیم کشانده شود، و مرد، به‌عنوان فعال، اغواکننده که باید زن را در برابر خواسته‌ی خود به تسلیم کشانده و او را به تملک خود درآورد. بخشی از روابط زن و مرد در اجتماع، شامل نقش‌بازی برای هم‌دیگر است؛ زن ضمن دل‌ربایی، اما باید مفعول و دست‌نیافتنی جلوه کند، و مرد، باید با چرب‌زبانی، دوز و کلک، وعده و وعید، و فشار روانی (و گاهی فیزیکی)، باید موفق شود زن را به تسلیم خود درآورد. زن باید خود را کنترل کند، مرد لزومی به کنترل خود ندارد، پس طنز تلخ آن می‌شود که خاتمه‌ی این بازی و نتیجه‌ی آن به گردن زن، به‌عنوان جنس ضعیف‌تر، گذاشته می‌شود. آسیب‌شناسی این رفتار و نگاه متناقض را باید در نگاه به زن و موضوع تجاوز جنسی جست‌وجو کرد؛ هرچه نگاه جامعه و فرهنگ آن به زن، سنتی‌تر و ناعادلانه‌تر باشد و زن را دارای نیروی جنسی کم‌تری بداند، به همان نسبت مسئولیت نوع رابطه‌ی جنسی زن و مرد، و نتیجه‌ی حاصل از تماس آن دو، بیش‌تر به گردن زن انداخته می‌شود. دیدگاهی هم وجود دارد که بر اساس آن، چون زن دارای این فانتزی است که مورد تجاوز جنسی واقع شود، پس حتمن دل‌ش می‌خواهد که به او تجاوز شود و از ته دل مخالفتی با آن ندارد. زمانی که چنین دیدگاهی با این اعتقاد که اگر زنی واقعن دل‌ش نخواهد، مورد تجاوز جنسی واقع نمی‌شود، تکمیل می‌گردد، آن‌گاه به علت این‌که چرا جرم خشونت‌ی (تجاوز جنسی)، به گردن زن انداخته می‌شود، بهتر پی می‌بریم. در اغلب موارد، شکل پوشش زن، خنده‌های او، زمان بیرون رفتن او از خانه، رابطه‌ی پیشین او با مردی دیگر و امثالهم به‌عنوان علت و سبب دست‌درازی و تجاوز مرد به زن، معرفی می‌شوند. درحالی‌که همه‌ی این مسائل؛ خندیدن و بشاش‌بودن، شکل پوشش، زمان بیرون رفتن از خانه و داشتن رابطه با مردی دیگر همه و همه در

چارچوب آزادی و حق انتخاب فردی می‌گنجد اما آن‌گاه که زن از این حقوق فردی استفاده می‌کند، دیگران آن را به‌عنوان محملی قانونی و شرعی برای تجاوز جنسی به او، می‌پذیرند. پس مقصدانستن زن در موضوع تجاوز جنسی، به نگاه جامعه به زن و حق او در آزاد زیستن و فرصت برابر او در استفاده از حق انتخاب فردی، ریشه می‌گیرد و تنها با به رسمیت شناختن حریم و حقوق فردی و برابری واقعی زن و مرد در خانواده، قانون و جامعه، کم‌رنگ می‌شود و از بین می‌رود. مقصدانستن زن در جرمی که بر علیه خودش واقع شده، مجازاتی است که جامعه بر علیه نیمی از جمعیت خود تنها به صرف تعلق داشتن به یک جنس خاص، اعمال می‌کند.

یکی از تفکرات رایج اما غلط مبنی بر این است که تجاوز جنسی اغلب توسط فرد غریبه اتفاق می‌افتد. درحالی‌که طبق آمار بین‌المللی تنها ۲۰ درصد تجاوزات جنسی توسط افراد غریبه، و ۸۰ درصد بقیه توسط آشنایان نزدیک صورت می‌گیرند که به تجاوزات آشنایی معروف‌اند. تجاوزات آشنایی شامل تجاوز جنسی شوهر به زن، دوست‌پسر به دوست‌دختر، تجاوز پدر به دختر، تجاوز برادر، عمو، پسر عمو و دیگر آشنایان به دختری که می‌شناسند، می‌باشد. در نتیجه، بسیاری از زنان، از تجاوز جنسی که بر علیه آن‌ها اعمال می‌شود، خبر ندارند. برای مثال اگر زنی مایل به مقاربت جنسی نباشد ولی شوهرش با زور و فشار روانی یا فیزیکی به عمل جنسی با او مبادرت کند، این عمل یک جرم خشونت‌ی است، ولی چونین زنی ممکن است سکس با زور توسط شوهر را یک امر عادی و معمولی در خانواده-ها تلقی کند و آن را به‌عنوان یک واقعیت برای خود بپذیرد، یا بنا به دیدگاهی که به ذهن او القاء شده، شوهر را صاحب خود بداند و در نتیجه هرگونه رفتار و عملی از جانب شوهر، حتا سکس اجباری را نادرست تلقی نکند، یا

با حق و حقوق جنسی خود در رابطه‌ی زناشویی آشنا نباشد، در نتیجه مقاربت جنسی برای او یعنی هروقت مرد دل‌ش خواست، فارغ از این‌که خودش (زن) میل و رغبتش را داشته باشد یا نه.

گاهی ممکن است زنی به معاشقه و بوس و کنار مایل باشد اما در آن لحظه میلی به مقاربت جنسی دخولی نداشته باشد در نتیجه، حق نه گفتن در هر مرحله‌ای از این مروده، فارغ از میل و خواهش شوهر، را دارا ست و چونان چه شوهر به نه زن وقتی نهد و با زور به کار خود ادامه دهد، آن وقت یک جرم خشونت‌ی مرتکب شده است. ولی بسیاری از زنان به این حق خود در نه گفتن در هر مرحله از عمل جنسی، آگاهی ندارند.

مردانی هستند که در هنگام قرار ملاقات با دوست‌دختر خود مرتکب جرم شده و دوست‌دختر خود را مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهند. بسیاری از دختران و زنانی که این‌گونه مورد خشونت واقع می‌شوند، بنا به دلایل مختلفی، از گزارش وقوع چنین جرم‌هایی بر علیه خود، اکراه دارند. در نتیجه، مجرم، بدون هیچ‌گونه مجازاتی، به کار خود «عادت» می‌کند که گویا تجاوز جنسی سر قرار یک امر قابل قبول می‌باشد. یکی از دلایل عمده‌ی عدم گزارش جرائم جنسی توسط زنان و دختران، همانا مجرم و مقصر دانستن خود زن در فرهنگ جامعه است. ارزشی که به زن و نقش او در جامعه داده می‌شود، موقعیت شغلی او، روابط جنسی قبلی او که از آن خبر داریم، مجرد یا متأهل بودن او، دارا یا ندارا بودن پرده‌ی هیمن، شناختی که از مرد متجاوز در ذهن خود داریم و موقعیت شغلی، اجتماعی، خانوادگی و مالی او، همه و همه در نوع نگاه به زن مورد تجاوز واقع شده، دخیل‌اند. شاید بتوان گفت که سخت‌ترین قضاوت‌ها در مورد زنانی صورت می‌گیرد که توسط شوهر یا دوست‌پسر خود مورد تجاوز جنسی واقع می‌شوند. کلن قوانین جزایی و قضایی بعضی از کشورها، از جمله ایران، تجاوز جنسی شوهر به زن را مسکوت گذاشته‌اند؛ حرکت

از زاویه‌ی کالابودن دختر در دست پدر، برادر و مردان فامیل، بعدن لزوم خواست‌گاری دختر از پدر و امضاء سند معامله‌ی او توسط پدر، مالکیت دختر را قانونن به شوهر منتقل می‌کند. بنابراین، مگر می‌شود که کاری غیر قانونی در رابطه‌ی قانونی زن و شوهر صورت بگیرد؟ و مگر می‌شود قانونن مرد را از دست‌زدن و استفاده‌بردن از کالایی که به او تعلق دارد، محروم کرد؟ پس حق مرد است که در هر شرایط، موقعیت و زمانی که بخواهد، به بدن زن خود دست‌رسی داشته باشد، و برای این کار اجازه‌ی زن بی‌معنا است. پس عجیب نیست که اغلب زنان از وقوع جرم (تجاوز جنسی) واقع‌شده بر خود توسط شوهر، بی‌خبر می‌مانند، و دولت مردسالار هم از تصویب قوانینی که تجاوز شوهر به زن را منع کند، خودداری می‌کند.

مردان برای ادامه‌ی تملک خود بر زن افسانه‌ی دیگری هم خلق کرده‌اند و آن ضعیف و ناتوان بودن زن است، و اگر زنی بر این‌گونه روابط غیر انسانی بشورد، با شماتت جامعه و اطرافیان خود روبه‌رو می‌شود و مورد تنبیه روانی قرار می‌گیرد. می‌بینیم که جامعه و فرهنگ چه چاربهست‌هایی را برای تحت سلطه‌گرفتن زن، به کار می‌گیرند.

در خلال وقوع جرم (تجاوز جنسی)، قربانی دچار شوک، ناامنی، بی‌حسی و یخ‌زدگی، حس باورنکردن این‌که کسی چونین جرمی بر علیه او مرتکب شده، احساس تهوع، و حس بی‌قدرتی دچار می‌شود. گفته می‌شود که تنها ده درصد افراد در چنین شرایطی، عصبانی می‌شوند. به فرد قربانی، فشار فیزیکی و روانی بسیار سنگینی وارد می‌شود که برای سال‌ها و شاید تا آخر عمر باقی بماند. کلن بلافاصله بعد از وقوع جرم، فرد مورد تجاوز واقع‌شده، نوعی پریشانی و بی‌سامانی سرگیجه‌آوری تجربه می‌کند، و ترس از واکنش خانواده، فامیل، یا شوهر، ملامت‌کردن خود، حس تحقیر-شدن، عصبانیت، شرمندگی، ناچاری و عدم تعادل روانی-فیزیکی، از جمله احساساتی‌اند که به فرد هجوم می‌آورند.

درد فیزیکی، شکم‌درد، بی‌خوابی، کم‌اشتهایی (یا پرخوری)، و کابوس‌های شبانه، از دیگر عوارضی هستند که فرد بدان‌ها دچار می‌شود.

با این‌همه، شکل بروز علنی حال و احوال زن مورد تجاوز واقع‌شده، و حس مقصر و مجرم دانستن خود، به نوع فرهنگ، قوانین، نگاه جامعه به زن و تجاوز جنسی، و سطح شناخت خود زن، باز می‌گردد.

در ماه نوامبر ۱۹۹۴ سازمان ملل متحد، «تربیون بین‌المللی رسیدگی به جرائم رواندا» را با هدف بررسی قتل عام و جنایات صورت‌گرفته در آن کشور دایر کرد. محل دادگاه، تانزانیا، و معیار قضاوت، قوانین بین‌المللی تعیین شدند.

این دادگاه قرار است تا پایان سال ۲۰۱۰ به کار خود ادامه دهد. اما از دست‌آوردهای جالب این دادگاه این است که تجاوز جنسی به‌عنوان بخشی از قتل عام به رسمیت شناخته شد؛ در جریان محاکمه جان پل آکایوسو (سیاست‌مدار و شهردار شهر)، دادگاه به این نتیجه رسید که تجاوز و تعدی جنسی به‌عنوان بخشی از وسیله‌ی قتل عام و نابود کردن قوم توتسی در رواندا، در پیش گرفته شده بود. در بیانیه‌ای که دادگاه در همین مورد منتشر کرد، آورده شده که «از دوران گذشته، به تجاوز به‌عنوان یکی از ضایعات جنگ نگریسته می‌شده است، اما از امروز به‌عنوان یک جنایت جنگی بررسی خواهد شد. ما می‌خواهیم این پیام را برسانیم که تجاوز جنسی دیگر به‌عنوان درآغوش‌گرفتن جام بیروزی نیست.»

وجود مراکز خاص حمایت و مشاوره برای قربانیان جرائم جنسی، تعریف علمی تجاوز جنسی در قوانین، اصلاح قوانین جزایی و قضایی، از جمله شامل‌کردن آن‌ها به روابط زن و شوهر، تغییر نگاه جامعه به سمت مقصدانستن مجرم و نه قربانی، استقلال و برابری هرچه بیشتر دو جنس در جامعه، آموزش زنان و مردان در مورد انواع جرائم

جنسی، و زدودن فرهنگ و نگاه مالکیتی به زن، اصلاح فرهنگ تربیتی کودکان در خانواده، همه و همه برای کاهش

جرائم خشونت‌ی که در آنها از سکس به‌عنوان یک وسیله استفاده می‌شود، ضروری‌اند.

سرکوب جنسی در برابر آزادی جنسی:

پرسش و پاسخ

به قلم سکس‌ولوگ چینی فنگ-فو روان (۱)

هم سرکوب جنسی، و هم آزادی جنسی، هر دو

موضوعات مورد علاقه‌ی مردم هستند. امروز، ۱۴

اکتبر ۲۰۰۹ من در گوگول تایوان، کلمات



«سرکوب جنسی» را جست‌وجو کردم، و ۴۷۰۰۰۰۰۰ لینک برای انتخاب، در برابرم قرار داده شدند. بعد از آن کلمات

«آزادی جنسی» را جست‌وجو کردم، و ۴۰۵۰۰۰۰۰۰ لینک برای انتخاب در برابرم قرار گرفتند. چهار میلیون و

هفت صد هزار لینک آمار زیادی است، و بدان معنا است که بسیاری از مردم با سرکوب جنسی مسئله دارند، اما

چهار صد و پنج میلیون خیلی بیش‌تر از چهار میلیون و هفت صد هزار می‌باشد، تقریباً صد برابر آن. این شاید بدان

معنا باشد که افراد خیلی خیلی بیش‌تری خواهان آزادی جنسی می‌باشند و مایل‌اند از آن بهره‌مند شوند.

پرسش: نظر من در باره‌ی سرکوب جنسی چیست، و سرکوب جنسی چه عواقبی دارد؟

پاسخ: هم افراد و هم جوامع، نوعی قواعد و نرم‌های جنسی دارند، و ادعا می‌شود که این‌ها قواعد و نرم‌های فردی و

اجتماعی هستند.

سرکوب جنسی در واقع، نوعی نرم‌های محدودکننده‌ی جنسی می‌باشد، نرم‌هایی که خویشتن‌داری و «خودکنترلی جنسی»، یا «رعایت متانت» را تشویق می‌کنند. و این برخورد و رویه‌ای منفی در قبال سکس می‌باشد. در جامعه و فرهنگی که سرکوب جنسی وجود دارد، هم‌جنس‌گرایی، دوجنس‌گرایی، استمناء، سکس قبل از ازدواج، سکس توافقی خارج از محدوده‌ی ازدواج، اقلیت‌های جنسی، رفتارهای جنسی غیر معمول، و حتا شاید بسیاری از رفتارهای جنسی زن و شوهرها، کلن و یا تا حدودی پذیرفته شده نباشند.

نتیجه، نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض در امر گرایش و ترجیح‌های جنسی می‌شود، و حتا به وقوع جرم‌های ناشی از نفرت (نسبت به دیگران) منجر می‌گردد و به تشنت اجتماعی و شهروندانی ناراضی از زندگی خود منتهی می‌شود.

جامعه‌ای که در آن سرکوب جنسی اعمال می‌گردد، به جامعه‌ای ریاکار و دورو تبدیل می‌شود، مردم در خفا به هرآن-چه که می‌خواهند و دوست دارند، دست می‌زنند. و این حتا شامل مسئولین دولتی و رده‌های بالای حکومتی هم می‌شود که به آن‌چه در عرصه‌ی عمومی ممنوع شده، با استفاده از حيله، دغل و تقلب، عمل می‌کنند، اما همین ممنوعیت‌ها را بهانه‌ای برای حمله به مخالفان سیاسی خود، به کار می‌گیرند، در نتیجه سکس به یک اهرم سیاسی تبدیل می‌شود. برای چونین جامعه‌ای باید افسوس خورد.

در واقع، سیاست‌های سرکوب و تبعیض جنسی، با حقوق بشر، به‌خصوص بخش حقوق جنسی آن، مغایرت دارد. اگر فردی، به فرد دیگری آسیب نرساند، و با خود یا شریک جنسی‌اش حول هرگونه رابطه یا رفتار جنسی توافق کند، آن‌وقت مسئله به خودشان مربوط می‌شود و ربطی به دیگران ندارد. نه جامعه و نه هیچ فرد دیگری حق دخالت در حیطه‌ی خصوصی و توافقی آن‌ها را ندارد.

اگر مردم اجازه دهند که حقوق جنسی، محدود، ضایع و سرکوب شود، آن‌وقت دیگر حقوق انسانی هم به دنبال آن، محدود، ضایع و سرکوب می‌شوند. و آن‌وقت به‌راستی که باید برای آن جامعه افسوس خورد.

سؤال: آزادی جنسی یعنی چه؟ آیا آزادی جنسی به بی‌بند و باری و تضعیف فرهنگ و ارزش‌های خانوادگی منجر می‌شود؟

جواب: به‌صورت مقایسه‌ای، آزادی جنسی را می‌توان به معنای عدم محدودیت نرم‌های جنسی، یا شاید، آن را «لیبرالیسم جنسی»، یا «عشق آزاد» و غیره تعریف کرد. آزادی جنسی یک ره‌یافت و برخورد مثبت در قبال سکس می‌باشد.

از زاویه‌ی آزادی جنسی، مفهوم «نرمال» در واقع عرصه‌ی وسیعی را شامل می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، هر عملی به جای آن‌که به‌صورت ساده و تصنعی به «قابل قبول» و «غیر قابل قبول» دسته‌بندی شود، بسیاری از رفتارها در عمل توسط افراد مختلف به‌صورت «بیش‌تر یا کم‌تر قابل قبول» مورد قضاوت قرار می‌گیرند، و قضاوت نسبت به این‌که هر عملی تا چه اندازه نرمال و قابل قبول است، تا حدود زیادی به نظر و دیدگاه فرد قضاوت‌کننده، و خود فرهنگ، بستگی دارد. بنا به مطالعات علم سکسولوژی، زندگی جنسی اکثریت بزرگی از مردم جامعه، در عمل و در خفاء، اغلب اوقات با اعتقادات و باورهای عمومی رایج در مورد نرمال بودن، مغایرت دارند.

در جامعه و فرهنگی که آزادی جنسی وجود دارد، هم‌جنس‌گرایی، دو‌جنس‌گرایی، استمناء، سکس قبل از ازدواج، سکس توافقی خارج از محدوده‌ی ازدواج، اقلیت‌های جنسی، رفتارهای جنسی غیر معمول، و بسیاری از رفتارهای خاص دگرجنس‌گرایان (رفتارهایی که خیلی‌ها بر این باورند که زن و شوهرها در سکس خود از این‌کارها نمی‌کنند)،

همه کم‌وبیش مورد قبول قرار گرفته‌اند. اگر فردی، به فرد دیگری آسیب نرساند، و با خود یا شریک جنسی‌اش حول هرگونه رابطه یا رفتار جنسی توافق کند، آن‌وقت مسئله به خودشان مربوط می‌شود و ربطی به دیگران ندارد. نه جامعه و نه هیچ فرد دیگری حق دخالت در حیطه‌ی خصوصی و توافقی آن‌ها را ندارد.

در محدوده‌ی رفتارهای جنسی، غلط و صحیح (درست و نادرست) وجود ندارد، معیار خواسته و توافق دوطرفه است؛ مردم آن‌چه را که می‌خواهند و دوست دارند، انجام می‌دهند، و به‌درستی، به موعظه‌ها و دستورات جامعه یا هر فرد دیگری، بها نمی‌دهند. درست به‌همان‌شکلی که در اعلامیه‌ی حقوق جنسی انجمن جهانی سکسولوژی در سال ۱۹۹۹ آمده:

۱- حق آزادی جنسی. آزادی جنسی شامل امکان و فرصت برای افراد جهت ابراز کامل توانایی جنسی‌اشان می‌باشد. اما این امکان، اجبار، بهره‌کشی، تجاوز و سوءاستفاده جنسی را در بر نمی‌گیرد.

۲- حق خودمختاری جنسی، اعتماد جنسی و امنیت فرد جنسی. این حق شامل توان تصمیم‌گیری مستقلانه در باره‌ی زندگی جنسی فرد در چارچوب اخلاق فردی و اجتماعی می‌باشد. این اصل هم‌چونین شامل کنترل و لذت از بدن خود، فارغ از شکنجه، قطع عضو و خشونت می‌باشد.

۳- حق خلوت جنسی. شامل حق فرد در انتخاب رفتارها و تصمیمات شخصی، در صمیمیت و نزدیکی، تا جایی که وارد حریم حقوق جنسی دیگران نشود، می‌باشد.

۴- حق برابری جنسی. این حق به فارغ‌بودن از همه‌ی انواع تبعیضات، بدون توجه به جنس، جنسیت فرهنگی (جندر)، گرایش جنسی، سن، نژاد، طبقه‌ی اجتماعی، مذهب، و معلولیت فیزیکی یا روانی، دلالت دارد.

۵- حق لذت جنسی. لذت جنسی، از جمله خودکامی (Autoeroticism) منبعی است برای تن‌درستی فیزیکی، روانی، معنوی و روحی. (۲)

از آن‌جا که آزادی جنسی، هرگونه اجبار، بهره‌کشی و سوءاستفاده را در هرزمان و موقعیتی در زندگی، نفی می‌کند، بنابراین، آزادی جنسی به بی‌بند و باری و تضعیف ارزش‌های خانوادگی و فرهنگی نمی‌انجامد. شما هر آن‌چه را که می‌خواهید، انجام می‌دهید، پس، به دنبال هر آن‌چه که می‌خواهید بروید. لزومی ندارد که دنباله‌روی دیگران باشید، از طرف دیگر، دیگران هم لزومی به تبعیت و دنباله‌روی از شما ندارند.

معیار جامعه‌ای با آزادی جنسی این است که مردم حق دارند آن‌چه را که می‌پسندند، انجام دهند، تا آن‌جا، و به شرطی که، وارد حریم خصوصی دیگران نشوند. پس حق همه محفوظ می‌ماند، هم حق خود شما و هم حق دیگران. جان‌مایه‌ی آزادی جنسی، خودمختاری خود فرد و در عین حال احترام او به خودمختاری دیگران است. موضوع آزادی جنسی، آزادی مطلق بدون حد و مرز نمی‌باشد. آزادی جنسی فقط بدان معنا است و زمانی تحقق می‌یابد که حق دیگری در انتخاب و رفتار را محدود نکند. آزادی جنسی یعنی نه به کسی آسیبی می‌رسد، و نه کسی به اجبار واداشته می‌شود، و همه شاد و راضی‌اند.

1- Fang-fu Ruan, M.D., Ph.D., ACS, ABS, FAACS ruanffster@gmail.com
Visiting Professor, Graduate School of Human Sexuality, Shu-Te University, Kaoshiung, 82445 Taiwan; Professor, The Institute for Advanced Study of Human Sexuality, San Francisco., CA, USA; Honorary Professor, The University of Hong Kong, Advisor, Research Center of Sexology, Peking University Medical Center, Beijing, China; Honorary President & Chief Supervisor, World Association of Chinese Sexologists (WACS); Advisor, China Sexology Association; Advisor, Society for Scientific Study of Sexuality in Taiwan; Advisor.

۲- متن کامل بیانیه‌ی حقوق جنسی منتشره در سال ۱۹۹۹، در شماره‌ی ۲ همین فصل‌نامه منتشر شده است - ج.و.ج.

هر ایرانی خود یک ولایت فقیه است

پذیرش ذهنی حق حاکمیت فرد بر سرنوشت خود برای همه‌ی شهروندان و برابری جنسی آن‌ها، حتمن و همیشه به معنای عمل بدان نیست. بسیار کسانی هستند که از نظر ذهنی، مسائلی هم‌چون آزادی جنسی، حق انتخاب شیوه‌ی زندگی و اهمیت احترام به انواع سلیقه‌های جنسی، مهم‌نبودن باکرگی در شب عروسی و امثالهم را می‌پذیرند، اما در عمل که با آن مواجه می‌گردند، دچار مشکل می‌شوند. همین نشانه‌ی آن است که سنت‌ها و آموزش‌های کهنه هرچند در تئوری باخته‌اند، اما کماکان بر روان این افراد حکومت می‌کنند. بی‌جهت نیست که علی‌رغم مخالفت مردم با ولایت فقیه به‌عنوان کسی که فقط او ست که خوب و بد مردم را می‌داند و بقیه همه صغیر هستند، اما اگر به دقت به دور و بر خود نگاه کنیم، هر فردی خود ردای ولایت فقیه‌ی برای دیگران بر دوش خود انداخته است، برای مثال، ما به خود حق می‌دهیم که اگر خواهرمان دوست‌پسر گرفت، به او «نصیحت» کنیم که این کار درست نیست (البته اگر خیلی دمکرات باشیم)، وگرنه او را به باد کتک می‌گیریم و در خانه زندانی می‌کنیم، اگر از نظر تئوری با هم‌جنس‌گرایی مشکلی نداریم، اما چونان چه برادر یا خواهرمان (یا یکی از دوستان‌مان) اعلام کرد که هم‌جنس‌گرا است، آن‌وقت به او «نصیحت» می‌کنیم که بهتر است برود ازدواج کند و بچه‌دار شود، یا اگر در جمعی، هم‌جنس‌گرایان به تمسخر گرفته شدند، از ترس این‌که مبادا خودمان به هم‌جنس‌گر بودن متهم شویم، اعتقاد خود مبنی بر اهمیت رعایت حقوق هم‌جنس‌گرایان را مسکوت می‌گذاریم. اگر دختر هم‌سایه تصمیم گرفت که مجرد بماند و ازدواج نکند، او را ترشیده معرفی می‌کنیم و با صحبت‌های درگوشی و یا به‌طور علنی به دختر و خانواده‌اش فشار روانی وارد می‌کنیم تا وقتی که طرف مجبور به ازدواج شود، اگر کسی رشته‌ی تحصیلی مورد علاقه‌ی خود را انتخاب کرد، بدون توجه به علاقه‌اش، به او «نصیحت» می‌کنیم که این رشته به درد نمی‌خورد و بهتر است رشته‌ی تحصیلی نان‌و‌آب‌داری را انتخاب کند. اگر زوجی تصمیم گرفت که بچه‌دار نشود، در هر فرصتی که پیش می‌آید آن‌ها را مورد پرس‌وجو (و حتا مؤاخذه) قرار می‌دهیم که چرا بچه‌دار نمی‌شوند، اگر پسری، دختری را برای ازدواج انتخاب کرد، به سلیقه و انتخاب او وقتی نمی‌نهمیم و در مورد خوب یا بد بودن دختر برای ازدواج به پسر «نصیحت» می‌کنیم. و هزاران مورد دیگر. ما همه‌ی این کارها را بدون آن‌که به ریشه و علل عمل‌کرد خود بیندیشیم، همه‌ی این‌ها را ظاهرین برای خیر و خوبی دیگران انجام می‌دهیم و مرتب آن‌ها را «نصیحت» می‌کنیم. ولی ریشه و بنیان چنین روی‌کری، و خود را عاقل‌تر از دیگران دیدن، همانا قائل‌بودن رسالت ولایت فقیه‌ی برای خودمان، و عدم پای‌بندی ما به اصل خودمختاری، استقلال و حق تعیین سرنوشت فرد به دست خودش، می‌باشد و در عمل به صغیر دانستن دیگران ختم می‌شود. چون ما اختلاف سلیقه، تفکر و انتخاب دیگران را نه ناشی از تنوع انسانی شهروندان، بل‌که ناشی از صغیر بودن و ناآگاه‌بودن انتخاب‌کننده و نیاز او به «راه‌نمایی» خودمان قلمداد می‌کنیم. بنابراین، ما باید به تبعیت از «رسالت ولایت فقیه‌ی» خود، خوبی و خیر دیگران را به آن‌ها گوش‌زد کنیم و به انتخابی واداریم که باب طبع ما باشد. البته، افراد قدرت سیاسی و نظامی سرکوب کسی که به «نصیحت‌های» آنان گوش نکند را ندارند اما این نقض را به انواع روش‌ها جبران، و به طرف فشار وارد می‌آورند؛ از جمله از طریق قطع رابطه با طرف، پشت سر او حرف زدن، تهدید به خشونت و حتا دست زدن به خشونت بر علیه او. اصلاح اخلاق جنسی در قوانین کار دولت‌ها است اما اصلاح آن در بطن جامعه و وظیفه‌ی تک‌تک افراد آن جامعه می‌باشد. برای این کار باید حداقل دو کار عمده به‌طور هم‌زمان انجام گیرند. اول: هرکسی بایستی ردای ولایت فقیه برای دیگران بودن را از دوش خود بردارد و عدم مطابقت انتخاب دیگران با سلیقه‌ی خودش را ناشی از تنوع سلیقه‌ای بداند و نه ناشی از بد بودن انتخاب دیگری. دوم: هرکسی باید «صغیر» تلقی شدن خود توسط دیگران را به چالش بکشد، به انتخاب و سلیقه‌ی خود وفادار بماند و در صورت لزوم توضیحات فوق را به آن‌ها بدهد.

مصاحبه با سردبیران مجله‌ی زنان تن‌فروش (اسپرد) Spread

مجله‌ی اسپرد در سال ۲۰۰۴ میلادی شروع به انتشار کرد، اما هم‌زمان با

برگزاری کنفرانس جهانی ایدز در مونترآل کانادا در سال ۲۰۰۶ معروفیت

بیش‌تری یافت و تاکنون یکی دو جایزه هم نصیب خود کرده است. رایچل

ایمی و اودایسیا رای (Rache Aimee and Audacia Ray) دو

زنی که خود تن‌فروش‌اند، سردبیر اسپرد نیز هستند که در این مصاحبه به



سؤالات جواب داده‌اند. (این مصاحبه را ما از روی اینترنت گرفته‌ایم. ج.و.ج.)

می‌تونید در باره‌ی مجله‌ی اسپرد توضیح دهید؛ وقتی خواننده مجله را باز می‌کند، چه چیزی در آن خواهد یافت؟

رایچل ایمی: مجله‌ی اسپرد از زاویه‌ی دید و نگاه متفاوت کسانی که در صنعت سکس کار می‌کنند، به بررسی این

صنعت می‌پردازد، از زاویه‌ی دید کسانی هم‌چون تن‌فروشان خیابانی، هنرپیشه‌های فیلم‌های پورنو، اسکورت‌ها،

کسانی که به سکس تلفنی مشغول‌اند، افرادی که در بارها و کلاب‌های مخصوص، عریان یا نیمه‌عریان به رقص می‌-

پردازند و خود را در معرض دید مشتریان قرار می‌دهند، و غیره. هدف ما این است که محل و امکانی برای کارکنان

سکس فراهم کنیم تا با هم‌دیگر گفت‌وگو و تبادل نظر داشته باشند و اجتماع خاص خود را به وجود آورند. و همین-

طور به جامعه در مورد واقعیت کار در این صنعت، آموزش‌دهی و اطلاع‌رسانی صورت بگیرد.

من و گروهی دیگر از زنان در پائیز ۲۰۰۴ کار بر روی اسپرد را شروع کردیم. هیچ‌کدام از ما نه هیچ تجربه‌ای از ویراستاری، تهیه و انتشار مجله داشتیم و نه پولی در اختیارمان بود که صرف انتشار مجله بکنیم. ما همه‌ی این‌ها را در حین کار یاد گرفتیم و توانستیم هزینه‌ی انتشار را با هزار دردسر تهیه کنیم. اولین شماره در ماه مارچ ۲۰۰۵ منتشر شد، و بعد از آن، ما مجله را هر چهار ماه یک‌بار منتشر کرده‌ایم.

اودایسیا رای: یکی از مسائلی که در اسپرد تکرار می‌شود، موضوع درخواست‌های ناشایست می‌باشد، در این بخش کارکنان سکس از تجارب خود با مشتریانی می‌گویند که انواع درخواست‌ها و سکس‌های عجیب و غریب از آن‌ها خواسته‌اند؛ کارهایی که عجیب و غریب‌تر از آن‌اند که عملی‌شدنی باشند. ما همیشه گفت‌وگوهایی با یک یا چند فروشنده‌ی سکس منتشر می‌کنیم، اخبار، نقد کتاب و فیلم، ستون‌های خاص توسط نویسندگان، دیدگاه‌های مختلف، و گاهی چیزهای تفریحی هم‌چون سؤال و جواب و قرعه‌کشی و غیره.

به‌عنوان یک مجله «از طرف کارکنان صنعت سکس و برای کارکنان صنعت سکس»، چه کسی در این تعریف و

مجموعه می‌گنجد؟ به‌عبارت‌دیگر، حرفه‌ی سکس را چگونه تعریف می‌کنید؟

اودایسیا رای: ما حرفه و کار سکس را به‌طور ساده و صریح «کار (زحمت) اروتیکی در مقابل هزینه‌ی مالی، کالا یا خدمتی، مورد توافق طرفین» تعریف می‌کنیم. «کار/زحمت اروتیکی» هر چیزی می‌تواند باشد؛ از تن‌فروشی گرفته تا سکس تلفنی، کشتی‌گیری اروتیکی، ماساژ و تسلط و چیزهای دیگر. (dominance).

ما ترجیح می‌دهیم که افراد خودشان هویت خود را تعیین و تعریف کنند چراکه افراد شاغل در این صنعت دارای انواع لغات و اصطلاحاتی هستند که برای تعریف خودشان که کی هستند و چه کاری انجام می‌دهند، به کار می‌گیرند. شاید

عجیب باشد، اما بعضی از افرادی که کار جنسی می‌کنند، این کار را به‌عنوان هویتی برای خود در نظر نمی‌گیرند و ما باید به این خواسته‌ی آن‌ها احترام بگذاریم.

بعضی‌ها شاید فکر کنند که کارکنان صنعت سکس چه لزومی دارند که مجله‌ای خاص خودشان داشته باشند.

رایچل ایمی: مردم همیشه در باره‌ی کارکنان صنعت سکس صحبت می‌کنند، اما این کارکنان کم‌تر فرصت این را می‌یابند که در باره‌ی خودشان حرفی بزنند. گزارشات روزنامه‌ها در باره‌ی این افراد اغلب با پیش‌داوری همراه است، و بیش‌تر یا بر روی ترافیک فروشندگان سکس و یا داستان‌های قربانیان تمرکز می‌کنند، و یا روی دخترانی که هزاران دلار در هفته درآمد دارند. اکثریت بزرگ کارکنان سکس در این مجموعه‌ی گفته‌شده نمی‌گنجند و تجارب متفاوتی دارند. ما احساس می‌کنیم که باید برای فروشندگان سکس امکان و موقعیتی جهت بازگویی تجارب و واقعیت‌های زندگی روزانه‌ی خودشان فراهم شود؛ هم خوبی‌ها و هم بدی‌ها و هم آن تجاربی که در حد فاصل خوب و بد قرار می‌گیرند.

ما همین‌طور حس می‌کنیم که وجود مجله‌ی اسپرد خیلی مهم است چون احساس تعلق داشتن به یک مجموعه در بین کارکنان سکس نسبتن ضعیف است. صنعت سکس می‌تواند به ایزوله‌شدن فرد، به‌خصوص کسانی که به‌طور خصوصی کار می‌کنند، منجر شود. بسیاری از افراد بنا به تعصبات و پیش‌داوری‌ها، نمی‌توانند حرفه‌ی خود را به خانواده و دوستان خود بازگو کنند. در نتیجه این‌ها کسی را ندارند که در رابطه با کار خود و مسائل آن با کسی درددل کنند. خواندن مجله‌ای در باره‌ی دیگرانی که موقعیت خود فرد را دارند، حس ایزولگی او را تخفیف می‌دهد و به او کمک می‌کند که با دیگرانی هم‌چون خودش در تماس قرار بگیرد.

یکی از اهداف ما افزایش آگاهی کارکنان صنعت سکس در مورد مسائل قانونی و سیاسی است. و این میسر نمی‌شود مگر آن‌زمانی که این افراد حس تعلق جمعی و باهم‌بودن را تجربه کنند. و این به آن‌ها این قدرت و امکان را می‌دهد که به صورت گسترده از مشکلاتی هم‌چون سوءاستفاده و خشونت از طرف مشتری یا پلیس، که با آن‌ها دست‌به‌گریبان‌اند، صحبت کنند و آن را به گوش مسئولان برسانند.

واکنش فروشندگان و همین‌طور مشتریان سکس در مورد مجله‌ی شما چگونه بوده است؟ آیا می‌دانید که خوانندگان شما چه کسانی هستند؟

اودایسیا رای: ما هم در این مورد کنج‌کاو بودیم و به این خاطر به یک آمارگیری دست زدیم. اکثر بزرگ خوانندگان ما فروشندگان سکس می‌باشند، البته خوانندگانی در بین مشتریان سکس و دیگر افراد کنج‌کاو هم داریم. یکی از مسائل مورد تعجب ما این بود که متوجه شدیم بیش از نیمی از خوانندگان ما خود را کوئیر می‌دانند. (۱)

بسیاری از فروشندگان سکس با ما تماس می‌گیرند و ضمن ابراز رضایت خود از وجود چنین مجله‌ای، از ما برای انتشار آن قدردانی می‌کنند. مطالعه‌ی مجله به خیلی‌ها این احساس را می‌دهد که گویا دارند با دوست خود صحبت و هم‌دردی می‌کنند. کسانی که هیچ تماسی با دیگران ندارند، وقتی که از وجود مجله خبردار می‌شوند و آن را می‌خوانند، متوجه می‌شوند که تجارب مشترک زیادی با دیگران دارند و از این جهت احساس رضایت می‌کنند.

بعضی‌ها بر این نظرند که اگر ما جامعه‌ای با بهداشت جنسی کامل، داشتیم، در آن جامعه خبری از پورنو نخواهد بود. آیا چنین چیزی در مورد فروشندگان سکس هم صدق می‌کند؟ خیلی‌ها در ظاهر با ارائه‌ی سکس در مقابل

دریافت پول مشکلی ندارند اما متفرعانه ادعا می‌کنند که در حقیقت هیچ‌کسی مایل به فروش سکس و تن خود نمی‌باشد. با توجه به تجارب شخصی خودتان و تجاربی که از انتشار مجله به دست آورده‌اید، نظر شما چیست؟

اودایسیا رای: رابطه‌ها و مراوده‌ها در درون صنعت سکس پیچیده می‌باشد، خوبی کار در خرید و فروش سکس این است که مرز رابطه و مراوده کاملن روشن است، و خیلی از انسان‌ها حاضرند هزینه‌ای پردازند (و هزینه‌ای دریافت کنند) برای معامله‌ای که هوس و خواهش نفس، و بهره‌بری، نام آن معامله برای مدت‌زمانی معین می‌باشد. چیزی که در مورد کار به‌طور عام، چه کار سکس و چه هر کار دیگری، صدق می‌کند این است که کار شامل انجام چیزی می‌شود که تو ترجیح به آن دست نمی‌زنی و چون هزینه و حقوقی به تو داده می‌شود، آن را انجام می‌دهی. در جامعه‌ای که بهداشت جنسی تمام و کمالی وجود دارد، افراد به جای احساس شرم و بهره‌بری از سکس در مفهوم معادله‌ی مالی-جنسی، آزادانه‌تر خواسته‌ها، تمناها و نیازهای خود را مطرح می‌کنند. من فکر نمی‌کنم که خرید و فروش سکس همیشه محصول شرم می‌باشد. البته، مردم احتمالن همیشه این را کار با ارزشی خواهند دانست که فرصت و موقعیتی برای تجربه/فانتزی خود، حتا اگر بیش‌تر نیازهای آنان برآورده شده باشد، را بیابند.

رایچل ایمی: من فکر می‌کنم که اگر مردم به پول نیاز نداشتند، آن‌وقت اکثر مردم سر کار نمی‌رفتند. بسیاری از افراد، کار سکس را بر دیگر کارها ترجیح می‌دهند، چون این امکان وجود دارد که در ازا ساعات کم‌تری از کار، پول بیش‌تری به دست می‌آورند، به‌خصوص اگر مدرک چندانی نداشته باشی. اگر امکان کسب همین اندازه درآمد در کار دیگری وجود داشت، اگر نه همه، اما خیلی از فروشندگان سکس کار فعلی خود را ترک می‌کردند. با این‌همه، باز کسانی هم‌چونان در همین حرفه‌ی فروش سکس باقی می‌مانند چون واقعن از کار خود لذت می‌برند.

من اما بر این اعتقاد نیستم که پرداخت هزینه در ازاء سکس از جهت جنسی کار ناسالمی است. بله، فروشندگان سکس انواع و اقسام اسامی و عنوان‌ها برای مشتریان خود دارند، و از آن‌ها با انواع القاب (زشت) یاد می‌کنند، اما همه‌ی افراد یکی نیستند. مسلمان مقدار زیادی بی‌عدالتی در صنعت خرید و فروش سکس وجود دارد، این‌که چه کسی رئیس است، چه کسی مشتری است، چه کسی فروشنده و این‌که چه کسی کنترل‌کننده است، همین‌طور مقدار وجهی که درخواست می‌شود و وجهی که پرداخت می‌گردد. مشتریان معمولن مرد هستند. معمولن زنان سفیدپوست زیبا هزینه‌ی بالاتری نسبت به بقیه مطالبه می‌کنند. هرچند تبعیض‌های مبتنی بر تفاوت‌های نژادی، جنسی، قومی، طبقاتی و درجه‌ی زیبایی، در صنعت سکس بیش‌تر علنی و آشکار هستند، ولی این تبعیضات در اکثر صنایع دیگر هم کم و بیش دیده می‌شوند و عمل می‌کنند. قاطعی کردن انتقاد از این بی‌عدالتی با انتقاد از کل مفهوم معامله و خرید و فروش سکس، به‌راحتی اتفاق می‌افتد. حرف من این است که تمرکز بر اتوپیای این‌که صنعت سکس بدون این تبعیض‌ها چگونه خواهد بود، کار بی‌ثمری است چون ربطی به واقعیت زندگی امروز کارکنان صنعت سکس ندارد.

چرا دوست داری که مردم در باره‌ی کار و حرفه‌ی سکس آگاهی می‌داشتند؟

رایچل ایمی: چیزی که ما زور می‌زنیم به بقیه بفهمانیم این است که همه‌ی کسانی که به فروش سکس می‌پردازند، افرادی یک‌دست نیستند. خیلی‌ها یک تصور ذهنی پیش‌ساخته از فروشندگان سکس دارند، و وقتی با کسی مواجه می‌شوند که در چارچوب تصور ذهنی‌اشان نمی‌گنجد، فکر می‌کنند که طرف یک فروشنده‌ی اصیل سکس نیست. مثلاً خیلی‌ها، از ما، کارکنان مجله‌ی اسپرد، می‌پرسند که ما چگونه در تماس با فروشندگان سکس قرار می‌گیریم و

یادشان می‌رود که اکثریت خود ما که این‌جا کار می‌کنیم، فروشنده‌ی سکس هم هستیم. آن‌ها باورشان نمی‌شود که فروشندگان سکس آن‌قدر کلاس داشته باشند که بتوانند مجله‌ای هم برای خود منتشر کنند.

البته خیلی‌ها، بدون آن‌که خود بدانند، از شاغلان فروشنده‌ی سکس اطلاعات خوبی دارند، برای نمونه از دانش‌جویان گرفته، تا مادرانی که سرپرستی خانوار را به‌عهده دارند، تا منشی‌های ادارات و غیره، که درآمد خود را برای تحصیل فرزندان در مدرسه و دانش‌گاه، یا دوا و درمان، یا دست‌گیری از افراد ناتوان خانواده، صرف می‌کنند. به دلیل ذهنیت منفی‌ای که نسبت به فروش سکس وجود دارد، خیلی‌ها کار خود را از خانواده، دوستان و نزدیکان خود مخفی نگه می‌دارند، و در نتیجه بسیاری از مردم نمی‌دانند که فردی در خانواده یا در نزدیکی آن‌ها است که فروشنده‌ی سکس می‌باشد.

برنامه‌ی آینده شما چیست؟

برنامه‌ی ما این است که تیراژ مجله را هرچه بالاتر ببریم و به آن‌دسته از فروشندگان سکس که امکان خرید مجله را ندارند، آن را مجانی به دست آن‌ها برسانیم. ما هم‌چونین داریم برای دومین نمایش‌گاه هنری فروشندگان سکس برنامه‌ریزی می‌کنیم. آدرس سایت ما برای علاقه‌مندان این است.

<http://www.spreadmagazine.org/>

۱- کوئیر: کلن به معنای غیر معمول و عجیب و غریب، اما در سال‌های اخیر بیش‌تر به هم‌جنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان، دیگر اقلیت‌های جنسی، و هم‌چونین به کسانی که رفتارهای جنسی خارج از نرم‌های اجتماعی دارند، به کار برده می‌شود. کوئیرها کلن نرم‌ها، اخلاقیات و محدودیت‌های جنسی را به چالش می‌کشند.

ناباروری در مردان و زنان

تخمین زده می‌شود که از هر پنج تا هفت زوج، یک زوج قادر به تولید مثل نمی‌باشد. هرچند که ناباروری و عدم تولید مثل ممکن است برای زوج‌هایی مسئله‌ای نباشد، اما در بیش‌تر اوقات افراد از ناباروری خود غمگین و افسرده می‌شوند و از این‌که نمی‌توانند پدر یا مادر شوند، حس اعتماد به خود را از دست می‌دهند.

ناباروری یک جفت ممکن است دلایل زیادی، هم ساده و هم پیچیده، داشته باشد؛ از عدم آشنایی جفت در حوزه‌ی جنسی، تغذیه‌ی نامناسب و عوامل روانی گرفته تا اشکال در سیستم دست‌گاه تولید مثل زن، مرد یا هر دو به‌طور هم‌زمان. بنابراین اگر یک جفت سالم زیر ۳۵ سال که بعد از یک سال تلاش، بچه‌دار نشوند، بهتر است که به پزشک متخصص مراجعه کنند، و اگر سن آن‌ها بالای ۳۵ سال باشد، بهتر است که بعد از شش ماه تلاش ناموفق، با پزشک متخصص مشورت کنند.

یک آزمایش دقیق و همه‌جانبه توسط یک متخصص، معمولن به کشف علل ناباروری منجر می‌شود. گاهی ممکن

است علت خیلی ساده باشد. برای مثال در مواردی زوجی به این دلیل



بچه‌دار نمی‌شود که آن دو، مقاربت جنسی خود را در روزهای تخمک-

گذاری زن انجام نمی‌دهند. به‌عبارت‌دیگر با سیکل عادت ماهانه‌ی زن

و مراحل تخمک‌گذاری و این‌که کدام روز مساعدترین زمان باروری

است را نمی‌دانند. (۱) گاهی هم ممکن است علت خیلی پیچیده و

مشکل باشد که به مشاوره‌ی روانی، هورمون‌درمانی و حتی جراحی نیاز شود. با این‌همه، علت حدود ده درصد ناباروری‌ها، کلن ناشناخته می‌ماند. امید بر آن است که با پیش‌رفت علم پزشکی این ده درصد هرچه بیشتر کاهش یابد. امروزه این دسته از جفت‌ها (زوج‌ها) از امکان فرزندخواندگی استفاده می‌کنند.

ناباروری در مردان

در جست‌وجوی کشف علل ناباروری یک جفت، فرد متخصص معمولن ابتدا مرد را مورد معاینه قرار می‌دهد. به این دلیل که هم دست‌گاه تولید مثل مرد ساده‌تر از دست‌گاه تولید مثل زن می‌باشد و هم این‌که، ریشه‌ی ناباروری جفت‌ها، در بیش‌تر موارد، در مردان یافته می‌شود.

ناباروری مرد ممکن است مادرزادی باشد یعنی در دست‌گاه تولید مثلی و آلت جنسی درونی یا بیرونی خود دارای نقصی مادرزادی باشد، البته نقص، گاهی ممکن است اکتسابی هم باشد. مثلن در نتیجه‌ی ابتلا به بعضی بیماری‌های مقاربتی از جمله سوزاک. دلیل دیگر می‌تواند تولید مقدار کم اسپرم باشد؛ یعنی فرد، اسپرم با کیفیت و زنده تولید می‌کند ولی تعداد آن‌ها آن‌قدر اندک است که برای لقاح تخمک ناکافی باشند. درست است که تنها یک اسپرم برای لقاح تخمک زن کافی است ولی با هر بار انزال مرد در واژن زن، حداقل دویست میلیون اسپرم لازم است تا از نظر آماری به آن یک اسپرم شانس رسیدن به هدف را بدهد. اجتناب طولانی‌مدت از نزدیکی این مشکل را برطرف نمی‌کند چون اگر اسپرم‌ها برای مدتی از بدن خارج نشوند، زنده نمی‌مانند و قابلیت باروری خود را از دست می‌دهند. پس اجتناب سه تا هفت روزه خوب است اما بیش از آن تأثیری ندارد. گاهی هم تعداد اسپرم‌ها کافی است اما در مسیر رشد خود در بیضه‌های مرد، از قدرت شناوری کافی برخوردار نمی‌شوند. در بسیاری از مواقع، هر سه مورد، یعنی کمی تعداد

اسپرم‌ها، رشد ناقص آن‌ها و عدم توانایی شناوری‌شان، با هم به‌طور هم‌زمان در مرد دیده می‌شود. توجه این‌که چونین مردی؛ ناتوانی جنسی ندارد و قوه و نیروی جنسی او هیچ اشکالی ندارد، بلکه او صرفن از توانایی آبستن-کردن یک زن محروم است، یعنی دچار ناباروری است. البته مردانی هم هستند که ناباروری‌شان از ضعف قوه‌ی جنسی آن‌ها ناشی می‌شود. تعداد اسپرم‌های چونین مردانی و کیفیت و قدرت شناوری آن‌ها هیچ اشکالی ندارد، ولی مشکل این مردان به دلیل عدم توانایی نعوذ و نگه‌داری شقی آلت‌شان می‌باشد، امری که برای دخول واژنی و خالی-کردن اسپرم خود در واژن زن لازم است. گاهی انزال به قول معروف رتروگراد (انزال بازگشتی - ریخته‌شدن اسپرم مرد در مثانه‌ی او) هم باعث ناباروری مرد می‌گردد. (برای اطلاعات بیشتر در باره‌ی انزال رتروگراد به مطلب «انزال، مشکلات مربوط به آن و راه‌حل‌ها» در شماره‌ی ۲ فصل‌نامه‌ی ج. و ج. مراجعه شود).

ناباروری در زنان

همان‌طور که قبلن گفته شد، ریشه‌ی ناباروری یک جفت ممکن است، در مرد، زن و یا در هر دو نهفته باشد. اگر معاینات پزشک نشان دهند که مرد قدرت باروری دارد، آن‌وقت نوبت معاینه‌ی زن می‌رسد. ناباروری زن ممکن است مادرزادی بوده و دست‌گاه تناسلی داخلی او دارای نقص باشد، یعنی دست‌گاه تناسلی‌اش در مرحله‌ای از رشد طبیعی خود متوقف، یا از مسر طبیعی خارج شده باشد. و یا علت ناباروری اکتسابی باشد و از انواع عفونت‌ها یا بیماری‌های مقاربتی هم‌چون سوزاک ناشی شده باشد. چونین عفونت‌هایی ممکن است لوله‌های فالوپ زن را بلوکه کرده و راه رسیدن اسپرم و تخمک به هم‌دیگر را بسته باشند. در مواردی، کلن ممکن است تخمکی وجود نداشته باشد که اسپرم وارد آن شود یعنی کلن عمل تخمک‌گذاری اتفاق نمی‌افتد. گاهی اوقات هم ممکن است تخمک و اسپرم به‌هم برسند

ولی سلول شکل گرفته از لقاح توانایی وصل کردن خود به دیواره‌ی رحم زن را نداشته باشد. یا شاید سلول تازه موفق شود خود را به دیواره‌ی رحم متصل کند ولی بلافاصله سقط جنین غیر ارادی اتفاق بیفتد. علت این امر می‌تواند غیر-طبعی بودن رحم و یا دهانه‌ی آن باشد. گاهی هم، ترشحات رحمی زن آن‌چونان غلیظ است که مانع نفوذ اسپرم‌ها می‌شود، و گاهی، مایعات ترشحاتی رحم و واژن زن، محیط را برای اسپرم‌ها نامساعد و باعث از بین رفتن آن‌ها می‌شود. مواردی هم دیده شده که بدن زن نوعی آنتی‌بادی تولید می‌کند که در واژن او یافته می‌شوند و نوعی مقاومت در برابر هر نوع اسپرم یا اسپرم مرد خاصی، به وجود می‌آورند.

از آن‌جا که علل ناباروری ممکن است متفاوت باشد، درمان آن هم می‌تواند مشکل و یا متنوع باشد، از هورمون-درمانی گرفته تا لقاح مصنوعی؛ جراحی، آی وی اف، و انتخاب رحم جای‌گزین.

لقاح مصنوعی

لقاح مصنوعی کار نسبتن ساده‌ای است؛ پزشک، در زمان آمادگی زن برای بارداری، اسپرم مرد را با سرنگ بدون واژن، در نزدیکی دهانه‌ی رحم خالی می‌کند. برای این کار ابتدا مرد باید با استفاده از روش استمناء، اسپرم خود را خالی کند. گفتنی است که این روش مناسب همه‌ی ناباوریه‌ها نیست و بسته به علت ناباروری پزشک راه‌حل مناسب آن را پیش‌نهاد می‌دهد. چونان‌چه مشکل از مرد و اسپرم‌های او ناشی شود، پزشک با مشورت زوج، اسپرم مرد دیگری (بدون اعلام مشخصات او به زوج)، را انتخاب می‌کند. البته در انتخاب مردی دیگر برای اهداء اسپرم، طوری عمل می‌شود که مرد اهداء‌دهنده حتی‌الامکان تا حدود زیادی به شوهر زن شبیه بوده و از جهت سلامتی مشکلی

نداشته باشد. اگر مشکل ناباروری در زن نهفته باشد و درمان‌ناپذیر، آن‌وقت از روش انتخاب رحم جای‌گزین استفاده می‌شود.

موانع اجتماعی-فرهنگی در ایران

علی‌رغم آن‌که با تصویب آئین‌نامه‌ی اجرایی قانون اهدای جنین در سال ۱۳۸۳، بسیاری از محدودیت‌های قانونی گذشته در زمینه‌ی درمان ناباروری در ایران کنار گذاشته شدند، اما بعضی از زوج‌های نابارور، هم‌چونان بنا به اعتقادات مذهبی، ارزشی و جنبه‌های اجتماعی-فرهنگی جامعه، از تکنولوژی مدرن باروری آن‌چونان‌که باید و شاید، استفاده نمی‌کنند.

با این‌همه، قانون حمایت از خانواده که در ایران اجراء می‌شود، ناباروری را به‌عنوان یکی از دلایل طلاق به رسمیت می‌شناسد. طبق این قانون ناباروری (عقیمی) می‌تواند به‌عنوان یکی از دلایل طلاق مطرح شود و در صورت تقاضای یکی از طرفین، طلاق بلا مانع می‌گردد.

از طرف دیگر ارزش‌های اجتماعی و نگرش مردم به زوج‌ها طوری است که فشار روانی شدیدی به زوج‌های نابارور وارد کرده، چه بسا باعث تنش، درگیری و حتا به طلاق و جدایی آن دو از هم منجر شود. اصطلاح «اجاق خانه‌شان کور است» را همه شنیده‌اند.

از جهتی هم، با زن در جامعه‌ی ما، با نقش مادری به‌عنوان عنصری از هویت و پای‌گاه خانوادگی او برخورد می‌شود. این در حالی است که بسیاری از افراد جامعه، به‌کارگیری تکنولوژی مدرن باروری، استفاده از اسپرم مرد دیگری یا تخمک زن دیگری را مخالف عرف و اخلاق اجتماعی و مذهبی می‌دانند. بی‌جهت نیست که بسیاری از زوج‌هایی که

از این روش‌ها استفاده می‌کنند، این کار خود را از دیگران پنهان نگه می‌دارند. علت دیگر این پنهان‌کاری، ترس جفت از مسائل و مشکلات اجتماعی آینده برای فرزندشان می‌باشد.

امروزه در ایران بیش از ۳۰ مرکز تخصصی خدمات مربوط به ناباروری از مشاوره و انجام آزمایشات گرفته تا هورمون‌درمانی، لقاح مصنوعی؛ آی وی اف، و انتخاب رحم جای‌گزین، وجود دارند.

حال که امکانات قانونی و عملی برای استفاده از تکنولوژی باروری در کشور وجود دارد، بایستی با روشن‌گری هر-چه بیشتر، سنت‌ها و ارزش‌های غلط فرهنگی اجتماعی در این زمینه را اصلاح کرد. این کار تنها وظیفه‌ی زوج‌های ناباور نیست بل که همه‌ی دل‌سوزان و فعالان فرهنگی باید بدان همت کنند.

=====

(۱) - در شماره‌ی ۴ فصل‌نامه‌ی جنسیت و جامعه اطلاعات دقیقی در باره‌ی دستگاه تناسلی زن و مرد، عادت ماهانه، روزهای تخمک‌گذاری زن، روزهای مناسب بارداری و چگونگی تولید اسپرم آورده شده است.

دشواری‌های دگرجنس‌گرایی

نامیا علی‌پور

آیا یکی از دلایل هم‌جنس‌گرا شدن افراد، مشکل رابطه با جنس مخالف در جامعه می‌باشد؟

(پرسش)



پرسشی که در بالا قرار دارد به‌کرات از جانب افرادی از خود

من پرسیده شده است و همین‌طور از سایر هم‌جنس‌گرایان. شاید

خود شما هم پرسش‌هایی از این دست را با خود یا با دیگران

در میان گذاشته باشید. به‌همین دلیل به عنوان یک هم‌جنس‌گرا -

و نه به عنوان یک سکس‌وگ یا متخصص، - چون هیچ‌کدام از دو صفت یادشده به من تعلق نمی‌گیرند - در این‌باره

می‌نویسم.

نیاز جنسی مانند سایر خواسته‌های طبیعی فرد، نه‌تنها قابل چشم‌پوشی نیست بل‌که هم‌واره در هر اجتماع، هر گروه

انسانی، تمهیداتی برای رفع خود، تولید و اجرا می‌کند، و به هر صورت ممکن راه حلی برای برون‌رفت از خفقان می‌-

یابد. این تمهیدات لزومن گرایش به هم‌جنس را تقویت نمی‌کند البته، این موضوع را نمی‌توان نادیده گرفت که در

مواردی، بنا به محدودیت‌هایی که وجود دارند، رفتارهای جنسی انحرافی (به معنای دست‌زدن به رفتار جنسی مغایر

با گرایش جنسی)، چه در جهت هم‌جنس‌خواهی و چه در جهت دگرجنس‌خواهی اتفاق می‌افتند. اما این رفتار

انحرافی، میل (گرایش) به هیچ‌کدام از این دو سمت‌گیری نیست، بل که انحراف از گرایش، یعنی قرارگرفتن هر فرد در آن‌جایی است که نباید باشد و هویت جنسی او در آن نقطه قابل دریافت نمی‌باشد. چونین انحراف جنسی‌ای، قابل رصد از بیرون نیست، و قابل پی‌گیری توسط شواهد و قرائن عینی نمی‌باشد. معیار سنجش انحرافی بودن رفتار جنسی (مد نظر)، درجه مطابقت آن رفتار با گرایش جنسی فرد، و درجه پاسخ‌دهی آن به نیازهای عاطفی، جنسی و روحی فرد می‌باشد. بنابراین تنها خود او (فرد) است، که می‌تواند اصالت رفتار خود را بسنجد، و نه دیگری.

همان‌طور که در جوامع سنتی و مذهبی عدم پذیرش هم‌جنس‌خواهی و مقابله با این پدیده موجب معضلات بسیاری از جمله ازدواج‌های تحمیلی به هم‌جنس‌خواهان می‌شود، از سویی دیگر، محدودیت روابط آزاد هم می‌تواند گروه اندکی را به سوی رفتارهای هم‌جنس‌خواهانه‌ی مقطعی بکشاند. که البته ذکر این نکته ضروری است که رفتار صرفن جنسی در قالب هم‌جنس‌گرایی طبقه‌بندی نمی‌شود. هرچند که همان گروه اندک نیز به‌واقع بری از تمایل به جنس موافق نیستند گیریم که تمایل‌شان صددرصد نباشد. چراکه اگر به هر میزان هم که برای برقراری ارتباط با جنس مخالف محدودیت وجود داشته باشد، باز هم رابطه با جنس موافق، نیاز آن‌ها را برآورده نخواهد کرد و در نتیجه آن را تکرار نخواهند کرد.

اما این موضوع، در جوامع سنتی، کاملن صدق نمی‌کند. چون مشاهده می‌شود که تظاهر به دگرجنس‌گرایی در بین هم‌جنس‌گراهای جوامع سنتی به مراتب خیلی بیش‌تر از تعداد دگرجنس‌گراهایی است که دست به رفتارهای جنسی هم‌جنس‌گرایانه می‌زنند.



و نکته‌ی دیگر هم این‌که در یک اجتماع آن زمان که یک مقوله‌ی خاص - که در این‌جا سکس است - دارای سلامت وجودی نباشد، نمی‌توان و شایسته نیست که در مورد سلامت یا عدم سلامت بخشی از آن بحث کرد. وقتی یک بیماری همه‌گیر است لزومن سرایت آن به یک گروه نمی‌تواند قابلیت اعتنا داشته باشد مگر آن‌که این اعتنای جزئی در موازات توجه کامل به معضل کلان باشد.

هر انسان یک زیست منحصر به فرد است. این زیست تنها و تنها در شرایطی طبیعی خوانده خواهد شد که در چارچوب حریم خصوصی، آزادی و استقلال فردی، بنا بر طبیعت و سرشت و پسند خود رفتار کند و نه لزومن آن چه مورد پسند و خواست ما و یا اکثریت جامعه و یا قدرت تمامیت‌خواه باشد. علاوه بر این، درخواستها و نرم‌های جامعه از افراد هم نیازمند بحث و پرسشگری است و گرنه اخلاق اجتماعی بارور نخواهد شد و از بالیدن باز می‌ماند.

بیان این نکته نیز ضروری است که اگرچه به‌طور کلی ایجاد رابطه‌ی جنسی در کشورهایی مانند ایران به خودی خود بگرنج است ولی باید دانست که زندگی و ایجاد ارتباط در بستر هم‌جنس‌گرایانه بسی سخت‌تر و جان‌کاه‌تر از زندگی دگرجنس‌خواهانه است. صحبت من از دشواری برقراری ارتباط هم‌جنس‌خواهانه‌ای است که کلیت هویت هم‌جنس-گرا را در برمی‌گیرد و نه لزومن یک رفتار جنسی زودگذر منتهی به ارگاسم. چراکه انسان را یک مجموعه‌ی کلی هویت‌مدار می‌دانم و ملاقات با انسان را یک برخورد کلیت‌محور می‌دانم.

اگر ارتباط خارج از عرف و شرع، تعذیر و حد به دنبال دارد یک هم‌جنس‌گرا همیشه با دلهره‌ی خطر مرگ و طرد و ... روزگار به سر می‌رساند. اگر عاملین قتل‌های ناموسی با چشم‌پوشی اجتماع و سخاوت‌ورزی مراجع قانونی مواجه می‌گردند؛ تن‌های بی‌دفاع هم‌جنس‌گرایان جدا از پذیرش زخم‌های جسمی، مورد ترور شخصیتی نیز قرار می‌گیرند. و این تخریب و انهدام تا به آن‌جا پیش می‌رود که خود یک هم‌جنس‌گرا هم به بلعیدن خود مشغول می‌شود.

وقتی یک هم‌جنس‌گرا از حقوق جنسی و آزادی جنسی صحبت می‌کند در اکثر موارد شاهد آن هستیم که این فرد به آگاه‌سازی جمعی نسبت به هر گرایشی همت می‌گمارد و تلاش او متوجه یاری‌رسانی در هر جهتی است. - شاهد این نکته توجه و آگاهی‌رسانی بیش‌تر هم‌جنس‌گرایان در زمینه‌ی ایدز است - چگونه است که حتا قشر الیت و نخبه‌ی جامعه - چه در کشور و چه در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران - از اظهارنظر در مورد مسائل هم‌جنس‌گرایان شانه خالی می‌کنند و هم‌چونین کلیت مسئله‌ی جنسیت و آزادی جنسی را مسکوت می‌گذارند و فاجعه‌بارتر این که گروهی از این دوستان در انظار و در خفا در صف مخالفان طرح این‌گونه مسائل قرار می‌گیرند.

صحبت بر سر خدشه‌دار کردن اراده‌ی این دوستان در جهت عدم ابراز موضع در این زمینه نیست. صحبت بر سر جای‌گاهی ست که معیار این اجتماع یعنی قشر روشن‌فکرانش در آن نقطه قرار گرفته‌اند.

از دید گروهی، محدودیت‌هایی برای ارتباط غیرهم‌جنس‌خواهانه در یک جامعه‌ی بسته چون جامعه‌ی ما وجود دارد که گروهی را به سمت ایجاد رابطه با هم‌جنس وا می‌دارد. شاید نکات محدودیت‌زای قابل ذکر در مورد ارتباط دو غیر هم‌جنس را بتوان مسئله‌ی پرده‌ی بکارت، بارداری‌های ناخواسته، فاصله‌گذاری بین دو جنس در جامعه و در نتیجه دشواری ارتباط دو غیر هم‌جنس حتا در چارچوب ارتباط غیرجنسی، و از این قبیل بیان کرد ولی باید دانست

که در هر صورت رابطه‌ی بین دو فرد از دو جنس مخالف در نزد مردم و حاکمیت پذیرفته‌شده و شدنی است. یعنی این‌که ملموس و اجراپذیر است.

حاکمیت به‌صراحت به مدل مفروض خود از این نوع رابطه در قانون با عنوان ازدواج، صیغه، (و حتا حق چند همسری برای مردان) مشروعیت و حقانیت داده است. در عرف و در نزد مردم نیز شیوه‌ی پسندیده چونین است. هرچند در شرع و در قوانین جزا ایجاد ارتباط خارج از چارچوب‌های گفته شده بین دو فرد غیرهم‌جنس مجازات کیفری و حقوقی در پی دارد ولی در میان مردم و در عرف به نسبت وسعت دیدگاه گروه‌های اجتماعی موجود در جامعه و آگاهی و جای‌گاه اجتماعی هر کدام، برخورد آن‌ها نسبت به روابط دو غیر هم‌جنس خارج از مدلی که قانون ارائه کرده است متفاوت می‌باشد و این عکس‌العمل‌ها با شدت و ضعفی در دو سوی حدود قانون در جریان است. ولی مسئله‌ی تمایل هم‌جنس‌خواهانه، نه ملموس است و نه پذیرفته شده؛ نه تنها در قانون و در حیطه‌ی قوای حاکمه بل که در سطح اجتماع و در خانه‌ها و در میان خانواده‌ها. به زبانی ساده‌تر، یک هم‌جنس‌گرا هیچ ندارد برای تکیه‌کردن، هیچ‌کس را ندارد برای درخواست کمک. پس اگر صحبت از این باشد که محدودیت‌ها و موانع، افراد را به دست‌زدن به رفتارهای جنسی مغایر با گرایش جنسی و خواسته‌ی ضمیر و باطن خود وا می‌دارد، آن‌وقت هر منصفی باید حق دهد که این موضوع بیش‌تر در مورد هم‌جنس‌گرایان صدق می‌کند تا در مورد دگرجنس‌گرایان؛ قانون اعدام هم‌جنس‌گرایان، تبلیغات منفی گسترده بر علیه هم‌جنس‌گرایی در کتب درسی و دینی و در گفتارهای مسئولان مملکتی، عدم آزادی هم‌جنس‌گرایان در داشتن حق انتخاب سبک زندگی خود، ممنوعیت و سانسور هرگونه گفتار مثبت و واقع‌بینانه در باره‌ی هم‌جنس‌گرایی در جامعه، پیش‌داوری و تعصبات اجتماعی و خانواده‌ها در مورد هم-

جنس‌گرایی و غیره، هم‌جنس‌گرایان را به‌ناچار به دست‌زدن به رفتارهای جنسی دگرجنس‌گرایانه وامی‌دارد. این یعنی رواج و دامن‌گستری سکسیم در اجتماع. و سکسیم یعنی معتبر و جایز شمردن تنها یک نوع رفتار و گرایش جنسی، و به‌کاربردن قانون، و انواع تلاش‌ها و ترفندها، برای جا انداختن آن، و در عین حال سم‌پاشی و تبلیغات گسترده برای از میدان به‌درکردن دیگر گرایش‌های جنسی.

و نکته‌ی قابل‌تأمل دیگر این‌که تجربه‌ی شخصی این‌جانب بر این نتیجه‌گیری استوار است که خواست هم‌جنس‌خواهانه خواست‌مصلحت‌نیست و حتا دریافت‌ضرورت‌هم‌نیست و حتا قضای‌حاجت‌هم‌نیست. چه، آن‌چه قضای‌حاجت و تمتع و لذت است در هر گرایش جنسی - و نه لزومن هم‌جنس‌گرایی، عشرت است. که خواست هم‌جنس‌خواهانه در چنین جای‌گاهی در حیطه‌ی خواست هر انسان در همین جای‌گاه قرار می‌گیرد و دوم این‌که به شخصه تصدیق می‌کنم که شرط محدودیت شرط ناروایی است برای گرایش به هم‌جنس.

به عنوان مثال در خانواده‌ی من و خانواده‌هایی از این دست که دیگر بنا بر تعریف جامعه‌شناسانه در شمار خانواده‌های سنتی و مذهبی قرار نمی‌گیرند و به نوعی قائل به پاره‌ای از آزادی‌های فردی می‌باشند، ارتباط با جنس مخالف از مدت‌ها پیش به امری عادی بدل شده است و ارتباط خارج از ازدواج به‌هیچ‌عنوان تقبیح نمی‌شود ولی با این وجود من هیچ تمایلی به جنس مخالف ندارم و زیست هم‌جنس‌خواهانه نیز هم‌راه با قبول دشواری‌ها و ناملایمات بسیار بوده است.

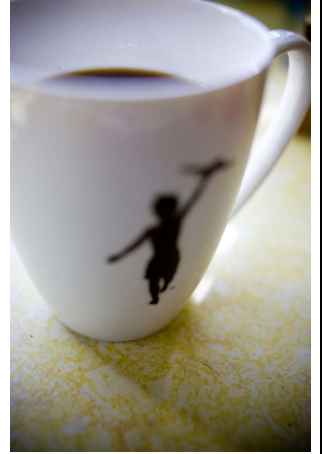
و در پایان این‌که پرداختن به مقوله‌هایی این‌چنین با طرح پرسش‌هایی از این دست قرین توفیق نیست. رویارویی با هر پدیده‌ای چه در جای‌گاه موافق و چه در جای‌گاه مخالف و یا حتا ناظر، برای رسیدن به نتیجه‌ی قابل قبول بیش

از هر چیز احتیاج به تعیین منظرگاه مناسب دارد. پیدا کردن زاویه‌ی دید مناسب و طرح پرسش‌هایی کلیدی و پایه‌ای در مرحله‌ی اول بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

احقاق حق زمانی میسر است که مسئولیت دریافت آگاهی و ترمیم و رشد فردی و جمعی را هر یک از ما پذیرا باشیم.

اکثریت مردم جامعه‌ی ما جزء گروه‌های محروم جنسی هستند.

با هزار دلیل و سند می‌توان ثابت کرد که استانداردهای اخلاق جنسی حاکم بر جامعه‌ی ما، استانداردهایی سرکوب‌گرانه هستند. هر آن‌گاه که قوانین قضایی، اخلاق و فرهنگ اجتماعی، بخش بزرگی از رفتارها و نیازهای جنسی شهروندان که بر اساس میل، تمنا، نیاز، تمایل، علاقه و خواسته‌ی مشترک دو طرف بنا شده‌اند، را سرکوب کنند و مجال بروز آن‌ها را ندهند، آن‌وقت بدون شک اکثریت بزرگ مردم جامعه در زمره‌ی محرومان جنسی



قرار می‌گیرند.

برای اثبات این ادعا، به بررسی دقیق‌تر گروه‌های محروم جامعه می‌پردازیم.

جوانان مجرد

بخش بزرگی از جمعیت جامعه را جوانان مجرد که در بهترین سال‌های عمر خود به سر می‌برند و در اوج نیاز جنسی خود قرار دارند، تشکیل می‌دهند. جدایی دو جنس در جامعه، مؤسسات و محل‌های آموزشی، بگیر و ببندهای نیروی انتظامی در خیابان‌ها، گیردادن به نوع لباس و پوشش جوانان، حمله به پارتی‌ها و جشن‌های آنان، محدودکردن آنان در دسترسی به اینترنت، عدم ارائه‌ی اطلاعات و دانش جنسی کافی، در دسترس نبودن کاندوم، دشمنی رسمی دولتی با فرهنگ شادی و خوشی و.... همه و همه آن‌چونان محرومیت جنسی بر این قشر بزرگ جامعه وارد کرده که به‌ندرت می‌توان نمونه‌ای برای آن در جهان یافت. جوانان از طرف خانواده‌ی خود هم تحت فشار هستند. اگر

دوست‌دختر/پسر بگیرند، به‌ندرت امکان آوردن دوست خود به خانه را دارند، همین‌طور در بسیاری از مواقع سلیقه‌ی خود آن‌ها در انتخاب همسر نادیده گرفته می‌شود و والدین به انتخاب خود برای فرزندان‌شان همسر انتخاب می‌کنند. محرومیت جنسی جوانان در کشور آن‌چونان گویا است که لزومی به نوشتن بیش‌تر در این‌جا ندارد.

افراد مسن

طبق همه‌ی داده‌های علمی، زنان و مردان تا سال‌های آخر عمر می‌توانند از جهت جنسی فعال باقی بمانند. مسلمان بیماری‌ها و ناخوشی‌ها می‌توانند بر فعالیت جنسی و یا علاقه به فعالیت جنسی تأثیر بازدارنده داشته باشند، ولی این موضوع (بیماری و ناخوشی) می‌تواند در هر سن و سالی دامن افراد را بگیرد و بر فعالیت جنسی آن‌ها تأثیر بگذارد. این در حالی است که ذهنیت اکثر افراد جامعه بر آن است که پدر و مادرهایشان یا پدربزرگ و مادربزرگ‌شان دیگر میلی به سکس ندارند و اگر یک زمانی نشانه‌ای از چنین علاقه‌ای در آن‌ها مشاهده کردند، با خنده و تمسخر برخورد می‌کنند. درست است که واکنش جنسی افراد مسن نسبت به سنین جوانی کاهش می‌یابد، اما این دلیلی برای عدم لذت‌بری آن‌ها از فعالیت جنسی نمی‌باشد. می‌توان گفت که در شرایط عادی، زندگی جنسی فرد تا آخر ادامه می‌یابد. توجه داشته باشیم که بخش بزرگی از سکس، داد و ستد عاطفی معاشقه و تماس فیزیکی دو بدن است که به آرامش روحی و روانی می‌انجامد، و افراد در هر سن و سالی به اشباع عواطف خود و آرامش نیاز دارند. این در حالی است که زنان و مردان مسنی که تنها زندگی می‌کنند، در صورت بروز تمایلات جنسی خود و اظهار میل به دوستی با جنس مخالف یا ازدواج مجدد، حتا با مسخره‌ی فرزندان و نوه‌های خود روبه‌رو می‌شوند. حتا در خانه‌های محل نگه‌داری سالمندان، زنان و مردان را از هم جدا نگه می‌دارند و روابط آن‌ها با هم را محدود می‌کنند.

هم‌جنس‌گرایان مسن، مورد مسخره‌ی هم‌جنس‌گرایان جوان واقع می‌شوند، و بخش بزرگی از نوشته‌های مجلات و وب‌لاگ‌های هم‌جنس‌گرایان برای افراد جوان نوشته می‌شوند، و از روشن‌گری در باره‌ی نیازهای هم‌جنس‌گرایان مسن خبری نیست، یا، با وجود انواع و اقسام وب‌لاگ‌های هم‌جنس‌گرایان، تا کنون حتا یک وب‌لاگ به هم‌جنس-گرایان مسن و نیازهای آنان اختصاص داده نشده است.

مردان و زنان مسنی که موفق به یافتن همسری یا دوستی جوان‌تر از خود می‌شوند، اغلب با یک دید تحقیرآمیز با آن‌ها برخورد می‌شود، درحالی‌که بخش پاسخ‌دهی چونین روابطی که نیازهای دو طرفه را برآورده می‌کند، نادیده گرفته می‌شود.

انسان‌ها یا قبل از رسیدن به پیری می‌میرند تا یا به سن می‌گذارند، پیر می‌شوند و بعدن می‌میرند. هر انسانی در هر سن و سالی به عشق، محبت، عاطفه، هم‌راز و نیاز، و یگانه‌بودن با دیگری نیاز دارد. بر این اساس، نادیده‌گرفتن نیازهای افراد مسن، یک برخورد پیش‌داورانه، تبعیض‌آمیز، و در نتیجه غیر انسانی و سرکوب‌گرانه است.

زنان مطلقه یا شوهر فوت کرده

تصمیمات فردی، به خصوص در حوزه‌ی خصوصی و شخصی، از نگرش اجتماعی تأثیر می‌گیرند. قوانین سخت حاکم به همراه دیدگاه‌های منفی و آزاردهنده‌ی اجتماعی نسبت به ازدواج دوباره‌ی زنان، اکثریت بزرگی از زنان مطلقه یا شوهر فوت کرده را به تحمل تنهایی ابدی وامی‌دارد.

تعداد زنانی که به علت فوت شوهر یا طلاق تنها مانده‌اند، کم نیست. قوانین دولتی و هم‌چونین اخلاق اجتماعی موانع زیادی پیش پای این زنان نهاده و انواع مصائب و سختی‌های روحی، روانی، عاطفی و جنسی ناشی از تنها زیستن بر

آن‌ها تحمیل می‌کند. جامعه و اخلاق جمعی همه‌ی نیازهای مالی، معیشتی، جسمی و جنسی زن جوان فرزنددار طلاق‌گرفته یا شوهر فوت‌کرده را فراموش کرده، از او توقع دارد که از تمام نیازهای فردی خود گذشت کرده و فقط به فکر بزرگ‌کردن فرزندان خود باشد. کم نیستند متعصبانی که زنان مجدداً ازدواج‌کرده را به تنوع‌طلبی و هوس‌بازی متهم می‌کنند.

در مطلب ازدواج مجدد که در همین شماره آمده، بیش‌تر به این مسئله پرداخته‌ایم، ولی کلن نگرش اجتماعی نسبت به ازدواج مجدد زنان منفی است. محرومیت جنسی زنان مجدد مجرد شده، آن‌ها را در زمره‌ی گروه‌های محروم جنسی در جامعه جای می‌دهد.

افراد فلج و داری نقض عضو

گاهی اوقات در نتیجه‌ی بیماری، فلج‌بودن و یا نقض عضو، ممکن است فردی در دست‌گاه تولید مثل خود، و یا در امکان و توانایی خود در انجام بعضی از رفتارهای جنسی، با محدودیت مواجه شود. اما این بدان معنا نیست که افراد داری نقض عضو میل و کشش جنسی ندارند، یا کم‌تر از دیگران به تبادل عشق و محبت نیاز دارند. منهای موارد بسیار پیچیده، اما فارغ از درجه‌ی فلجی و نقض عضوی، این انسان‌ها به‌هرحال به درجات مختلف، توان لذت‌بری جنسی و احساس خوش‌بختی و کمال را دارند، اما توان و امکان یکی نیست. گاهی لازم است که امکاناتی برای این افراد فراهم شوند. به‌هرحال، بسیاری از افراد جامعه، در برخورد با افراد دارای نقض عضو، کلن موضوع نیازمندی-های جنسی آن‌ها را فراموش می‌کنند. افراد دارای نقض عضو ممکن است مراقب‌های بهداشتی لازم را دریافت دارند اما حریم خصوصی آن‌ها خیلی کم‌تر از دیگران محترم شمرده می‌شود، اطلاعات جنسی لازم در اختیار آن‌ها قرار

نمی‌گیرد، و در برنامه‌ریزی برای ارائه‌ی خدمات به آن‌ها، موضوع نیازهای جنسی آنان منظور نمی‌گردد. این افراد گاهی ممکن است از انجام مقاربت جنسی دخولی (واژنی)، ناتوان باشند، اما سکس تنها دخول واژنی نیست. بنابراین باید دیگر انواع سکس به آن‌ها آموزش داده شود، و راه‌نمایی و مشاوره‌ی لازم در اختیار آن‌ها قرار گیرد. کادر پزشکی و پرستاری کلن در دوره‌ی آموزشی خود هیچ‌گونه اطلاعاتی در این زمینه دریافت نمی‌کنند. در نتیجه، پزشکان و پرستارانی که با این افراد برخورد می‌کنند، موضوع نیازهای جنسی این افراد را در معادلات خود نمی‌گنجانند. و اگر پزشکی از این مسئله جويا شود یا به مشاوره و راه‌نمایی بپردازد، بیش‌تر یک استثناء است تا قاعده. گاهی پزشک یا پرستاری ممکن است امکان کمک و مشاوره را داشته باشد اما قوانین حاکم، و احتمال واکنش منفی بستگان فرد دارای نقض عضو، دست و پای او را بسته‌اند. بنابراین اصلاح قوانین و آموزش اجتماعی هر دو لازم‌اند. باز هم، زنان فلج و دارای نقض عضو بیش از مردان گروه خود در معرض ستم جنسی واقع می‌شوند. بسیاری از خانواده‌ها، ازدواج فرزند خود با یک فرد فلج یا دارای نقض عضو را نوعی انگ و اسباب شرمندگی می‌دانند. تبعیض و بی‌اخلاقی بدتر از این نمی‌شود. برنامه‌ریزان، حتا از تهیه‌ی امکاناتی برای اختلاط زنان و مردان فلج و به‌وجود آوردن امکان ارتباط‌گیری آنان، شانه خالی می‌کنند. بسیاری از افراد فلج و دارای نقض عضو، به‌خصوص زنان در این گروه، تا آخر عمر مجرد می‌مانند. پیش‌دواری‌های اجتماعی، فرهنگ خانواده‌ها و ایدئولوژی‌زدگی سیاست دولتی و عدم برنامه‌ریزی صحیح، افراد این گروه اجتماعی را از یکی از اساسی‌ترین نیاز انسانی خود تا ابد محروم می‌کند. مسلمان استانداردهای حاکم اخلاق جامعه سنگ بنای این تبعیض و محرومیت است.

تعداد زیادی از شهروندان هر جامعه‌ای، از جمله جامعه‌ی ما، از مقاربت جنسی با جنس موافق خود، به‌طور دائمی یا موقت، لذت می‌برند و به ارضاء روحی و روانی می‌رسند. این در حالی است که قوانین قضایی حاکم، حکم مرگ برای مقاربت جنسی دو هم‌جنس تعیین کرده، و فرهنگ خانواده‌ها و اجتماع هم روابط هم‌جنس‌گرایانه را به‌شدت مذموم می‌داند، و چونان‌چه فرزند خانواده، گی یا لژیین باشد، او را طرد می‌کنند، و اگر خانواده، آگاه و عاقل باشد و فرزند خود را مورد حمایت قرار دهد، با شماتت هم‌سایه و آشنایان روبه‌رو می‌شود.

غیرقانونی بودن هم‌جنس‌گرایی در کشور، درصد قابل توجهی از شهروندان را از حقوق خود محروم، آن‌ها را ایزوله کرده و حس ناچاری، بی‌حقوقی، حاشیه‌نشینی، و عدم خوش‌بختی را بر آن‌ها تحمیل کرده است. هرآن‌گاه که این سرکوب قانونی، با پیش‌داوری، تعصب، جهل و سرکوب اخلاقی جامعه تکمیل شود، آن‌وقت می‌توان حدس زد که شهروندان هم‌جنس‌گرا در جامعه‌ی ما تا چه اندازه تحت فشار و ستم قرار دارند.

در فرهنگ و جامعه‌ی مردسالار، زنان هم‌جنس‌گرا (لژیین)، هرچند که قانون به درجات کم‌تری تنبیه می‌شوند، اما، از یک‌طرف به خاطر زن‌بودن و از طرف دیگر به خاطر هم‌جنس‌گرا بودن، از ستم مضاعفی رنج می‌برند.

تصور این‌که در نتیجه‌ی هموفوبیا؛ ترس بی‌پایه، تعصب، جهل، خرافات و پیش‌داوری در باره‌ی هم‌جنس‌گرایی و هم‌جنس‌گرایان، به چند میلیون انسان شهروند هم‌جنس‌گرا در جامعه‌ی ما ستم روا می‌شود، کار چندان دشواری نباید باشد.

بعضی از افراد هموفوب آن‌چونان نسبت به هم‌جنس‌گرایی و سواس دارند که با هیچ عقل و منطقی نمی‌توان آن‌ها را از سواس خود رهانید. این افراد، نه فرد هم‌جنس‌گرایی را می‌شناسند، نه با هم‌جنس‌گرایی ملاقات کرده، و نه ادبیات،

به‌وفور موجود، در باره‌ی هم‌جنس‌گرایی را مطالعه می‌کنند، با این‌همه چونین هم‌فوب‌بهایی فقط دل‌شان می‌خواهد که هم‌جنس‌گرایان از روی زمین ناپدید شوند، هیچ حق و حقوقی به آن‌ها داده نشود، زندانی و اعدام شوند و جامعه از شر آن‌ها خلاص شود. حال اگر کسی در خانواده یا فامیل آن‌ها هم‌جنس‌گرا باشد، آن‌وقت او را عاق کرده، از او فاصله می‌گیرند و چه بسا او را بکشند. طنز این است که اغلب دیده شده که چونین افرادی، در ارتباط نزدیک خانوادگی، دوستی، فامیلی، یا رابطه‌ی کاری، با یک یا چند هم‌جنس‌گرا قرار دارند اما تعصبات‌شان، اجازه نمی‌دهند که هم‌جنس‌گرایان خود را برای آن‌ها علنی کنند.

خیلی‌ها بر این تصورند که هم‌جنس‌گرای مرد، عمومن فردی جوان با حرکات زنانه، ابرو برداشته، دوستدار پوشش زنانه و دنبال مردی می‌گردد که او را «بکند». درحالی‌که اکثریت مطلق هم‌جنس‌گرایان افرادی با عادات و حرکات معمولی هستند، ممکن است در هر سن و سالی باشند، حتمن خواهان این نیستند که کسی آن‌ها را «بکند»، و اگر بخواهند تا آخر عمر می‌توانند هم‌جنس‌گرایی خود را از دیگران پنهان سازند.

ماسک دگرجنس‌گرایی که بر جامعه‌ی ما کشیده شده، و همه را دارای گرایش جنسی به جنس مخالف معرفی می‌کند، یک ماسک تصنعی و جعلی است، ماسکی که به هم‌جنس‌گرایان ظلم می‌کند و واقعیت‌ها را برای دگرجنس‌گرایان وارونه جلوه می‌دهد. اگر این ماسک بنیان استاندارد اخلاق جنسی جامعه باشد، آن‌وقت این استاندارد فریب‌دهنده و سرکوب‌گرانه است. درست به‌همین جهت هم هست که روشن‌گری در باره‌ی حقوق هم‌جنس‌گرایان و شفافیت اخلاق جنسی نباید تنها به دوش هم‌جنس‌گرایان نهاده شود بل‌که هر کسی که خواهان اصلاح استانداردهای اخلاق جنسی جامعه است، می‌بایست در دفاع از حقوق هم‌جنس‌گرایان و دیگر اقلیت‌های جنسی بکوشد.

گرایش جنسی، هم‌چون رنگ پوست، تعلق قومی، مذهبی، زبانی و جنسی، نباید عامل تبعیض علیه شهروندان شود. فکرش را بکنید که رئیس حزب لیبرال مردم آلمان که جدیدن به سمت وزیر امور خارجه‌ی آن کشور انتخاب شده، یک هم‌جنس‌گرای علنی است. این فرد اگر ایرانی بود، در ایران زندگی می‌کرد و زندگی مشترکی با دوست هم‌جنس خود برمی‌گزید، بدون شک اعدام می‌شد.

به جزء هم‌جنس‌گرایان، افراد ترانس‌وستایت و ترانس‌سکسوال هم در جامعه وجود دارند. هرچند ترانس‌سکسوال‌ها قانون حق تغییر جنسیت را دارند اما فرهنگ و اخلاق اجتماعی کماکان با این دسته از شهروندان ناسازگار است و بسیاری از مردم با تحقیر و کم‌بینی با آن‌ها برخورد می‌کنند.

افراد دارای علائق خاص جنسی

رفتارهای جنسی حیوانات غریزه‌ای و فصلی است، اما رفتارهای جنسی انسان با کمک عوامل و فاکتورهای مختلف اجتماعی، تربیتی و آموزشی شکل می‌گیرد. (صحبت از رفتار جنسی است نه گرایش جنسی و این دو با هم متفاوت-اند.)

به‌هرحال، در نتیجه‌ی عوامل گفته‌شده، در انسان‌های مختلف، سلائق، امیال و علائق خاصی، در چارچوب گرایش جنسی‌شان، شکل می‌گیرد. برای مثال، برای یکی ممکن است بوسیدن و لب‌گرفتن بسیار مهم باشد، اما برای دیگری چندان عمده نباشد یا کلن از اینکار لذت نبرد، یکی ممکن است از فشردن نوک پستان‌هایش لذت وافری ببرد اما دیگری ممکن است از این کار متنفر باشد، یکی ممکن است پوزیشن خاصی از عمل مقاربت جنسی را لذت‌آور بداند ولی دیگری ممکن است همان پوزیشن را کشنده‌ی لذت و هوس به حساب آورد، یکی ممکن است در هنگام سکس،

از نوشیدن ادرار طرف خود لذت ببرد، یکی شاید از پوشیدن لباس خاصی تحریک شود، و صدها مورد دیگر. درست همانند تنوع سلیقه‌ها در انتخاب رنگ، نوع غذا، نوع لباس، جذاب‌دانستن چهره‌ای خاص و غیره. همه‌ی این‌ها خودبه‌خود اموری معمولی‌اند. اما در بسیاری از جوامع، از جمله جامعه‌ی خودمان، استانداردهای اخلاق جنسی طوری بنا شده‌اند که بروز بعضی از رفتارهای جنسی را مذموم می‌داند. در نتیجه خیلی‌ها در برخورد با افرادی که به این‌گونه رفتارهای جنسی دست می‌زنند، با پیش‌داوری، تهمت و تقبیح روبه‌رو می‌شوند و آن‌ها را منحرف جنسی می‌نامند. و از آن‌جا که چارچوب نرم‌های جنسی مورد قبول بسیار تنگ گرفته شده‌اند، بخش بزرگی از شهروندان در دایره‌ی منحرفان جنسی قرار می‌گیرند. مسلمان نوعی محدودیت باید اعمال شود، اما فقط زمانی که صحبت از تجاوز و انجام عملی بر خلاف میل و رغبت یکی از دو طرف رابطه باشد. هر آن‌گاه که دو نفر بالغ در مورد نوع رفتارهای جنسی که با هم انجام می‌دهند، به توافق برسند، آن وقت جایی برای محکوم‌کردن، پیش‌داوری و تقبیح نمی‌ماند. و چونان‌چه فرهنگ اجتماعی و قانون مانع دو نفر در استفاده از حقوق فردی خویش در حریم خصوصی‌شان شوند، آن وقت این دو شهروند سرکوب جنسی شده‌اند. نمونه‌ی چنین گروه‌هایی، سادومازوخیست‌ها، طرف‌داران سکس‌ضربداری، طرف‌داران پورنوگرافی، چرم‌پوشان، زنانه‌پوشان، فوت‌فتیش‌ها و امثالهم می‌باشند. علنی‌نبودن این گروه‌ها در جامعه، دال بر وجودنداشتن آن‌ها نیست. شدت تعصبات و ناآگاهی اجتماعی به همراه غلظت و توحش قوانین حاکم است که این دسته از شهروندان را به حاشیه رانده، آن‌ها را دچار احساس محرومیت و ایزولگی کرده و به‌عنوان مجرمان و منحرفان جنسی دسته‌بندی کرده است.

در هر جامعه‌ای تعداد قابل توجهی، بیمار روانی و زندانی وجود دارد. فرد زندانی به خاطر جرمی که مرتکب شده، به زندان افتاده (صحبت از زندانیان غیر سیاسی است)، اما این بدان معنا نیست که او باید از همه‌ی حقوق فردی و اجتماعی خود محروم شود. در زندان بودن به معنای از دست دادن گزینه‌ی جنسی نیست. پس محروم کردن زندانی از حق خود مبنی بر برآورده کردن نیازهای جنسی‌اش، یک امر سرکوب‌گرانه و غیر انسانی است. از طرف دیگر فرد زندانی ممکن است متأهل باشد و در نتیجه فراهم نکردن امکان داشتن خلوت با همسر، نه تنها فرد زندانی بل که همسر او را هم از امکان مقاربت جنسی باز می‌دارد و محرومیت جنسی ناخواسته بر او تحمیل می‌کند. بیماران روانی همه به یک شدت و حدت روانی نیستند و بستری بودن در بیمارستان یا تیمارستان، نباید آن‌ها (و در صورت تأهل، همسر آن‌ها را هم)، از حق برآورده کردن نیازهای جنسی و عاطفی خود محروم کند. چنین محرومیتی در درازمدت به نفع جامعه نیست. این صحبت‌ها ممکن است اسباب خنده‌ی کسانی شود، اما، امروزه در جوامع دارای دموکراسی، به همه‌ی این موارد پرداخته می‌شود و هرچند که به‌طور کامل حل نشده‌اند اما قدم‌های امیدوارکننده‌ای در این زمینه برداشته‌اند. برای نمونه در کشور مکزیک، در بعضی از ایالات آمریکا و برخی کشورهای اروپایی، امکاناتی برای برخی از زندانیان فراهم کرده‌اند، که همسر یا دوست‌دختر/دوست‌پسر آن‌ها شب را در کنارشان بگذرانند یا به آن‌ها مرخصی شبانه می‌دهند.

زن و شوهرها

زنان و مردانی که به نظر می‌رسند هیچ‌گونه مشکل و «انحراف» جنسی ندارند، ظاهراً به جنس مخالف گرایش جنسی دارند، متأهل هستند و دارای فرزند می‌باشند، اما باز اگر به افراد مجموعه‌ی این گروه دقت شود، آن‌وقت

مشاهده می‌گردد که بعضی از افراد این مجموعه هم جزء شهروندان محروم جنسی به حساب می‌آیند. برای مثال، اگر به آمارهای جهانی باور داشته باشیم و تعداد هم‌جنس‌گرایان را بین ۶ تا ۱۰ درصد افراد هر جامعه در نظر بگیریم، آن‌وقت متوجه خواهیم شد که با توجه به سرکوب شدید هم‌جنس‌گرایان در کشور، چند میلیون هم‌جنس‌گرا بر خلاف میل خود، به دگرجنس‌گرایی اجباری تن داده، ازدواج کرده و در ظاهر «دگرجنس‌گرا» شده‌اند. این عده بخش قابل توجهی از مجموعه‌ی زن و شوهرهای جامعه‌ی امروزی ما هستند.

علاوه بر آن عده‌ای از افراد درون مجموعه‌ی زن و شوهرها، دارای انواع و اقسام علائق جنسی هستند که در بخش «افراد دارای علائق خاص جنسی» به آن‌ها پرداخته شد. برای نمونه بعضی‌ها ممکن است به سکش به‌قول معروف ضربداری علاقه داشته باشند، اما هیچ امکان و فرصتی برای یافتن افراد هم‌علاقه ندارند و این یعنی محرومیت از امکان برآورده‌کردن نیاز جنسی خود. در کشورهای دیگر، این دسته از زن و شوهرها، امکان انتشار مجلات خاص خود، تشکیل گروه خاص، ایجاد کلاب خاص و یا رزرو کردن هتل‌هایی برای تعطیلات آخر هفته جهت با هم بودن گروهی، امکان ایجاد وب‌سایت‌های مخصوص خود و دارا می‌باشند.

موضوع مهم دیگر این است که مردم در جامعه‌ی ما به دانش و اطلاعات جنسی دسترسی ندارند و در نتیجه نه در رفتارهای جنسی مهارت چندانی دارند، نه شناخت کاملی از علائق و سلیقه‌های خود، و نه با جنسیت جنس مخالف آشنا هستند. در نتیجه عدم ارضاء جنسی در بین زن و شوهرها بی‌داد می‌کند. این، منهای قهر و جدایی‌هایی که باعث می‌شود، به محرومیت جنسی برای هر دو طرف هم می‌انجامد.

اگر تعداد همه‌ی افراد گروه‌های فوق را با هم جمع کنیم، آن وقت خواهیم دید که اکثریت عظیم مردم جامعه جزء گروه‌های محروم جنسی می‌باشند و در نتیجه کل جامعه‌ی ما از محرومیت جنسی شدیدی رنج می‌برد. هر چند که در این سی سال اخیر جامعه‌ی ما از هم‌راهی و تحول به همراه ملل دیگر، باز داشته شده است، اما محرومیت جنسی موجود در جامعه، صرفن زاده‌ی حکومت و قوانین حکومتی نیستند. تاریخ این محرومیت بیش از سی سال است، یعنی موضوع مسئله‌ای است فرهنگی و اجتماعی. به‌همین دلیل وجود تمایل و خواسته مبنی بر زدودن محرومیت جنسی عمومی، در بطن جامعه، لازمه‌ی تغییر استانداردهای اخلاق جنسی است.

تحمل گرسنگی به انسان‌ها عملی است غیر اخلاقی. جامعه‌ای که از محرومان، حاشیه‌نشینان و گرسنگان خود حمایت نکند، جامعه‌ای است غیر اخلاقی. گرسنگی کشیدن تنها به موضوع غذا و پوشاک محدود نمی‌شود. گرسنگی روحی، عاطفی و جنسی انسان‌ها همان‌قدر مهم و غیر اخلاقی است که گرسنگی غذایی.

گریز از مسائل به حل و فصل شدن آن‌ها نمی‌انجامد. ریاکاری و دروغ‌گویی انسان‌ها به خاطر ترس از پیش‌داوری‌ها و تعصبات، مستمسکی می‌شود برای مصون داشتن خود و بهانه‌ای برای آسیب‌ندیدن و آزارنکشیدن. در چنین فضایی استبداد همه‌گیر می‌شود و هرکسی در عین مستبد بودن، خود نیز ستم می‌بیند. پس مسئول بودن، مسئولیت‌گرفتن و خود بودن رنگ می‌بازد و کسی بار خود را به دوش نخواهد گرفت. این واقعیت تلخ اجتماع امروز ما است؛ خودفریبی و دگرفریبی. ظلم به دیگر و خود ظلم دیدن. باید ترس‌ها را به دور ریخت، باید با خود و دیگران صادق بود، نباید در برابر متعصبان تسلیم شد. از قضاوت منفی و بدون شناخت، و از محکوم‌کردن‌های روزمره‌ی دیگران پرهیز کرد، و تابوشکنی جنسی در چنین فضایی را ارج نهاد.

برای دفاع از حق دیگری، لازم نیست که سلیقه‌ی جنسی او حتمن باید با سلیقه‌ی جنسی خودمان مطابقت داشته باشد. درست همان‌طور که دفاع از حق اندیشه و بیان دیگری به معنای توافق ما با اندیشه و گفتار آن طرف نیست. این اصل و اساس دمکراسی است. دمکراسی تنها به سیاست و انتخابات مربوط نمی‌شود. شهروندان دمکرات باید دمکراسی را در روابط بین خود حاکم کنند و پاس‌دار تنوع و دگرگونگی در همه‌ی عرصه‌ها از جمله در میدان جنسیت، در اجتماع خود باشند. اجازه‌دادن به این‌گونه رفتارها، نه بنیان اجتماع و نه بنیان خانواده، هیچ‌کدام را متزلزل نمی‌کند. شاهد زنده همانا دمکراسی‌های موجود در جهان‌اند.

پای‌بندی به اصول دمکراسی در سیاست و جامعه، زندگی را دل‌پذیرتر، اخلاق دوگانه و دورویی‌ها را کم‌تر، و بسیاری از احساسات منفی مبنی بر ایزوله‌بودن، عدم خوش‌بختی و محروم‌بودن را کم‌رنگ می‌کند. هر شهروندی در برابر شهروند دیگر مسئول است و اگر پاس‌دار حقوق فردی او نمی‌شود، حداقل مانع تحقق آن‌ها نگردد. اخلاق شایسته باید در بی‌درک و احترام به دیگری باشد، محکوم‌کردن آسان‌ترین راه است اما نه منطقی است نه عاقلانه و نه اخلاقی.

اخلاق جنسی، اخلاق اکثریت جامعه است، چونان‌چه افراد هر گروه محروم جنسی، پیش‌داوری‌های خود در باره‌ی گروه‌های دیگر را کنار نهاده، و به حمایت از آن‌ها همت کنند، بنویسند، روشن‌گری کنند و در رفتار و کردار خود در خانواده و جامعه، به این حمایت خود پای‌بند باشند، آن‌وقت بدون شک استانداردهای اخلاق جنسی جامعه دچار تحول می‌گردد. گیریم که قانون هم‌چونان سرکوب‌گرانه باقی بماند اما در درازمدت، حاکمان چاره‌ای جزء اصلاح قانونی که مورد سرپیچی مدنی شهروندان قرار می‌گیرد، نخواهند داشت. برای این کار، شرکت تعداد هرچه بیش‌تری

از مردم در جنبش روشن‌گری جنسی و پای‌بندی هر فرد به اصول دمکراسی در همه‌ی عرصه‌های روابط اجتماعی خود، ضروری است.

انقلاب جنسی

در اواخر جنگ جهانی دوم، ویلیام ریچ William Reich نوشته‌های قبلی

خود تحت عنوان «انقلاب جنسی» (۱۹۴۵)، را به خوانندگان آمریکایی‌اش

معرفی نمود.



او در نوشته‌ی خود توضیح داد که این انقلاب، به ریشه‌های احساسی،

اجتماعی، اقتصادی و هستی‌انسان در اعماق، راه می‌یابد، و خود را به‌عنوان فردی رادیکال (گرفته‌شده از یونانی به

معنای ریشه)، که به بررسی این ریشه‌ها می‌نشیند، و سپس آزادانه در باره‌ی حقیقت هستی انسان سخن می‌گوید،

معرفی کرد.

حقیقت، بنا به برداشت ریچ، این بود که تمدن غرب با اعمال یک اخلاق جنسی غیر طبیعی و تخریب‌کننده، مردم را

بیمار و ناخوش بار آورده، اما، در نهایت، با کمک انواع علوم اجتماعی مدرن، زندگی طبیعی انسان از خواب هزاران-

ساله بیدار شده است. آینده، بهداشت و سلامت جنسی انسان را بازسازی، و برای اولین بار استقلال کامل انسان را

تضمین می‌کند.

ریچ، در مسیر شادی و سلامت انسان، به تغییرات سیاسی عمیق و پایه‌ای، امیدوار بود و به‌همین خاطر وقتی از

«انقلاب» سخن می‌گفت، منظورش دقیقن همان بود. بدین‌وسیله، ریچ بر راه و رسم بسیاری از نویسندگان قبل از

خود، صحنه گذاشت. به‌هرحال، قبل از او، بسیاری از تلاش‌گران راه آزادی جنسی خود را به‌عنوان مبارز و انقلابی

معرفی کرده بودند. از جمله جنبش فمینیست آمریکا از به‌کارگیری چونین اصلاحاتی (انقلاب و انقلابی) هیچ واژه‌ای نداشت؛ برای نمونه در خلال جنگ جهانی اول، مارگارت سنچز مجله‌ی «تمرد زن» (The Woman Rebel) را منتشر کرده بود، و قبل از آن، الیزابت کادی و سوزان آنتونی، در سال ۱۸۶۸ مجله‌ای به نام «انقلاب» منتشر کرده بودند. حتا در سال‌های اولیه‌ی استقلال آمریکا، در ۱۷۷۶، ابی گیل آدامز، همسر جان آدامز دومین رئیس‌جمهور آمریکا، شوهر خود را تهدید کرده بود که چونان‌چه به زنان حقوق سیاسی داده نشود، با شورش و تمرد زنان مواجه خواهد شد.

این مختصر مقدمه، اما این را به ما گوش‌زد می‌کند که انقلاب جنسی در غرب یک واقعه‌ی ناگهانی و مجزا نبوده، بل- که در ارتباطی تنگاتنگ با انقلابات در عرصه‌های دیگر اجتماعی قرار دارد، از جمله انقلابات صنعتی و سیاسی در اروپا و آمریکا. هرچند که انقلاب آمریکا موضوع آزادی زنان را مسکوت گذاشت، اما پایه‌های تغییرات در آینده را، با به‌رسمیت‌شناختن «حقوق طبیعی انسان در کسب خوش‌بختی خویش»، بنیان نهاد. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه به‌طور مستقیم به بسیاری از مسائل جنسی توجه کرد و در نتیجه موفق شد بسیاری از قوانین جزائی مربوط به سکس را از تحت نفوذ احکام کلیسا به در آورد.

در قرن نوزدهم، در فرانسه و آلمان چندین انقلاب «کوچک» اجتماعی با هدف گسترش حیطه‌ی آزادی‌های فردی صورت گرفتند اما با شکست مواجه شدند. قوانین ازدواج، طلاق، حقوق مربوط به سرپرستی کودکان و همه‌ی دیگر قوانین ناظر بر روابط زن و مرد همه و همه «زن را در سر جای خود» می‌نشانند، و سانسور ادبیات و انتشارات، جامعه را در ناآگاهی جنسی خود نگه می‌داشت، اما زمانی رشد تکنولوژی، تولیدات انبوه؛ از جمله تولید انبوه کاندوم

را امکان‌پذیر نمود، بسیاری از زوجها تنظیم تعداد فرزندان خانواده را به دست خود گرفتند و در نتیجه به نوعی «خودمختاری جنسی»، گیریم که در خفا و به رسمیت شناخته‌نشده، دست یافتند. در آخر، بین ایدئولوژی سنتی و واقعیت زندگی آن‌چونان فاصله‌ای پدیدار شد که تغییرات و اصلاح قوانین را ناگزیر می‌کرد. این تغییرات با جنگ جهانی اول هم‌زمان شد، جنگی که مناسبات سیاسی خشک قبلی را به هم ریخت.

در سال ۱۹۱۷ زمانی که انقلاب به روسیه رسید، انقلابیون روسی، خیلی بیش از انقلابیون پیش از خود، برابری حقوق زنان و مردان و آزادی کامل جنسی را وارد برنامه‌های خود کردند. ولی انقلاب روسیه چند سال بعد، نه تنها وعده‌های خود مبنی بر آزادی جنسی و برابری زن و مرد را فراموش کرد بلکه سرکوب جنسی تمام‌عیاری را بر آن جامعه حاکم نمود. ویلیام ریچ با مطالعه‌ی سیر تحول مسائل جنسی در روسیه به این نتیجه رسید که تعویض قدرت سیاسی از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر کافی نیست بلکه تغییر و تحولاتی اساسی در همه‌ی عرصه‌ها لازم است و چونین تغییراتی در خود آمریکا و دیگر کشورهای آزاد اروپا در جریان است. پس موضوع، فقر و ثروت، سوسیالیسم و سرمایه‌داری نیست، بلکه امر مهم‌تری است و آن موضوع خودمختاری و استقلال فرد و به رسمیت شناختن حق حاکمیت او بر زندگی خویشتن، می‌باشد. این ایده‌آل، بایستی با کمک علوم دانش طبیعی، علی‌رغم هرگونه حاکمیت سیاسی، تحقق یابد.

افراد خودمختار، مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش، مسلمان یک موضوع بورژوازی است، و مدلی از هستی فرد، که علائق و امیدهای انسان مدرن را بازتاب می‌دهد. همین خواسته‌ی خودمختاری، استقلال و حاکمیت بر سرنوشت خویش، در طول تاریخ بارها و بارها، طبقه‌ی متوسط جوامع مختلف را به شورش بر علیه حاکمان واداشته است.

گفتنی است که همه‌ی انقلابات از این نظریه پی‌روی نکرده‌اند؛ از جمله انقلابات روسیه، چین، کوبا و ایران در سال ۱۳۵۷. همه‌ی این انقلابات اهداف بورژوازانه نداشتند و فردیت و استقلال فردی را به شدیدترین وجهی سرکوب کردند. بنابراین، بی‌جهت نیست که این انقلابات نه تنها به آزادی جنسی منجر نشدند بل که شدیدترین نوع سرکوب-های جنسی در اجتماع خود را به وجود آوردند و حتا محدود آزادی‌های جنسی قبلی را هم از مردم گرفتند. برای نمونه در دوران پادشاهی پهلوی در ایران قانونی در مورد حجاب اجباری، جدایی زنان و مردان و یا اعدام هم‌جنس-گرایان وجود نداشت ولی بعد از انقلاب حکومت اسلامی شدیدترین سرکوب‌گری‌ها و تبعیضات جنسی را بر جامعه حاکم کرد. یا حکومت سوسیالیستی کوبا بعد از قدرت‌گیری، هم‌جنس‌گرایی را غیر قانونی اعلام نمود.

اما در جوامع بورژوازی-کاپیتالیستی غرب که به آزادی فردی متعهدند، و حق فرد در تعیین سرنوشت خود به‌عنوان امری مهم و حیاتی قلمداد می‌شود، انقلاب جنسی هم‌چونان ادامه دارد و بسیاری از گروه‌های رهایی‌بخش جنسی، برای گسترش آزادی‌های جنسی موجود مبارزه می‌کنند.

البته، بعضی از ناظران، بر این اعتقاد نیستند که این جنبش روبرشد (جنسی) بخشی از انقلاب بورژوازی یا هر نوع انقلاب دیگری است. آن‌ها، موضوع را به تکامل طبیعی ربط می‌دهند؛ تکاملی آهسته و پیوسته اما بدون توقف و بدون جهش‌های ناگهانی. این ناظران برای توجیه نظرات خود، الگوی عشق‌بازی و ازدواج، ادامه‌ی انواع ارزش‌های اخلاق سنتی، و رفتارهای قراردادی زن و مرد به‌طور عام را مثال می‌آورند. این پیروان نظریه‌ی «تکاملی» یادآوری می‌کنند که سکس قبل از ازدواج و همین‌طور سکس خارج از چارچوب ازدواج، جلوگیری از بارداری، سقط جنین،

رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه، تن‌فروشی و پورنوگرافی، هیچ‌کدام مسائل تازه‌ای نیستند. در واقع همه‌ی این چیزها چه بسا در نزد نسل‌های خیلی دور، دوران قدیم، همان‌قدر عادی و جاافتاده بوده‌اند که امروزه در دوران ما.

ذهنیت غالب به‌رحال این است که تغییر اخلاق و آداب جنسی، نه از کاهش خودداری‌ها، بلکه از رک‌گویی، عدم

پرده‌پوشی، صراحت و روشن‌گری بیش‌تر، ناشی می‌شود. به‌طور کلی، مردم جهان امروزه، در مورد نیازهای جنسی

خود کم‌تر به ریاکاری و اخلاق دوگانه رو می‌آورند. در نتیجه آن دسته از رفتارهای جنسی که زمانی در خفا نگه

داشته می‌شدند، در دوران ما چه‌بسا در حضور دیگران مطرح شوند. البته این امر می‌تواند یک تصویر نادرست «ایده-

آل» از گذشته در ذهن تداعی کند. با این‌همه، اگر باور کنیم که رفتارهای جنسی ما در بین گذشتگان هم مرسوم بوده،

باز یک موضوع اساسی باقی می‌ماند و آن این‌که گذشتگان به اتیک‌های اخلاقی حاکم در ملاء عام احترام می-

گذاشتند، هرچند که در خفاء آن‌ها را به حساب نمی‌آوردند، اما سرپیچی آن‌ها در حوزه‌ی خصوصی از اخلاق حاکم،

باعث احساس گناه آن‌ها می‌شد. درحالی‌که مردم امروزی خود را محق می‌دانند که قوانین آسان‌تری برای خود وضع

کنند. همین تغییر، بیش از هر چیز دیگری، اسباب انقلاب (جنسی) را فراهم می‌کند؛ به جای آن‌که کورکورانه از آداب،

سنت‌ها و اخلاق به‌ارث‌رسیده پی‌روی کنند، امروزه مردم خود تصمیم می‌گیرند که کدام رفتارهای جنسی مناسب آن-

ها ست. پس حتا اگر رفتارهای جنسی ما با گذشتگان تفاوتی نداشته باشد، اما همین رفتارها در دوران ما، معنای

دیگری به خود گرفته‌اند. مردم یاد گرفته‌اند که آلترناتیو‌هایی وجود دارند، این‌که اخلاق جنسی ثابت و مقدس نیست.

در نتیجه مردم این دوران قضاوت خود را به کار می‌گیرند و تسلیم تابوها نمی‌شوند. به‌عبارتی، ما داریم یاد می‌گیریم

که سنت‌های خود را به پرسش بگیریم و آن‌ها را چشم‌پسته رعایت نکنیم.

در همین چارچوب، صحبت از «انقلاب جنسی» کاملن صحیح است. باید به خاطر داشت که تغییرات اجتماعی جدی، به زمانی که مردم رفتارهای خود را تغییر می‌دهند، محدود نمی‌شود، بل که همین‌که مردم روش برخورد و تفکر خود نسبت به آن‌ها را عوض کنند، برای ایجاد تغییرات کافی است. برای نمونه، ممکن است شاید همین کافی باشد که نوعی از رفتارها قابل دفاع شوند، یا نوعی اخلاق جنسی شکل بگیرد که قبلن تابو بوده است. در دوران ما، نظریه‌ها و تئوری‌های علمی جای‌گزین دگم‌های مذهبی شده‌اند، در عین حال امکان انتخاب و همین‌طور حوزه‌ی مسئولیت فرد هم گسترش یافته است. این می‌تواند هم اسباب خوش‌حالی شود و هم اسباب نگرانی. انسان وقتی انتخاب می‌کند، مسئولیت انتخاب خود را هم باید به گردن بگیرد.

هرمافرودیت

در پروسه‌ی رشد جنین در رحم مادر، اندام‌های جنسی او هم، همراه با دیگر اندام‌ها، رشد می‌کنند و به مرحله‌ی کاملی می‌رسند که هنگام تولد کودک، مشاهده می‌شوند. در موارد بسیار نادری، عامل یا عواملی در این پروسه‌ی رشد ایجاد اختلال می‌کنند. در نتیجه کودک با اندام‌های جنسی ناکامل متولد می‌شود. در چنین مواردی، تشخیص جنس کودک، با توجه به عدم اتمام مرحله‌ی رشد اندام‌های جنسی او، با مشکل مواجه می‌شود. این کودک ممکن است دارای دو بیضه (مذکر)، یا دارای دو تخمدان (مؤنث) باشد. و یا یک هرمافرودیت واقعی (اصیل) باشد؛ که در این صورت هم دو بیضه دارد و هم دو تخمدان. در بعضی مواقع هم ممکن است در ظاهر اندام‌های جنسی او هیچ علامت و تظاهری از اختلال و نارسایی وجود نداشته باشد، ولی از آن‌جا که اندام‌های جنسی تنها شامل اندام‌های جنسی بیرونی نمی‌شوند، در عین ظاهر بدون اشکال اندام‌های جنسی بیرونی، اما، اندام‌های جنسی درونی کامل نباشند و یا با اندام‌های جنسی بیرونی هم‌خوانی و مطابقت نداشته باشند.

از دوران بسیار قدیم، اصطلاح هرمافرودیت به کسانی اطلاق می‌شده که هم‌زمان هر دو کاراکترها و مشخصات جنسی مؤنث و مذکر را دارا بوده‌اند. در افسانه‌های یونان قدیم، هرمافرودیت پسر هرمز و افرودیت، پسری جوان و زیبا اما خودخواه بود. وقتی که او عشق دختری به نام نیمف را رد کرد، این دختر آن‌چونان گرم، عمیق و با فشار او را در آغوش گرفت که بدن آن دو عملن با هم عجین شدند و به «دو جان و روان در یک بدن» تبدیل شدند.

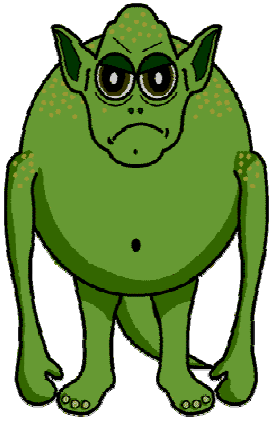
خوش‌بختانه، امروزه، هورمون‌درمانی و تکنیک جراحی‌ها تا مرحله‌ای رشد کرده‌اند که امکان تکمیل و اصلاح اندام‌های جنسی «ناتمام» در نوزادان را فراهم کرده‌اند. در عین حال، علم مشاورات روانی به والدین کمک می‌کند تا نوزاد خود را با

نقش‌های جنسی مناسب، فارغ از ظواهر اولیه‌ی اندام‌های جنسی او، تربیت کرده و بزرگ کنند. اگر به همه‌ی عوامل توجه کافی شود، «تغییر» و اصلاح جنسیت با موفقیت همراه می‌شود، و فرد مورد نظر، به مرور هویت جنسی خود را خواهد یافت. به‌عبارت‌دیگر، هرچند که این‌گونه افراد، گاهی ممکن است دچار عدم توان تولید مثل دائمی شوند، اما نوزادانی که امروزه به‌عنوان هرمافرودیت متولد می‌شوند، می‌توانند با استفاده از دست‌آوردهای علوم پزشکی، به‌عنوان مذکر یا مؤنث رشد کرده و هم‌چون دیگر زنان و مردان در جامعه زندگی کنند.

در مواردی، زنان و مردانی هستند که در اندام‌های جنسی آن‌ها، از جهت بیولوژیکی، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، با این‌همه خواهان تغییر جنسیت خود هستند. این پدیده به‌عنوان «ترانس-سکسوالیسم» معروف است و بیش‌تر یک موضوع روانی است تا فیزیولوژیکی. در شماره‌ی ۵ ج.وج. مطلبی به نام «بحثی در باره‌ی ترانس‌سکسوالها» در باره‌ی این پدیده چاپ شده است.



حسادت جنسی و اهمیت پرداختن به آن در جامعه



حسادت یک احساس عمومی و جهانی است. این احساس تا زمانی عادی است که به عمل و خشونت کشیده نشود. حسادت مرزی ندارد؛ زن و مرد، روشن‌فکر و عادی، سیاه و سفید، پیر و جوان هم نمی‌شناسد، و در همه‌ی گروه‌ها، لایه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی، دیده می‌شود.

حسادت واکنشی است نسبت به احساس خطر، و ممکن است به برهم‌خوردن رابطه و حتا خشونت علیه خود یا دیگری منجر شود. گفته می‌شود که بین حسادت و کاراکتر شخصیتی، حس اعتمادبه‌نفس، و قابلیت فرد در کنترل احساسات خود، رابطه‌ای منطقی وجود دارد.

در صحبت‌های روزمره، اغلب، حسادت با رشک‌بردن و غبطه‌خوردن یکی انگاشته شده و این دو به جای هم به کار گرفته می‌شوند. اما این دو با هم فرق دارند و درک تفاوت آن‌ها مهم است.

رشک و غبطه، فقط یک احساس نیست بل که دو احساس هم‌زمان است؛ احساس که‌تری نسبت به دیگری، و احساس بدخواهی برای او. غبطه و رشک در زمانی شکل می‌گیرد که یکی خود را با دیگری مقایسه می‌کند، و خود را فاقد امکان یا موقعیت طرف مقابل می‌بیند. رشک و غبطه در یک رابطه‌ی دو طرفه بروز می‌کند، و احساسی است که طبق آن یکی آرزو می‌کند جای دیگری می‌بود. درحالی‌که در هنگام حسادت، سه بعد (سه طرف رابطه) وجود دارند. (Smith et al, 1999)

به عبارت دیگر رشک و غبطه خوردن در هنگام مقایسه کردن اتفاق می‌افتد، زمانی که فرد خود را با دیگری مقایسه می‌کند دل‌ش می‌خواهد آنچه دیگری دارد، را داشته باشد، اما در هنگام حسادت، فرد مایل نیست فرد مورد نظر خود را با دیگری قسمت کند. حس حسادت قوی‌تر و شدیدتر از حس رشک و غبطه خوردن است.

حسادت انواع و اقسام مختلفی دارد، اما بحث ما در این‌جا حسادت جنسی است.

حسادت اگر به شناسایی ریشه‌ی افکار و احساسات فرد، و اصلاح آن‌ها منجر شود، امر مثبتی است و به بهبود رابطه‌ها کمک می‌کند. اما متأسفانه، در اکثر مطلق موارد این اتفاق نمی‌افتد. همین به حسادت خصلتی عمدتاً منفی می‌دهد.

حسادت جنسی عموماً در یک رابطه‌ی ارزش‌دار برای فرد، بروز می‌کند، اما عامل فرهنگ و حس تملک یکی توسط دیگری، باعث بروز حسادت حتا در رابطه‌های خالی از عشق و عاطفه می‌گردد. همین، ابعاد متفاوتی به حسادت در جوامع مختلف می‌دهد.

حسادت جنسی تنها زمانی اتفاق می‌افتد که پای فرد سوم به حوزه‌ی رابطه‌ی دو نفره کشیده شود، زمانی که فرد موقعیت ویژه‌ی خود را تهدید شده ارزیابی می‌کند. پس اگر فرد موقعیت ویژه‌ی خود را تهدید شده ارزیابی نکند، باز شدن پای فرد سوم به رابطه به برانگیختن حس حسادت نمی‌انجامد.

رن (Wreen-1989) معتقد است که عدم اعتماد به خود، ترس باختن و از دست دادن، به خصوص ترس از دست دادن محبت دریافتی، مرکز ثقل حسادت است.

حسادت به انواع و اقسام مختلف بروز داده می‌شود؛ از روی برگرداندن از طرف گرفته تا جلوی طرف تفانداختن، ترش‌رویی کردن، طعنه زدن، بدگویی از طرف سوم رابطه، تا خشونت فیزیکی.

روان‌شناسانی که از زاویه‌ی علم تکامل داروینی به بررسی حسادت می‌پردازند، بر این اعتقادند که حسادت میلیون‌ها سال قبل، در آفریقا، محل زایش اولین انسان‌ها، شکل گرفت؛ در امر تولید مثل، مردان کاری جزء رساندن اسپرم خود به تخمک زن، انجام نمی‌دهند، زن اما باید ۹ ماه تمام جنین را در درون خود حمل، و بعد از زایمان هم کودک را تر و خشک می‌کند. پس، زن از مادربودن خود اطمینان کامل داشت، اما مرد از پدربودن خود برای بچه‌ای که توسط همسرش زاده شده بود، اطمینان کم‌تری داشت، چون مردان در بیرون خانه به شکار می‌پرداختند و زنان در خانه می‌ماندند.

تضمین غذا و پوشاک کودکان برای زن بسیار مهم بود، و برای مرد مطمئن شدن از این‌که کودکان واقعاً به او تعلق دارند. پس اگر مرد با زن دیگری رابطه برقرار کند، رسیدن غذا به خانه برای زن و فرزندان‌ش مورد تهدید قرار می‌گرفت. همین به حسادت زن منجر می‌شد. بی‌جهت نیست که بسیاری از تحقیقات دال بر آن دارند که چونان‌چه مردان به برقراری رابطه‌ی جنسی صرف با زنی دیگر رو آورند، همسر آن‌ها حسودی نسبتن کم‌تری از خود بروز می‌دهد، اما اگر همین رابطه‌ی جنسی بیرون از ازدواج مرد با زنی دیگر به رابطه‌ی عشقی و عاطفی فرا روید، آن‌وقت حسادت شدید زن شعله می‌کشد. چون این خطر وجود دارد که مرد، همسر خود را ترک کرده و با زن جدید آشیانه‌ی تازه‌ای تشکیل دهد و آن‌وقت موضوع امنیت معیشتی زن و فرزندان‌ش به خطر می‌افتد.

مردها اما هم هیكلی بزرگ‌تر از زنان دارند و هم زور بدنی بیش‌تری. آن‌ها می‌خواهند مطمئن شوند که کودکی که غذای او را تأمین می‌کنند واقعاً فرزند خود آن‌ها است. بنابراین از بزرگی هیكل و زور بدنی خود برای کنترل زن استفاده می‌کنند تا او را از برقراری رابطه با مردی دیگر برحذر دارند. پس، مردان نسبت به برقراری رابطه‌ی صرف

جنسی زن خود با مردی دیگر، واکنش شدیدی به خرج می‌دهند، چون ممکن است در اثر همین رابطه زن آبستن شود و فرزند متولدشده کودک واقعی او (شوهر) نباشد. بی‌جهت نیست که مردان، رابطه‌ی جنسی همسر خود با مردی دیگر را با خشونت شدیدی جواب می‌دهند. چون حس می‌کنند که همه‌ی سرمایه‌گذاری آن‌ها در خانه و خانواده، به خطر افتاده است.

دیدید بوس (David M. Buss) یکی از پیش‌قراولان همین روان‌شناسی است. او در کتاب خود به اسم "شوق خطرناک: چرا حسادت هم‌چون عشق و نفرت لازم است" (The Dangerous Passion: why jealousy is as Necessary as Love and hate) می‌نویسد که «چه بسا زن و مرد هر دو حس

حسودی از خود بروز دهند، اما آن‌چه که حس هر کدام را بر می‌انگیزاند، متفاوت می‌باشد.»

دسته‌ی دیگری از متفکران هم هستند که هرچند در کل با نظریات روان‌شناسان تکاملی در باب حسادت موافق‌اند، اما روش تحقیق آن‌ها و نتایج به‌دست آمده را نادرست می‌دانند. این دسته از محققان بر این باورند که مسلمان ذهنیت انسان هم تحت تأثیر تکامل بوده و موارد ذهنی هم‌چون حسادت از تکامل مبرا نبوده است، ولی روشی که دیوید بوس و هم‌کاران به کار می‌گیرند محدود بوده و در نتیجه، نتایج به‌دست آمده از چنین تحقیقاتی هم قابل اتکاء نیستند. چون دیوید بوس و هم‌فکران او، در تحقیقات خود، فقط امکان انتخاب بین دو نوع خیانت به افراد می‌دهند، یکی خیانت جنسی و دیگری خیانت عشقی-عاطفی.

یکی از افرادی که در دسته‌ی دوم می‌گنجد، دکتر دی استنو (Dr. DeSteno) می‌باشد. این محقق به‌همراه هم-فکران خود، به جای دادن انتخاب بین دو نوع خیانت، از یک نوع درجه‌بندی (نمره‌گذاری) یک تا هفت، به هر نوع

خیانت استفاده کردند. نتیجه‌ی به‌دست‌آمده از این تحقیق نشان می‌دهد که واکنش زنان و مردان نسبت به خیانت فرق چندانی با هم ندارد و هر دو جنس به یک‌سان از خیانت جنسی همسر خود، برافروخته و عصبانی می‌شوند.

می‌توان این سؤال را مطرح کرد که علت اختلاف نتایج تحقیقات دکتر دی استینو با نتایج دسته‌ی دیوید بوس کدام است. جواب این‌که، در تحقیقات دیوید بوس امکان انتخاب پرسش‌شوندگان محدود است و در نتیجه پروسه‌ی ذهنی تصمیم‌گیری و پاسخ‌دهی هم پیچیده‌تر می‌شود، چون آن‌ها مجبورند بین دو مسئله‌ی ناخوش‌آیند، فقط یکی را انتخاب کنند.

اما متفکران دیگری هم هستند که کلن دیدگاه روان‌شناسان تکاملی در مورد حسادت را رد می‌کنند، و بر این اعتقادند که حسادت یک مسئله‌ی فرهنگی است. طرفداران این دسته بر این باورند که بله، حسادت در طبیعت انسان است اما طبیعت انسان از مواد برگردان ساخته شده است. به‌عبارتی انسان آئینه و برگردانی است از واقعیت‌های دور و بر خود، و حسادت جنسی هم از این مسئله مستثنا نمی‌باشد. آینه‌ی دسته از محققان برای اثبات ادعای خود، فرهنگ مردان سرخ‌پوست قبیله‌ی کانلا در جنگل‌های برزیل را مثال می‌آورند؛ مردان این قبیله در هنگام برگزاری مراسم سنت سکس، زنان خود را تشویق می‌کنند که به رسوم قبیله وفادار بمانند و با بیست مرد مقاربت جنسی داشته باشند. نمونه‌ی دیگر سنت اسکیموها است. در زمانی‌که چندان‌دور، مردان اسکیمو، با زن خود از مرد مهمان پذیرایی می‌کردند، طوری که هنگام خواب، زن مرد صاحب‌خانه، شب را در کنار مرد مهمان به سر می‌برد.

حسادت، هم‌چون هر حس دیگر مبنی بر بی‌اعتمادی به خود، بر ترس بنا شده است. محققانی در اسپانیا و هلند به این نتیجه رسیده‌اند که مردان بلندقد، حس حسادت کم‌تری نسبت به مردان کوتاه‌قد دارند. علت همانا، کشش بیش‌تر زنان به مردان قد بلند می‌باشد. پس مردان قد بلند ترسی از بی‌زن‌ماندن ندارند و در نتیجه کم‌تر حسودی می‌کنند. این را هم می‌توان در نظر گرفت که اگر کلن ترسی در وجود انسان نبود، آیا آن‌وقت حس حسادت شکل می‌گرفت؟ حال، علاوه بر نبودن ترس این را هم فرض کنیم که احساس گناه از جامعه رخت بر بسته، و دست‌رسی زنان و مردان به جنس مخالف هیچ‌گونه مانع قانونی و اخلاقی نداشت و هر زن و مردی می‌توانست با هر زن و مرد دل‌خواه خود مقاربت جنسی داشته باشد. همین‌طور، چه می‌شد اگر هیچ انسانی نگران این نبود که در نتیجه‌ی شکست رابطه‌ی خود با دیگری، ممکن است گرفتار مشکلات معیشتی شود. چه می‌شد اگر همه‌ی امتیازات اقتصادی، اجتماعی که یک رابطه به‌همراه می‌آورد، وجود نداشتند؟ اگر همه‌ی این ترس و واژه‌های گفته‌شده، از حسادت جنسی شسته شوند، آن‌وقت چیزی از حسادت باقی نخواهد ماند. اگر حسادت جنسی طبیعی است و نه تربیتی، چرا در بین دیگر انواع حیوانات دیده نمی‌شود؟ بله، نرهای انواعی از حیوانات بر سر ماده‌ای با هم به نزاع می‌پردازند اما علت این نزاع همانا تلاش جهت تولید مثل و ادامه‌ی نسل است، چون سکس در حیوانات غریزی است و فصلی. اما تولید مثل فقط موضوع بخش کوچکی از جنسیت انسان است.

به‌هر حال بحث طبیعی یا تربیتی بودن حسادت هم‌چونان ادامه دارد.

ابراز حسادت به اشکال مختلف گاهی برای قطع‌کردن پای فرد سومی است که وارد رابطه شده است، پس حسادت می‌تواند به‌نوعی واکنش حساب‌دار با هدف دست‌یابی به تأثیر دل‌خواه؛ ترساندن همسر یا طرف سوم رابطه، یا حفظ

موقعیت دل‌خواه، منجر شود. فرد هنگام بروز حسادت، در عین حال دچار نوعی عصبانیت، خشم، غم و افسردگی، دل‌واپسی و اضطراب هم می‌شود. (Parker 2005)

علاوه بر حس از دست دادن همسر/یار که باعث بروز حسادت می‌شود، حس خود باختن و از دست دادن اعتمادبه‌نفس خود، هم عامل کمکی دیگری است که به شکل‌گیری حس حسادت در فرد کمک می‌کند؛

حس «ترجیح‌دادن دیگری بر من»، حس دست رد بر سینه خوردن.

بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که اگر رابطه بین حس اعتمادبه‌نفس و حسادت به‌درستی شناخته شود، آن‌وقت درک و فهم پدیده‌ی حسادت آسان‌تر می‌شود و راه درمان آن هم به دست می‌آید.

بسیاری از محققان هم بر رابطه‌ی بین اعتمادبه‌نفس و احساس حسادت تأکید کرده‌اند و معتقدند که مردان از دلاوری جنسی خود، و زنان از رابطه‌ی گرم و صمیمی خانوادگی، اعتمادبه‌نفس می‌گیرند.

گولدنبرگ و هم‌کاران (Goldenburg et al, 2005) در تحقیقات خود به این نتیجه می‌رسد که «مردانی که از قدرت جنسی خود اعتمادبه‌نفس می‌گیرند، در برابر خیانت جنسی همسر/معشوقه خود به حس حسادت شدیدتری دچار می‌شوند.

اگر حسادت، ریشه‌ی همه‌ی کش‌مکش‌ها، نزاع‌ها و خشونت‌های خانوادگی نباشد، اما حداقل بخشی از علت آن‌ها است. جای تعجب است که علی‌رغم گستردگی خشونت‌های خانوادگی در جامعه، اما جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، مصلحان اجتماعی و حتا جنبش زنان کشور تا کنون موضوع حسادت را مسکوت گذاشته‌اند.

شکافتن موضوع حسادت، به‌سطح آوردن آن و روشن‌گری در باره‌ی این پدیده، ممکن است خود حس حسادت را از بین نبرد، اما بدون شک، در درازمدت، در کنترل حس حسادت و کاهش خشونت‌ها تأثیرگذار خواهد بود.

کتاب‌ها و فایل‌هایی که هم‌زمان با انتشار این شماره‌ی فصل‌نامه، به کتاب‌های موجود در وب‌لاگ «جنسیت و جامعه» افزوده شدند، از این قرارند:

- ۱- اغوا نوشته‌ی ژان بودریار ترجمه‌ی امین قضایی (فارسی)
- ۲- زناشویی و اخلاق نوشته‌ی برتراند راسل ترجمه‌ی ابراهیم یونسی
- ۳- کتاب اشعار طنز اروتیکی خاکشیر اصفهانی (۱ و ۲- فارسی)
- ۴- سه ساعت با یک سکسولوژیست (مصاحبه- به زبان فارسی)
- ۵- آسیب‌شناسی هم‌آغوشی اروتیسیم مدرن و مارک دساد با جان و روان ایرانی- داریوش برادری (۱)
- ۶- آسیب‌شناسی هم‌آغوشی اروتیسیم مدرن و مارک دساد با جان و روان ایرانی- داریوش برادری (۲)
- ۷- آسیب‌شناسی هم‌آغوشی پسامدرنیت و اروتیسیم پسامدرن با جان و روان ایرانی- داریوش برادری (۳)
- ۸- لمس و ماساژ تحریکی (به زبان فارسی)
- ۹- مقایسه‌ی روی‌کرد سال‌مندان به ازدواج مجدد (سمانه بهرامی- فارسی)
- ۱۰- سندرم پیش از قاعدگی (فارسی- پی دی اف)
- ۱۱- هفت راز برای لذت‌بردن از سکس (ترجمه به فارسی: مجید)
- ۱۲- فانتزی سکس (نوشته‌ای کوتاه به فارسی)
- ۱۳- چگونه هرچه در سکس می‌خواهیم به دست آوریم (ترجمه به فارسی: مجید)
- ۱۴- نزدیکی از راه مقعد (ترجمه‌ای کوتاه به فارسی)
- ۱۵- راهنمای سکس برای خانم‌ها نوشته‌ی پتی برایتون (سکسولوژیست- ترجمه به فارسی: مجید)
- ۱۶- راهنمای برنامه‌ریزی برای آموزش جنسی در مدارس (پی دی اف- به زبان انگلیسی)
- ۱۷- راهنمای معلمان و مسئولان آموزشی در برنامه‌ریزی برای آموزش جنسی (پی دی اف- انگلیسی)
- ۱۸- گفتاری مهم به زبان انگلیسی در باره‌ی اهمیت آموزش جنسی (برنامه‌ی رادیویی به مدت ۵۶ دقیقه)
- ۱۹- جنسیت در اسلام (پی دی اف- به زبان انگلیسی)
- ۲۰- کتاب هوس و رمانس (انگلیسی- عکس‌های هنری اروتیکی)
- ۲۱- کتاب سکس وانیلا «سکس معمولی» (انگلیسی- عکس‌های هنری اروتیکی)
- ۲۲- زنان مسلمان و ستم جنسی (پی دی اف به زبان انگلیسی)
- ۲۳- لژین فمینیسم (پی دی اف به زبان انگلیسی)
- ۲۴- آیا تو واقعاً اهل حالی (کتابی مهم با موضوع جنسیت و سکس برای زن و شوهرها - پی دی اف - به زبان انگلیسی)
- ۲۵- مهارت و هنرمندی در سکس دهانی (پی دی اف - به زبان انگلیسی)
- ۲۶- داستان‌های اروتیکی (پی دی اف - به زبان انگلیسی)
- ۲۷- در باره‌ی سکس به کودکان چه بگوئیم؟ (پی دی اف - به زبان انگلیسی)
- ۲۸- سکس سالم (اطلاعاتی در مورد اهمیت استفاده از کاندوم و بیماری‌های مقاربت جنسی - پی دی اف به زبان انگلیسی)

علاقمندان می‌توانند با مراجعه به وبلاگ فصل‌نامه ج.و.ج.، کتابهای مورد نظر خود را دانلود کنند و یا از

طریق ایمیل درخواست دهند تا برایشان ارسال کنیم.

مصاحبه‌ی ماهنامه‌ی فردوسی با بهنام اوحدی

منبع

<http://iranbodonline.blogfa.com/post-291.aspx>

ماهنامه‌ی فردوسی: جناب آقای دکتر اوحدی لطفن خودتان را معرفی کنید.

بهنام اوحدی، زاده‌ی هفدهم فروردین‌ماه ۱۳۵۲ خورشیدی در اسپهان (اصفهان) هستم. در گستره‌ی روان‌پزشکی و سکسولوژی بالینی و اجتماعی به کار و کوشش می‌پردازم. افزون بر روان‌درمانی، رفتاردرمانی شناختی و دارو-درمانی، از درمان‌های تکمیلی و غیر دارویی هم چون موسیقی‌درمانی، هنردرمانی، فیلم‌درمانی، کتاب‌درمانی و درمان با جانوران و گیاهان خانگی و آپارتمانی نیز در حوزه‌ی کاری خود سود می‌جویم.

ماهنامه‌ی فردوسی: شما در چه زمینه‌ای فعالیت دارید؟

من روان‌پزشک و درمان‌گر مشکلات جنسی، زناشویی و خانوادگی هستم. به درمان اختلالات اعصاب و روان می‌پردازم اما بیش‌تر کوشش خود را در زمینه‌ی سکسولوژی بالینی و اجتماعی، زوج‌درمانی و خانواده‌درمانی به کار گرفته و می‌گیرم. واپسین مدرک تحصیلی من بورس تخصصی اعصاب و روان از دانشگاه علوم پزشکی تهران است. اما ورود من به سکسولوژی بالینی (سکس‌تراپی) و اجتماعی به پیش از آغاز تحصیل روان‌پزشکی باز می‌گردد.

ماهنامه‌ی فردوسی: لطفن در باره‌ی چگونگی ورودتان به این حوزه - روان‌پزشکی جنسیت - برای خوانندگان ما توضیح دهید.

حرفه‌ی پزشکی از پدر و پدربزرگم به من رسید. بگذریم که در زمانه‌ی ما بیشتر بچه‌ها از همان دوران کودکی دوست داشتند که یا جراح قلب بشوند و یا جراح مغز و یا هر دو!

پدرم جراح و متخصص زنان و زایمان است. پزشکی از پدر به او رسید. پدربزرگم نیز این حرفه را از پدران خود و هم‌چونین دایی‌اش دکتر میرزا احمد خان محئی - بنیان‌گذار نخستین بیمارستان در اصفهان (بیمارستان احمدیه) - به ارث برده بود. در خاندان پدری پزشکان فراوانی وجود داشته و دارند. پدربزرگم، دکتر حسین اوحدی، نخستین رئیس و بنیان‌گذار بیمارستان محمدرضا پهلوی پیشین (دکتر علی شریعتی امروز) اصفهان بود و پدرم، دکتر بیژن اوحدی، هم در بخش زنان و زایمان آن جراحی و زایمان می‌نمود، بنابراین من از همان سال‌های نخست کودکی در مطب و بیمارستان هم‌راه این دو بودم و چهره‌ی بیماران دردمند و رنجور و ناتوان هم‌واره پیش رو و در یاد و خاطر من بود.

افزون بر این، در طی دوران عمرم هم‌واره گوش و چشم‌های گشوده‌ای بر شنیده‌ها و دیده‌ها داشتم، گویی کنج‌کاوی و جست‌وجو با سرشت من در هم آمیخته بود. از همان دوران کودکی می‌دیدم که کودکان پرسش‌ها و کنج‌کاوی‌های فراوانی نسبت به واقعیت‌های گیتی و از جمله جنسیت دارند و شنیده‌ها و دیده‌ها را با هم‌سالان و دوستان در میان می‌گذارند.

اما آموزشی در باره‌ی این‌گونه مباحث انجام نمی‌گرفت و من لزوم وجود این‌گونه آموزش‌ها را احساس می‌کردم. چیستی و چگونگی شکل‌گرفتن تعارضات و گره‌های فروخورده‌ی جنسی در طول دوران تحصیل برای هر بینا و شنوای هوش‌مندی هویدا بود. آشکارا می‌دیدم و می‌شنیدم که برخی چه زمان گران‌بهایی را صرف پندارها و کردارهای جنسی می‌نمایند و از جست‌وجو در دیگر عرصه‌ها به دور می‌افتند.

با ورود به دانش‌کده‌ی پزشکی امکان پی‌گیری آکادمیک مبحث جنسیت برای من فراهم شد. از همان آغاز درس‌های آناتومی، فیزیولوژی و پاتولوژی کوشش نمودم تا پرسش نادانسته‌ها و کم‌دانسته‌های پیشین را بیابم و به کاستی‌ها و خرافه‌های ذهنی‌ام که از اجتماع عقب‌مانده و ساده‌انگار سرچشمه می‌گرفت، پایان بخشم.

با گذر از دوره‌ی علوم پایه و ورود به دوره‌ی بالینی - به ویژه بخش‌های یورولوژی (جراحی کلیه و مجاری ادراری-تناسلی)، زنان و زایمان و روان‌پزشکی - گشوده‌شدن و گذار از گره‌های ذهنی بیش از پیش برای من جست‌وجوگر و کنج‌کاو فراهم شد.

پدرم و هم‌کارانش - به ویژه خانم دکتر سوسن نوروزی - در گستره‌ی زنان و زایمان، دکتر بهمن آستانه و دکتر شجاعی در بخش یورولوژی و دکتر خلیل مومنی و دکتر محسن معروفی در بخش روان‌پزشکی پاسخ‌گو و راهنمای من در رسیدن به پاسخ پرسش‌های یک عمر خودم و دوستان دوران دبستان، راهنمایی، دبیرستان و دانش‌گام بودند.

یک و نیم سال پایانی دوره‌ی پزشکی عمومی - دوران اینترنی - برای من سالی سرنوشت‌ساز شد. سه ماه پس از آغاز این دوره، خاتمی در رخدادی اجتماعی پرشوری برنده‌ی انتخابات شد و در عمل پروژه‌ی موسوم به «اصلاحات» آغاز گشت.

من از همان دوران کودکی و دبستان درگیر و گرفتار جدی مطالعه‌ی کتاب و مجلات و تماشای فیلم بودم. با از راه رسیدن سال‌های دبیرستان، خواندن هر روزه‌ی روزنامه هم به آن افزوده شد. این دل‌بستگی‌ها از مدت‌ها پیش مرا دچار این پرسش و درگیری ذهنی ساخته بود که آیا اصولن برای من امکان ادای دین به میهن و هم‌میهن - آن‌گونه که باور داشتم - در رشته‌ی پزشکی فراهم می‌شود یا نه.

در دوران اینترنی شاهد چندین زایمان نامشروع و بدتر از همه زایمان‌های ناشی از زنا‌ی با محارم بودم که سخت برای من جوان آرمان‌گرا و باورمند تکان‌دهنده و اندوه‌آور بود. پیش‌تر روایت‌های بسیاری از گسترده‌ی دیگر کژکاری‌های جنسی - از جمله آمیزش جنسی با حیوانات - شنیده بودم با این‌همه تاب آسان‌دیدن و ساده‌انگاشتن و شکیبایی‌نمودن بر رشد و گسترش این‌گونه مشکلات و آسیب‌های جنسی-روانی-اجتماعی را نداشتم. مدت‌ها اندیشیدم.

همه‌ی این رخدادها درست هنگامی رخ داد که دوران پیش‌تازی سیاست و فلسفه بود و گروه‌های موسوم به دوم خردادی به انتشار چکیده‌ی دانسته‌ها و آموزه‌های فلسفی و علوم سیاسی‌شان در سال‌های دوری از قدرت به‌عنوان راه‌بردی بنیادین در گذار به دوران چیرگی دانش و عصر دانایی و رنسانس می‌نگریستند و کوشش داشتند. اما واقعیت

این بود که آنان در عین داشتن و به‌کار بستن راه‌کارهای بسیار، در عمل راه‌بردهای عملی به‌روز و کارآمدی نداشتند و از این رو در عمل - نه شعار - نتوانستند توسعه و رشد علمی-فرهنگی و اجتماعی لازم را پدید آورده و هدایت کنند. به دلیل سرشت و شخصیت سیاسی بیش‌تر طیف‌های این پیوستار موسوم به چپ اسلامی اینان از همان روزهای نخست دست‌یافتن به مقام‌های سیاسی و منصب‌های اجرایی، خود در عمل و بر خلاف شعارهای انتخاباتی‌شان مانع مشارکت توده و لایه‌های گوناگون اجتماع شدند.

من دیگر دانش‌آموخته‌ی پزشکی شده بودم و در چهارچوب طرح پیام‌آوران بهداشت (سپاه بهداشت پیشین) دوران خدمت سربازی‌م را در روستاهای کوهستانی و محروم استان چهارمحال و بختیاری می‌ذراندم که آسیب‌های روانی-اجتماعی دیگری را دیدم و بر دانسته‌هایم افزودم. آن هنگام مجلس ششم نیز به دست نامزدهای اکثریت افتاده بود اما هنوز از پی‌گیری و به‌کار بستن راه‌بردهای بنیادین علمی-فرهنگی و اجتماعی خبری نبود.

پدرم در هفته هر روز پنج روزنامه‌ی سراسری دوم خرداد را برایم می‌خرید که هم‌چون گذشته بیش‌تر به بیان و نقد چکیده‌ی آراء و اندیشه‌های تئوریک فلسفه و علوم سیاسی هم‌چون پوپر، کانت، هگل، دکارت، هابرماس و معادل و مشابه‌های میهنی و وطنی آنها می‌پرداختند و من شنبه به شنبه آنها را با خود به تاریک‌خانه‌ی تنهایی مشرف به تالاب چغاخور می‌بردم و مطالعه می‌نمودم.

چه ساده‌انگارانه دوم خردادی‌ها، جبهه‌ی مشارکتی‌ها، نهضت آزادی‌ها و ملی-مذهبی‌ها می‌اندیشیدند که با چاپ آراء و اندیشه‌های فیلسوفان غرب و ایرانیانی هم‌چون شریعتی، سروش، بازرگان و مانند آن‌ها این اجتماع سده‌ها عقب-نگه‌داشته‌شده به دوران چیرگی دانش و توان‌مندی دانایی می‌رسد!

روزنامه‌نگاران و سخن‌وران در نقد و بیان اندیشه‌های خردورزان فرنگ می‌تاختند و آنی ژرف نمی‌اندیشیدند که اجتماع ما بسیار پیش‌تر از این سخنان هنوز در بند و گرفتار دست‌گاه گوارش و آمیزش - شکم و زیر شکم در اسارت خور و خواب و خشم و شهوت - می‌زید و در جای‌گاهی فرومایه‌تر از لایه‌ی خاکستری مغز، جاهایی پیرامون دست‌گاه لیمبیک، هیپوکامپ، آمیگدال کنار هیپوتالاموس، هیپوفیز و شاید در برخی نقاط میهن حتا در ساقه‌ی مغز و بیاز نخاع و نخاع به سر می‌برد.

بزرگ‌واران دوم خردادی و پارا دوم خردادی گمان می‌داشتند که هنگامه‌ای هم‌تای انقلاب فرانسه است از این رو الگونویسی و گرته‌برداری از نوشته‌ها و اندیشه‌های ژان ژاک روسو و ولتر تا پوپر و دیگر اندیش‌مندان معاصر را چاره‌ی کار می‌دانستند و نفهمیدند که اجتماع در دوران پیش از رهایی از اندیشه‌های ویکتوریایی بوده و خیزی هم بر نداشته است.

اینان هم‌چون انقلابی‌های کام‌یاب و چیره‌ی فرانسه به پالایش و والایش غریزه می‌اندیشیدند تا زیست‌مایه در پیش-گاه قدرت شورمایه‌ی سیاست شود اما چیرگی فن‌آوری‌های پیش‌رفته‌ی دوران بر غریزه را در یاد نیاوردند.

آرمان‌گرایان ناکام دهه‌ی ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ خورشیدی همه با هم آرمان‌گرایی ناکام دیگری را چهارچوب پروژه‌ای به نام «اصلاحات» آغاز نموده بودند، درحالی‌که چشم و گوش خویش را بر کارنامه و کوشش‌های پیش‌تازان عرصه‌ی روشن‌فکری یک سده پیش‌تر این سرزمین هم‌چون فتح‌علی آخوندزاده، ملک‌خان اسپهانی، میرزا آقا‌خان کرمانی، طالبوف تبریزی..... و سپس تابوشکنانی هم‌چون ایرج میرزا، صادق هدایت، فروغ فرخ‌زاد و..... هم‌راه با سینماگران خرافه‌ستیزی همانند نصرت کریمی، نصرات‌الله وحدت، پرویز صیاد و..... - که دهه‌ها ست دست کم در توده‌ی متوسط کلان‌شهرها این آرمان‌ها را به کنار زده‌اند و جنسیت و زیست‌مایه را از پس پرده بیرون کشیده‌اند - نگشوده بودند.

محال است این سرزمین تا هنگامی که از بند «شکمه و تمبان» نگسلد و از کمنده «خور و خواب و خشم و شهوت» رهایی نیابد و فراتر ننگرد و نیندیشد، به دوران چیرگی دانش و توان‌مندی دانایی برسد.

می‌دانستم که استادی ارج‌مند و استوار هم‌چون «ویلیام مسترز» به نام دکتر فریدون مهرابی در انستیتو روان‌پزشکی تهران وابسته به دانش‌گاه علوم پزشکی ایران یک دهه‌ای ست به درمان بیماران دچار اختلالات کارکرد جنسی همت گمارده و چند سالی ست که به چاره‌گشایی از دشواری‌های مراجعان دچار اختلال هویت جنسی نیز می‌پردازد.

اما عرصه‌ی سکسولوژی اجتماعی گشوده نشده بود. این سرزمین «آلفرد کینزی» و «مگنوس هیرشفلد» می‌خواست. گفتن از برهم‌کنش جنسیت و اجتماع در ایران جسارت ویژه‌ای می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد. سکس‌تراپی - یا همان سکسولوژی بالینی - دشواری‌های بسیار کم‌تری نسبت به سکسولوژی اجتماعی داشته و دارد.

این‌گونه بود که من درست یا نادرست، منطقی یا احساسی، این عرصه را برای ادای دین به میهن و هم‌میهن برگزیدم. در سال ۱۳۸۰ به اداره‌ی ارزیابی دانش‌آموختگان خارج کشور معاونت آموزشی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در خیابان وصال رفتم تا ببینم که آیا مدرک پی‌اچ‌دی سکسولوژی بالینی دانش‌گاه کرتین استرالیا را معتبر می‌دانند یا نه که دیدم اصلن این رشته و واژه‌ای به نام سکسولوژی را نمی‌شناسند!

درخواست من به کمیسیون این اداره رفت و پس از چند هفته پاسخ دادند که کشور به چنین رشته‌ای نیاز ندارد و وزارت بهداشت اصولن این رشته را به رسمیت نمی‌شناسد و چونان‌چه من این رشته را با هزینه‌ی شخصی بخوانم و به ایران بازگردم، امکان کار با این عنوان را نخواهم داشت. پاسخ وزارت علوم نیز چیزی در همین اندازه بود.

این بود که من کوشش برای ورود به رشته‌ی تخصصی روان‌پزشکی را در کنار کار و مطالعات بالینی و اجتماعی سکسولوژی برگزیدم. مقالات و اشاراتی در این‌باره در روزنامه‌ها و مجلات از من منتشر شد و با وجودی که در میهن‌مان شناخته‌شده و نام‌دار نبودم، کتاب‌هایم در باره‌ی عرصه‌ی جنسیت را به چاپ‌های چندم رساندم.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: لطفن عناوین و موضوعات کتاب‌هایی که در این رابطه از شما به چاپ رسیده، را شرح دهید.

تا کنون دو کتاب «تمایلات و رفتارهای جنسی انسان» و «احساسات و پاسخ‌های جنسی انسان» از من منتشر شده است. کتاب نخست تالیف و دومی ترجمه‌ی ویراست بیستم کتاب ارزش‌مند و ماندگار «ویلیام مسترز و ویرجینیا جانسون» است. متأسفانه با وجودی که نزدیک به هشت سال از هنگام انتشار کتاب نخست می‌گذرد، هنوز کتابی جامع‌تر از آن به بازار کتاب نیامده است. بسیاری از فصل‌ها و مطالب این کتاب در تاریخ نشر ایران در کتاب دیگری

منتشر نشده است. بدون آن‌که بخواهم به وادی فروتنی‌های دروغین رایج در سرزمین‌مان - که در واقع نعل وارونه‌ی خودبزرگ‌بینی هستند - بیفتم و یا برای خویش جای‌گاهی پوچ و پوسته‌ای دست و پا نمایم، من جای‌گاه این کتاب را در اجتماع عقب‌نگه‌داشته‌شده‌ی خودمان هم‌قواره‌ی کتاب‌های تابوشکن «مارکی دو ساد»، «مادام دو لافایت» و «گوستاو فلوبر» و شاید حتا کتاب «قراردادهای اجتماعی ژان ژاک روسو» می‌دانم. کتاب «تمایلات و رفتارهای جنسی انسان» بیش از آن‌که برای من مایه‌ی افتخار باشد، برای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دولت مایه‌ی بالیدن است. گمان نمی‌کنم به جز یکی دو کشور خاص خاورمیانه، متاسفانه هم‌چونین کتابی در خاورمیانه تالیف و منتشر شده باشد. خوش‌بختانه و برخلاف آنچه نهادهای سیاسی غرب در دشمنی با نظام سیاسی ما بیان می‌کنند، ایران در گستره‌ی سکس (جنسیت) سال‌ها از کشورهای عربی-سنی منطقه‌ی خاورمیانه پیش‌تر است.

هم‌اکنون کتاب «تمایلات و رفتارهای جنسی انسان» از سال ۱۳۷۹ به چاپ دهم و کتاب «احساسات و پاسخ‌های جنسی انسان» از سال ۱۳۸۱ به چاپ هشتم رسیده است. هم‌چون آثار علمی، ادبی، تاریخی و هنری کشورمان، این دو کتاب نیز در کشورهای فارسی‌زبان هم‌سایه‌ی ایران و از جمله افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و فروش رفته و تا اندازه‌ای نبود آگاهی و آموزش‌های لازم در آن جوامع را جبران نموده‌اند.

هم‌چونین از آن‌جا که از نقش بی‌مانند اینترنت در دگرگون‌ساختن هنجارهای اجتماعی و نیز رشد و گسترش انحرافات جنسی و آسیب‌های روانی-اجتماعی آگاه بودم، کتاب «روان‌شناسی اینترنت» دکتر پاتریشیا ولیس را در سال ۱۳۸۲ ترجمه و منتشر نمودم. این کتاب هم‌اکنون به چاپ دوم رسیده اما متاسفانه با وجودی که همانندی در بازار کتاب میهن‌مان ندارد، آن‌چونان که باید و شاید از سوی جوانان اجتماع‌مان جدی گرفته نشد.

هم‌اکنون کتاب «درس‌نامه‌ی جامع جنسی و زناشویی» را در دست ترجمه دارم که کامل‌ترین کتاب در این گستره در گیتی است که متن پارسی آن در اندازه‌ی یک هزار و پانصد صفحه‌ی وزیری می‌شود. امیدوارم این کتاب مجوز انتشار بگیرد و بتواند هم‌چون دو کتاب پیشین نقش پیش‌گیرانه و درمان‌گرانه‌ی خود را در برابر نادانی‌ها، اختلالات و انحرافات شایع در کشورمان ایفا نماید. بی‌گمان چونین کتاب جامعی تاکنون نه‌تنها در ایران، که در بسیاری از کشورهای جهان منتشر نشده است.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: لطفن در مورد کلاس‌های آموزشی که توسط شما برگزار می‌گردد توضیح دهید.

در سال‌های اخیر در این عرصه، من کارگاه آموزشی تخصصی پنجاه ساعته‌ی «سکسولوژی بالینی (سکس‌تراپی)» و کارگاه تخصصی بیست و چهار ساعته‌ی «پیش‌گیری و درمان پیمان‌شکنی (خیانت به همسر) و روابط فرا زناشویی» را برای دانش‌جویان و دانش‌آموختگان مقاطع دکترا، کارشناسی ارشد و کارشناسی رشته‌های روان‌شناسی، مشاوره، مددکاری، علوم تربیتی، پیراپزشکی و نیز دست‌یاران روان‌پزشکی، پورولوژی و زنان و زایمان و پزشکان عمومی برگزار می‌کنم.

هم‌چنین دوره‌ی آموزشی آزاد «هنر عشق‌ورزی و مهارت‌های هم‌آغوشی» را به تفکیک جنسیت، برای نیازمندان دیپلم به بالا برگزار می‌کنم بل‌که بتوانم به سهم خویش در پیش‌گیری و درمان مشکلات شخصی و آسیب‌های روانی-اجتماعی نقش داشته باشم.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: استقبال عامه‌ی مردم و یا دانش‌جویان مرتبط با این رشته از کلاس‌ها و کتاب‌های شما چگونه بوده است؟

خیلی خوب و بیش از انتظارات من بوده است تا آن‌جا که اکنون که دارم برای رفتن به خارج و گرفتن مدرک پی‌اچ‌دی سکسولوژی بالینی در یکی دو سال آینده برنامه‌ریزی می‌نمایم، گاه مرا با تردیدهای جدی روبه‌رو می‌نماید که آیا گرفتن این مدرک در راستای جای‌گاه علمی-اجتماعی و شاید سود شخصی مهم‌تر است و یا ماندن در کشور و ادای دین به میهن و هم‌میهن.

آن‌چه در حین برگزاری کارگاه‌های تخصصی «سکسولوژی بالینی (سکس‌تراپی)» و «پیش‌گیری و درمان پیمان-شکنی (خیانت به همسر) و روابط فرا‌زناشویی» برایم مایه‌ی شگفتی فراوان شده و می‌شود، نابرخورداری دانش-آموختگان و دانش‌جویان رشته‌های مرتبط با پیش‌گیری و درمان مباحث این کارگاه‌هاست. بی‌گمان نه فقط مباحث جنسی و زناشویی که مباحثی هم‌چون «صفات و اختلالات شخصیت»، «طیف اختلالات خلقی دو قطبی»، «بیش-فعالی‌های بالغین»، «وسواس‌ها و اضطراب‌های جنسی» نیز آن‌چونان که باید و شاید در دانش‌کده‌های پزشکی و روان‌شناسی ایران آموزش داده نمی‌شود.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: انگیزه‌ی شما از فعالیت در این حوزه چه بوده است؟

در مقدمه‌ی دو کتاب «تمایلات و رفتارهای جنسی انسان» و «احساسات و پاسخ‌های جنسی انسان» نوشته‌ام که: «چه‌گونه می‌توان در کنجی آرام آسود و بی‌دغدغه غنود درحالی‌که سفسطه‌های ناشی از جهالت و ناآگاهی در باره‌ی

سکس و سکسوالیته منجر به فجایع انسانی هم‌چون همه‌گیرشدن ایدز، سرطان گردن رحم، سوء استفاده‌های جنسی از کودکان، تجاوز و هتک ناموس، زایمان‌های ناشی از زنا‌ی با محارم و ذلت‌ها و ضلالت‌هایی چون آمیزش جنسی با جانوران می‌شود؟!»

ماه‌نامه‌ی فردوسی: آیا این رشته مربوط به روان‌پزشکی می‌شود؟

رشته‌ی سکسولوژی رشته‌ای جداگانه و مشخص است که هم‌چون رشته‌های پیراپزشکی، روان‌شناسی و مشاوره مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکترا (پی‌اچ‌دی) دارد. در مقطع پی‌اچ‌دی نیز گرایش‌های گوناگونی هم‌چون سکسولوژی بالینی، سکسولوژی قانونی، آموزش سکس (سکسولوژی فرهنگی-اجتماعی) و... دارد.

چند سالی است که خانم دکتر سارا ناصرزاده در انگلستان دکترای آموزش سکس (سکسولوژی فرهنگی-اجتماعی) را دریافت نموده و یک لیسانسیه‌ی مامایی نیز فوق لیسانس سکسولوژی را از استرالیا گرفته است اما تا کنون هیچ ایرانی پی‌اچ‌دی سکسولوژی بالینی و سکسولوژی قانونی را دریافت ننموده است. یک روان‌پزشک ایرانی هم‌اکنون در استرالیا در حال گذراندن دوره‌ی فوق لیسانس است.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: به نظر شما آیا هر روان‌پزشکی می‌تواند سکسولوژیست هم باشد؟

نه، هرگز! همان‌گونه که هر روان‌پزشکی هم نمی‌تواند درمان‌گر وابستگی (اعتیاد) و سوء مصرف مواد باشد.

روان‌پزشکی که می‌خواهد گام به این عرصه بگذارد، باید در این گستره دیدی ژرف و همه‌جانبه داشته باشد و به ضرورت‌ها و لزوم کار و کوشش در این رشته در اجتماع در حال گذار ما رسیده باشد. هم‌چونین روان‌پزشکی حتمن باید در عرصه‌های یورولوژی، اندوکرینولوژی (داخلی غدد و هورمون‌ها) و زنان و زایمان نیز آگاهی و دانش فراوانی داشته باشد و در دوره‌ی پزشکی عمومی خود در آن‌ها پختگی و مهارت لازم را به چنگ آورده باشد و خود دچار گره‌ها، تضادها و تعارضات روانی-جنسی نباشد.

روان‌شناسان البته دست‌شان از تبحر و تجربه در عرصه‌ی یورولوژی (جراحی کلیه و مجاری ادراری-آمیزی)، زنان و زایمان و اندوکرینولوژی (داخلی غدد و هورمون‌ها) کوتاه است اما دست کم باید به آن دید و دیدگاه لازم رسیده باشند.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: اوضاع کنونی جامعه‌ی ایران در حوزه‌ی تخصصی خود را چگونه می‌بینید؟ به نظر شما نحوه‌ی آموزش در این حوزه در ایران چگونه است؟

سکس تراپیست (درمان‌گر جنسی-زناشویی) بودن هم چند سالی ست به دیگر عنوان‌ها و لقب‌ها افزوده شده است. درحالی‌که این سکس‌تراپ‌ها هیچ‌گونه آموزشی در این باره - چه در زمینه‌ی عوامل تنی (ارگانیک) و چه در زمینه‌ی عوامل روان‌شناختی (سایکولوژیک) نداشته و ندارند.

متأسفانه این رشته در ایران وجود ندارد و دانش‌جویان رشته‌های مرتبط نیز در این حوزه آموزش لازم را دریافت نمی‌نمایند.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: چه صدماتی در اثر این عدم آموزش متوجه جامعه خواهد بود؟

رشد و گسترش آسیب‌های اجتماعی و عوارض آن‌ها هم‌چون وابستگی (اعتیاد) و سوء مصرف مواد مخدر و محرک و از دست رفتن ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی در اجتماع پرگزند و آفت ما تنها محصولی است که درو می‌کنیم!

نادانی و ناآگاهی و از این‌ور و آن‌ور بام افتادن (افراط و تفریط) دو آفت دیرینه‌ی اجتماع ما در برخورد با سکس (جنسیت) و سکسوالیته (خواسته‌های جنسی) است.

بیش از هر چیز باید بپذیریم که به سبب ویژگی‌های اجتماع ما و گذار آن از اجتماعی سنتی به جامعه‌ای مدرن و دانش‌مدار و از راه رسیدن دوران بازآفرینی و توان‌مندی دانایی (رنسانس)، جنسیت به گفتمان چیره‌ی اجتماع ما در دهه‌های پیش رو تبدیل خواهد شد.

هم‌اکنون بیش از یک دهه است که چیرگی جنسیت - که با واژگون‌شدن نظام مدرنیته‌خواه پادشاهی پهلوی کنار زده شده بود - بار دیگر و به گونه‌ای دیگر آغاز شده است. چونان‌چه این چیرگی با آگاهی‌رسانی و آموزش‌های علمی متناسب با فرهنگ و باورهای اجتماعی ریشه‌دار در میهن‌مان هم‌راه و پیوسته نشود، می‌تواند ضمن پدید آوردن آسیب‌های روانی - اجتماعی فراوان به ستیز، پرخاش‌گری، تجاوز و.... میان لایه‌های گوناگون اجتماع در حال گذار ما بینجامد.

متأسفانه چند سالی است که نشانه‌های چونین پرخاش‌گری جنسی‌ای آغاز شده است و ما هر روز می‌توانیم اخبار آن را در چهارچوب آزار و اذیت‌های جنسی روا داشته شده به زنان، دختران جوان و نوجوان و کودکان پسر و دختر مشاهده نماییم.

در نبود آموزش‌های علمی-فرهنگی-اجتماعی لازم در باره‌ی مسایل جنسی تنها می‌توان شاهد رفتار رشد و گسترش تصاعدی و روز افزون انحرافات اخلاقی-جنسی، آسیب‌های روانی-اجتماعی و مرگ ارزش‌های معنوی آدمی و محو شدن تفاوت‌های انسان و حیوان بود!

ماه‌نامه‌ی فردوسی: آیا مراکز علمی و دانش‌گاهی حمایتی در این خصوص می‌کنند؟

به همت استاد ارج‌مند دکتر فریدون مهرابی در انستیتو روان‌پزشکی تهران وابسته به دانش‌گاه علوم پزشکی ایران و با کوشش استاد فرزانه دکتر شکرالله طریقتی و استاد ارج‌مند دکتر محمدرضا محمدی در بیمارستان روزبه وابسته به دانش‌گاه علوم پزشکی تهران کلینیک درمان مشکلات جنسی بنیان نهاده شده است. شاگردان این بزرگان، دکتر مهرداد افتخار، دکتر منصور صالحی و دکتر فیروزه رئیس، در این کلینیک‌ها به درمان مراجعان مشغول هستند.

دکتر سید کاظم فروتن هم در دو سه سال اخیر در دانش‌گاه علوم پزشکی شاهد، کوشش‌ها و گام‌های بزرگی در رشد و شناساندن عرصه‌ی سکسولوژی بالینی داشته است. اما متأسفانه جز کوشش‌های چند سال اخیر من هنوز کسی کاری آن‌چونان که شایسته است، در زمینه‌ی «سکسولوژی اجتماعی» انجام نداده است و همه به کار ایمن بالینی بسنده نموده‌اند. البته استاد فرهیخته دکتر حسن عشایری گاه به گاه در این‌باره سخنانی داشته است.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: راه‌کار شما برای پیش‌برد وضعیت آموزشی در این حوزه چیست؟

پایه‌گذاری فوق لیسانس و دکترای سکسولوژی بالینی، اجتماعی و قانونی در ایران و پیش از آن ارائه‌ی آموزش‌های به دور از تندروری و کندروی در آموزش و پرورش، دانش‌گاه‌ها و البته صدا و سیما که قرار بود دانش‌گاهی سراسری باشد و هرگز نبود و نشد!

ماه‌نامه‌ی فردوسی: نهاد خانواده چه وظیفه‌ای در این راستا دارد؟

خانواده باید با مراجعه به روان‌پزشکان، پزشکان و روان‌شناسانی که در این زمینه آگاهی‌های حرفه‌ای درستی داشته‌اند، از چگونگی ارائه‌ی آگاهی و پاسخ‌دادن به پرسش‌های پر شمار کودکان و نوجوانان‌شان در سنین گوناگون دانش کافی به دست آورند.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: لطفن در مورد رابطه که بین نبود آموزش جنسی با بیماری‌های مقاربتی به وجود می‌آید بیش‌تر توضیح دهید.

در واپسین پژوهشی که در ایالات متحده‌ی آمریکا انجام شده است، انجام آموزش‌های جنسی برای دانش‌آموزان منجر به پنج سال عقب‌افتادن آغاز روابط جنسی-آمیزی در پنجاه و یک درصد دختران و هفتاد و یک درصد پسران شده است. آموزش جنسی بهترین راه‌برد برای کاهش عفونت‌ها و بیماری‌های آمیزی هم‌چون سوزاک، سیفلیس، ایدز و هپاتیت بی و سی است. درحالی‌که دو سال پیش برای نخستین‌بار پس از انقلاب بود که واژه‌ی کاندوم - آن هم فقط برای دو سه بار - در تلویزیون بیان شد.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: مطالعات جنبی شما بیش‌تر در چه زمینه‌ای ست؟ و آیا در حوزه‌ی دیگری به‌جز سکس‌تراپی

فعالیت دیگری نیز دارید؟

من جز روان‌پزشکی و روان‌شناسی اجتماعی، دل‌بستگی‌های فراوانی به حوزه‌ی سینما، تئاتر، موسیقی، تاریخ، ادبیات،

نقاشی و هنر و جانوران و گیاهان دارم و از همه‌ی این‌ها در رفتاردرمانی‌های شناختی بهره می‌گیرم. نقدهای روان-

شناختی نیز در این حوزه‌ها در وب‌لاگ‌های خود و نیز برخی روزنامه‌ها و مجلات منتشر می‌نمایم.

ماه‌نامه‌ی فردوسی: در صورتی که کسی بخواهد چگونه می‌تواند به شما مراجعه کند؟

امروزه سیستم جست‌وجوی گوگل، یا هو، پارسیک و مانند آن یافتن افراد را آسان نموده است. کافی ست شما نام و

نام خانوادگی فرد را به فارسی در آن وارد کنید.

نشانی کلینیک من در بخش موضوع‌های وب‌لاگ‌های من درج شده است.

نشانی این وب‌لاگ‌ها عبارت است از:

www.iranbod.ir , www.ravanpezeshk.ir , www.sharmgah.com ,

www.iranbod.com , www.1ravanpezeshk.com ,

www.1sexologist.com

ماه‌نامه‌ی فردوسی: در پایان ضمن سپاس از هم‌کاری‌تان با مجله‌ی فردوسی اگر مطلب خاصی دارید بفرمایید.

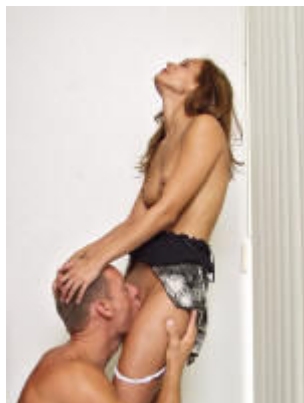
از توجهی که به عرصه‌ی پر آفت و گزند «جنسی، زناشویی و خانوادگی» در میهن‌مان فرمودید، بسیار سپاس‌گزارم. امیدوارم دیگر نشریات نیز این دید ژرف و تیزبین را پیدا نمایند و تابوستایانه یا تابوهراسانه به عنوان عرصه‌ای ممنوعه به سکسولوژی ننگرند.

امیدوارم بتوانم به‌زودی با مقاله‌ی جامعی در باره‌ی اپیدمی بیماری «بحران هویت» در نسل زیر پنجاه سال میهن‌مان این سپاس‌گزاری را کامل کنم. در آستانه‌ی سال نو خورشیدی، تن‌درستی، شادی، آرامش، آزادی و کام‌یابی را برای شما و دیگر کوشش‌گران این ماه‌نامه و هم‌چونین خوانندگان ارج‌مند آن و همه‌ی هم‌میهنان داخل و خارج میهن آرزو می‌نمایم.

در ضمن، امکان حذف‌های لازم و ناگزیر را برای نشریه‌تان باز می‌گذارم و هرگز از آن نخواهم رنجید!

شاد و آزاد و پیروز باشید. سایه‌تان هم‌واره سنگین و سر بلند باد.

در باره‌ی سکس دهانی



سکس دهانی به معنی تحریک آلت تناسلی با دهان، زبان و لب‌ها، از طریق بوسیدن، لیسیدن، مکیدن و گاز گرفتن‌های خفیف می‌باشد.

اکثریت بزرگی از انسان‌ها، از دیدن، بوئیدن، لیسیدن و خوردن آلت جنسی طرف مقابل خود لذت می‌برند و به شدت تحریک می‌شوند، و از سکس دهانی به عنوان مقدمه‌ای برای

عشق‌بازی، تحریک و آمادگی قبل از عمل دخول سود می‌جویند. گاهی اوقات هم، بنا به عللی، افراد از سکس دهانی برای ارگاسم خود و طرف مقابل بهره می‌برند و از سکس دخولی چشم می‌پوشند، چون سکس دهانی به اندازه‌ی سکس دخولی می‌تواند لذت‌بخش باشد. سکس دهانی به‌خصوص به درد مردانی می‌خورد که آلت جنسی آن‌ها، بنا به عللی هم‌چون بالا رفتن سن یا بیماری، به‌طور کامل شق نمی‌شود و قادر به سکس دخولی نیستند، اما مایل‌اند که همسر خود را به ارگاسم برسانند، یا زنانی که در هفته‌های اول بعد از زایمان یا در اثر بیماری، قادر به انجام سکس دخولی نمی‌باشند.

افراد، گاهی، بنا به آموزش‌ها و تربیت‌های اجتماعی، خانوادگی یا مذهبی، با سکس دهانی مشکل دارند و از آن دوری می‌جویند؛ عده‌ای آن را کثیف می‌دانند، عده‌ای آن را گناه می‌شمارند، و عده‌ای آن را اسباب تحقیر خود یا طرف مقابل به



شمار می‌آورند. یکی از خوانندگان نوشته بود که از سکس دهانی که بر یک زن اعمال می‌کند، و همین‌طور از این‌که

زنی آلت او را بمکد لذت وافر می‌برد اما انجام چنین کاری با همسر خود را کار ناشایستی می‌داند چون فروکردن آلت خود در دهان همسرش را عملی تحقیرآمیز برای همسر می‌داند. اگر دو طرف از جهت بهداشتی هیچ مسئله‌ای نداشته باشند، سکس دهانی هیچ‌گونه تحقیری به‌همراه ندارد. مشکل فقط ذهنی است. غلبه بر مانع ذهنی در مسائل جنسی، لذت وافر را نصیب هر دو طرف می‌کند.

علمای دین اسلام، در مورد سکس دهانی نظر یکسانی ندارند؛ عده‌ای آن را نادرست و حتا حرام می‌دانند و عده‌ای دیگر معتقدند که چون سکس دهانی در قرآن و دیگر کتاب‌های دینی مردود اعلام نشده، بنابراین کار نادرستی نیست و عمل بدان مغایرتی با دین و مذهب ندارد و در چارچوب لذت‌بری زن و شوهر از بدن هم‌دیگر می‌گنجد.

بعضی‌ها ممکن است خود به سکس دهانی علاقه داشته باشند و مایل‌اند آن را تجربه کنند اما بنا به شناختی که شریک جنسی خود دارند، جرأت طرح موضوع را نمی‌یابند. به این علت که طرف ممکن است کلن آلت جنسی را یک عضو کثیف به حساب آورد.

آن دسته از زنانی که اعتماد به نفس کم‌تری دارند، از این می‌ترسند که نکند مرد (یا در صورت لزوم بودن، دوست- دخترشان)، موهای اطراف، یا بزرگی لب‌های آلت، یا چین و چروک بودن آن را نپسندد، یا بوی واژن، به اصلاح زیر دل‌شان بزند. زنانی هم هستند که ترس از این دارند که در صورت درخواست از مرد خود برای انجام سکس دهانی، نکند شوهرشان آن‌ها را زنانی قبیح و هرزه بداند. این مسائل همه ذهنی‌اند، خواستنی‌بودن آلت جنسی را باید از زاویه‌ی خواست و نگاه طرف مقابل دید.

واقعیت این است که سکس دهانی لذتی وافر برای هر دو طرف دارد و افراد بعد از آشناشدن با چونین لذتی، در اکثر موارد هنگام مقاربت جنسی، آن را به کار می‌گیرند.

سکس دهانی، علاوه بر آن، به احساس خلوص، صمیمیت، نزدیکی و اعتماد متقابل دو طرف به هم، کمک زیادی می‌کند، سکس دهانی، نوعی اوج قابل قبول و خواستنی‌دانستن طرف مقابل است؛ «تو آن‌قدر پاک و خواستنی هستی که باید



بخورم.» راحت بودن دو طرف در موضوع سکس دهانی، می‌تواند راه را برای صمیمیت و نزدیکی هرچه بیشتر آن دو هم‌وار کند، آن‌ها را به تقسیم فانتزی‌های جنسی خود بکشاند و نتیجتاً کیفیت رابطه و سکس آن‌ها را به مقدار وسیعی بهبود بخشد.

-دهان، زبان و لب‌ها دارای آن‌چونان انعطافی هستند که به‌کارگیری درست آن‌ها در سکس، تأثیر مثبت بزرگی در امر لذت‌رسانی و لذت‌بری جنسی دارد؛ می‌توان لیس زد، مکید، خورد، با لب‌ها گاز گرفت، بوسید و غیره. هرکسی خود باید تجربه کند و حرکت دل‌خواه، شکل قرارگرفتن (یا ایستادن)، محل و موقعیت مناسب خود و طرف مقابل برای سکس دهانی را کشف کند و با طرف مقابل به‌نوعی توافق حول سکس دهانی برسد.



ترشحاتی که در هنگام سکس دهانی از واژن یا آلت (بعضی از مردان) خارج می‌شود، کثیف نیست و حرام هم نمی‌باشد، همان‌طور که اسپرم هم نه حرام است و نه کثیف و در صورتی که هر دو طرف سالم باشند، خوردن ترشحات آلت طرف مقابل (حتا خوردن اسپرم) هیچ خطری در بر ندارد. کسی که به سکس دهانی بر روی طرف مقابل انجام

می‌دهد، تنها خود لذت نمی‌برد، بل که به طرف مقابل هم لذت می‌رساند. در سکس دهانی که دو طرف بر روی هم-دیگر اعمال می‌کنند، مفهوم فاعل و مفعول زنگ می‌بازد، و فاعل و مفعول به‌طور مرتب جای هم‌دیگر را می‌گیرند. سکس دهانی عموماً در بین زنان لذیبن و مردان هم‌جنس‌گرا جای‌گاه خاصی دارد.

چونان‌چه مایل به انجام سکس دهانی هستید و از موافقت یا عدم موافقت طرف مقابل مطمئن نیستید، ممکن است سورپرایز کردن طرف، یک راه‌حل خوبی باشد؛ در هنگام شروع بوس و کنار اولیه قبل از مقاربت، و بعد از لخت شدن طرف مقابل، به بوسیدن و نوازش و تحریک بدنی او بپردازید و راه خود را هم‌چونان ادامه دهید تا به لای پای او برسید، بو کنید، ببوسید، و یواش، زبان، دهان و لب‌های خود را روی آلت طرف متمرکز کنید و اگر زن هستید در این هنگام، یواش آلت مرد خود را به دهان بگیرید و شروع به مکیدن کنید. و بعد از طرف بخواهید که همان کار را با شما انجام دهد. چون گاهی شروع سکس دهانی، بدون مقدمه و گفت‌وگو با طرف مقابل، می‌تواند خودبه‌خود تابو بودن سکس دهانی را از میان بردارد. البته گفتنی است که این نسخه همیشه و در مورد همه‌ی افراد صدق نمی‌کند. شاید گاهی لازم باشد که قبل از شروع کار، در مورد سکس دهانی با طرف خود صحبت کنید و به توافق برسید. در سکس دهانی، در عین استفاده از دهان، زبان و لب‌ها، از دست و انگشت‌ها هم استفاده می‌شود. در سکس دهانی، نباید تنها روی یک قسمت و عضو جنسی تمرکز شود، بل که کل آن ناحیه و عضوهای مربوطه را هم باید شامل کرد. توجه به واکنش طرف مقابل، و حتا پرسیدن از حال و نظرش در باره‌ی دریافت سکس دهانی هم مهم است.

تمیز بودن و توجه به نظافت شخصی، قبل از سکس مهم است. همین مسئله در مورد سکس دهانی هم صدق می‌کند. اگر با کسی برای اولین بار سکس دارید، یا از سلامت کامل طرف مطمئن نیستید، بهتر است که در هنگام سکس از جمله سکس دهانی، از کاندوم استفاده شود.

همان‌طور که برای انجام عمل مقاربت دخولی، حالات و موقعیت (پوزیشن) های



زیادی وجود دارد، سکس دهانی را هم می‌توان در حالات و موقعیت‌های مختلفی

انجام داد. مهم آن است که هر دو طرف از موقعیت و حالتی که در آن لحظه در آن

قرار گرفته‌اند، احساس راحتی می‌کنند و توان آن را بیابند که تمام حواس خود را

بر امر لذت‌دهی و لذت‌بری جنسی متمرکز کنند.

چونان‌چه تجربه‌ی سکس دهانی ندارید و در فکر تجربه‌ی آن هستید، می‌توانید بر روی دست و انگشتان خود تمرین

کنید؛ در خلوت و فانتزی خود فکر کنید که دست و انگشتان‌تان آلت جنسی طرف مقابل است، دست خود را به

دهان‌تان نزدیک کرده و با زبان، لب‌ها و دهان خود سکس دهانی بر روی آن انجام دهید. چونان‌چه با زبان انگلیسی

آشنا هستید جزوه‌ی پی‌دفا «مهارت و هنرمندی در سکس دهانی» که در مجموعه‌ی کتاب‌های موجود در وب-

لاگ فصل‌نامه‌ی ج.و.ج. قرار داده شده، را هم بخوانید.

جنس و جندر

در شماره‌ی چهار فصل‌نامه‌ی ج.و.ج.، توضیحات مفصلی در مورد کاراکترهای فیزیکی و روانی جنس، هویت‌های جنسی و چگونگی رشد و شکل‌گیری هرکدام توضیحات مفصلی آورده شد.

جنس فیزیکی (علائم و نشانه‌های فیزیکی موجود در بدن که بر مذکر یا مؤنث بودن فرد دلالت دارند).

نقش جندری (نقش اجتماعی مذکر یا مؤنث بودن)، بر ماسکولین (حالات، حرکات و ادا و اطوار مذکرانه)، یا فمینیین (حالات، حرکات و ادا و اطوار مؤنثانه) بودن فرد دلالت دارد.

گرایش جنسی (ترجیح‌دادن مرد یا زن به‌عنوان شریک جنسی)، بر هم‌جنس‌گرا یا دگرجنس‌گرا بودن فرد دلالت دارد.

جنس فیزیکی و نقش جندری لزومن همیشه بر هم مطابقت ندارند. فردی ممکن است از جهت جنس فیزیکی مذکر

باشد و در عین حال فمینیین (حالات، حرکات و ادا و اطوار زنانه داشته باشد)، یا مؤنث باشد و در عین حال

ماسکولین (حالات، حرکات و ادا و اطوار مذکرانه داشته باشد).

در عین حال مذکر و مؤنث بودن مطلق نیست بل‌که هرکدام درجاتی دارد؛ انسان تا حد و حدودی مذکر است که

معیار و مختصات مذکرانه را دارا باشد. ماسکولین یا فمینیین بودن انسان‌ها هم مطلق نیست بل‌که به درجه‌ای بستگی

دارد که حالات، رفتار و ادا و اطوار آن‌ها تا چه مقدار با توقع، ذهنیت، معیار و برداشت فرهنگ اجتماعی از

ماسکولین یا فمینیین بودن مطابقت داشته باشد.

در تعیین جنس فیزیکی (مذکر یا مؤنث بودن) افراد، بدن آن‌ها (آلت جنسی آن‌ها) معیار است که به نوبه‌ی خود دارای مختصات و معیارهای هفت‌گانه است و در شماره‌ی ۴ فصل‌نامه به‌طور کامل توضیح داده شده‌اند، در تعیین نقش جندری، یعنی ماسکولین و فمینین بودن، حرکات و چگونگی رفتارهای آنان مورد بررسی قرار می‌گیرند. با درک و فهم تفاوت جنس و نقش جندری، ما، اولین قدم خود در راه شناخت پیچیدگی مرد یا زن بودن را برداشته‌ایم. ولی اولین قدم کافی نیست. برای شناخت کامل بایستی تفاوت دیگری را هم بشناسیم؛ تفاوت بین نقش جندری و هویت جندری.

حداقل از دو زاویه می‌توان به نقش اجتماعی نگاه کرد؛ اول، هر فردی از چگونگی تظاهر حرکات و رفتارش در چشم دیگران مورد قضاوت آن‌ها (دیگران) قرار می‌گیرد، و دوم، چگونگی تجلی این رفتارها در چشم و احساس خود فرد. به‌هرحال هرکسی می‌تواند نقش و ادا و اطوار و حرکاتی را در پیش گیرد که خود به آن‌ها اعتقاد درونی دارد یا ندارد. همین قضیه در مورد نقش جندری هم صدق می‌کند. برای مثال، از کودکان دراری جنس فیزیکی مذکرانه، توقع می‌رود که حرکات و ادا و اطوار ماسکولین در پیش گیرند. در اغلب اوقات هم قضیه همان می‌شود یعنی کودکی که بر اساس جنس فیزیکی مذکر است، حرکات و ادا و اطوار ماسکولین در پیش می‌گیرد، ولی در مواردی، این امر هم کاملن امکان دارد که درپیش‌گرفتن نقش مورد توقع، نه اختیاری بل که از روی اجبار و بر اساس توقع دیگران و در نتیجه از «ته دل» نباشد، حالت تصنعی به خود بگیرد و کودک در خفا و خلوت خویش نقش فمینین را مطابق خلق و خو و ضمیر باطن خود تشخیص دهد. و حتا چه‌بسا در درازمدت برای او مسلم شود که این احساس تعلق به نقش فمینین در او آن‌چونان قوی است که ماسک از چهره بردارد، رفتار تصنعی ماسکولین خود را

به کناری نهد، از جنس فیزیکی (مذکرانه) خود متنفر گردد و خواهان تغییر جنسیت شود. چه بسا بهتر آن می‌بود که این فرد از همان ابتدا به‌عنوان یک دختر تربیت می‌شد. (به مطلب مربوط به ترانس‌سکسوال‌ها در شماره‌ی ۵ ج.و.ج. رجوع شود).

البته مورد گفته‌شده، به‌ندرت اتفاق می‌افتد، ولی همین خود ثابت می‌کند که معیار نهایی جندر افراد نه تظاهر بیرونی (فیزیکی) جنس آن‌ها است و نه حتا رفتارهایی که در انظار دیگران در پیش می‌گیرند. پس نقش جندری یعنی نقشی که فرد در اجتماع و در انظار دیگران در پیش می‌گیرد. و هویت جندری یعنی هویت (رفتاری مذکرانه/مؤنثانه) که فرد خود را متعلق بدان می‌داند.

در اغلب افراد نقش جندری و هویت جندری بر هم مطابقت دارند. برای مثال اغلب زنان نقش و رفتارهای مؤنثانه در پیش می‌گیرند، از آن راضی‌اند و از ته دل بدان عمل می‌کنند. تعداد زنانی که دارای مشکلات هویت جندری هستند، بیش از اندازه نادر می‌باشد.

«جنس» یک موضوع بیولوژیکی است، اما «جندر» یک مسئله‌ی روانی-فرهنگی است. جندر عموماً بر بنیان جنس شکل می‌گیرد. کودکی که متولد می‌شود، ظاهر آلت جنسی او به ما می‌گوید که کودک مذکر (پسر) است یا مؤنث (دختر). بعد از تولد، رشد جندری کودک شروع می‌شود. اولین قدم، انتخاب اسم پسرانه یا دخترانه برای او است و نوع و رنگ لباسی که بر تن او پوشانده می‌شود. قدم‌های بعدی، شکل رفتار والدین با کودک، اسباب‌بازی‌هایی که به او داده می‌شوند، نوع بازی‌هایی که به او یاد داده می‌شود،

در خلال دو ساله‌ی اول زندگی، کودک نه تنها یاد می‌گیرد که خود را به‌عنوان مذکر یا مؤنث بشناسد بل که رفتارهای ماسکولین یا فمینیین مناسب جنس فیزیکی خود را هم به عاریت می‌گیرد. خلاصه این‌که، این کودک قبل از آن‌که امکان انتخاب عقاقلانه‌ای داشته باشد، نقش جندری او (بر اساس جنس فیزیکی‌اش) به خورد او داده می‌شود. موضوع از جهت تئوریک نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌کند بل که چه‌بسا اسباب رضایت خاطر هم بشود. اما امروزه تعداد هرچه بیشتر از مردم پی می‌برند که موضوع غیر عادلانه است و به نابرابری جنسی منتهی می‌شود. اکثر جوامع بشری نقش که تری به زنان اعطاء می‌کنند (در جامعه‌ی ایران این وضع بدتر است)، زنان از احترامی کم‌تر از احترام مردان برخوردارند، حرکات و رفتارهای فمینیین (مؤنثانه) کم‌تر از حرکات و رفتارهای ماسکولین (مردانه)، اعتبار دارند و غیره. در نتیجه، نقش جندری، به وسیله‌ای برای که تری زنان تبدیل می‌شود. در عوض مردان، نقش جندری ماسکولین را به‌عنوان تضمینی برای برتری، ریاست و تسلط بر زنان قلمداد می‌کنند. با این حساب، جندر به موضوع قدرت‌داری و بی‌قدرتی در جامعه ربط پیدا می‌کند و در نهایت یک موضوع سیاسی است.

بی‌جهت نیست که جنبش زنان این‌همه بر آموزش سیاسی زنان و تشویق آن‌ها به دخالت در عرصه‌ی عمومی تأکید می‌کند. (امروزه همه‌ی کوشش‌گران حقوق اقلیت‌های جنسی چونین روی‌کردی را در پیش گرفته‌اند.)

با پیش‌رفت اجتماعی، کسب برابری جنسی و حقوق زنان در جامعه، هرچند که بعضی از تفاوت‌های جنسی دو جنس هم‌چونان باقی خواهد ماند، اما تفاوت‌های جندری به‌مرور رنگ می‌بازند و معلوم نیست چیزی از آن‌ها باقی خواهد ماند یا نه.

اخلاق جنسی

گفته می‌شود که دو قرن پیش، فیلسوفی غربی گفته است که «من با آنچه که تو می‌گویی موافق نیستم، اما جانم را در راه حق تو در گفتن آنچه بدان اعتقاد داری، می‌دهم.» این گفته، جان‌مایه‌ی معنویت و حال و روزگار غرب آن-زمان در خلاص‌کردن خود از خشونت اربابان مذهبی و سیاسی را به‌خوبی نشان می‌دهد.

همان گفته و معنویت، بعدها، به بنیان دموکراسی تبدیل شد و به شکل تضمین قانونی حق همه‌ی افراد در انتخاب هر مذهبی که دوست دارند، داشتن هر اندیشه‌ای که خود می‌پسندند، و همین‌طور آزادی گفتار و نشر اعتقادات خود، تجلی یافت.

پیش‌قدم‌شدن جوامع غربی در ساختن جامعه‌ای مبتنی بر آزادی، دموکراسی، به رسمیت شناختن حق خودمختاری فرد، تحمل، صبوریت و مدارا، نه تنها در پیش‌رفت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن جوامع تأثیر به‌سزایی داشت، بل که اعتبار اخلاقی و فرهنگی برای غرب هم به همراه آورد، و هرچه زمان می‌گذرد، تعداد بیش‌تری از انسان‌های جوامع دیگر در گوشه و کنار جهان به اهمیت اداره‌ی جامعه خود بر اساس لیبرالیسم و دموکراسی به شیوه‌ی غرب پی می‌برند.

دموکراسی چه در عرصه‌ی جنسی و چه در عرصه‌های دیگر، تنها با افزودن بند یا بندهایی به قانون، زاده نمی‌شود، مهم‌تر از آن، به رهبرانی که هم خود واقع‌دمکرات باشند، به دموکراسی وفادار، و هم روح دوران خود را به‌خوبی بشناسند، نیاز دارد. امروزه، دموکراسی، دیگر کالایی لوکس برای از ما بهتران نیست؛ تجارب جمعی بشر گواه بر آن

دارد که بهترین راه و روش اداره‌ی جامعه، همانا دموکراسی است. برقراری دموکراسی در هندوستان، چندین کشور آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین، گویای این واقعیت است که ادعای «دموکراسی در جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد مگر آن‌که آن جامعه به سطح معینی از رشد و رفاه اقتصادی و فرهنگی برسد»، اعتبار چندانی ندارد.

چالش‌هایی که دموکراسی و مدرنیت در برابر سنت‌های به‌غایت کهنه‌ی مذهبی قرار می‌دهد، بسیاری از مذهبیبون متعصب را نگران و برآشفته می‌سازد، چراکه معتقدند اگر مردم، آداب، سنن و اصول و قراردادهای حاکم بر روابط خود را نه بر اساس اعتقادات مذهبی بل که بر اساس سنت‌های مدرن تنظیم کنند، آن‌وقت سنگ روی سنگ باقی نمی‌ماند و «سگ صاحبش را نخواهد شناخت».

رانندگی زنان در ایران یک امر عادی و جاافتاده است، اما مردان عربستان سعودی این کار را مخالف تعالیم اسلام می‌دانند. تحصیلات زنان در عربستان سعودی قانونی است اما طالبان در افغانستان این کار را مخالف آموزش‌های اسلامی می‌دانند و مدارس دختران را منفجر می‌کنند. اگر زنان در تونس، مراکش، لبنان، ترکیه و بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی، موی سر خود را نپوشانند، کسی اعتراضی نمی‌کند، اما در ایران، به زور قانون و بر اساس برداشت خاصی از اسلام، حجاب را بر زنان تحمیل کرده‌اند. این‌ها همه نشانه‌های آن‌اند که مذهبیبون متعصب در هر کشوری با چالش‌هایی مواجه هستند، اما این چالش‌ها قبل از آن‌که خطری برای جامعه باشند، قرائت خاص و یک‌جانبه‌ی متعصبانه از مذهب، و نظم کهنه‌ی دل‌خواه آنان در آن جامعه، را تهدید می‌کنند، نظمی که در واقع ربطی به مذهب ندارد، بل که آداب و سنتی است که دوران‌ش به سر رسیده است.

متعصبان مذهبی، هیچ تغییری، به‌خصوص تغییرات در عرصه‌ی اخلاق جنسی را بر نمی‌تابند، و معتقدند که هرگونه اصلاحی در این زمینه باعث هرج و مرج و فروپاشی خانواده می‌شود. با این‌همه، با گذشت زمان، تعداد هرچه بیش‌تری از انسان‌های مذهبی، از تأثیر احکام خشک اعتقادی و اخلاق جنسی که به نابرابری و تبعیض در بین شهروندان منجر می‌شود، آگاه شده، اصول اعتقادات خشک مذهبی را غیر قابل دفاع می‌یابند و در نتیجه، ترس‌های واهی خود از اصلاح اخلاق جنسی را به کنار نهاده، ایده‌های مدرن مبنی بر استقلال و خودمختاری فرد، حق حاکمیت او بر تن و جنسیت خود و حق تعیین سرنوشت فردی را می‌پذیرند و خواهان قرائت‌هایی هرچه امروزی و انسانی‌تری از اصول مذهبی می‌شوند. این مذهب‌یون متحول‌شده بر آن‌اند که اصول و قوانین جزائی نباید متأثر از احکام مذهبی باشند، دخالت مذهب در سیاست را نادرست می‌دانند و به این گفته‌ی یکی از نویسندگان مسیحی در زمانی دور پی می‌برند که: «از بین همه‌ی رژیم‌های ستم‌گر، آن رژیم ستم‌گرتراست که ستم و سرکوب را به بهانه‌ی خوش‌بختی و سلامتی قربانیان خود، به کار می‌برد. ستم‌گر خودخواه و خون‌آشام ممکن است روزی از کار خود خسته شود، اما ظالمی که با وجدانی آسوده، مردم را به بهانه‌ی خوبی و خوش‌بختی خودشان، سرکوب می‌کند، هیچ‌وقت رحمی به دل خود راه نمی‌دهد، از هیچ‌چیزی و هیچ‌کسی چشم‌پوشی نمی‌کند، و از نتیجه‌ی کار خود پشیمان هم نمی‌شود.»

این اصل، بر سنت‌های هزاران‌ساله‌ی قبل از خود خط بطلان می‌کشد. در طول تاریخ، و همین امروز هم در بسیاری از کشورهای جهان، رهبران سیاسی و مذهبی، انسان را با انواع بهانه‌ها، از نگه‌بان و مسئول خویش‌تن خویش بودن،

محروم کرده و می‌کنند. تنها «رهبران آگاه و بلندپایه»ی مذهبی و سیاسی‌اند که خوبی و بدی فرد را تشخیص می‌دهند، و می‌دانند که چه چیزی برای او خوب است و چه چیزی بد. به عبارت دیگر انسان را در هر سن و سالی، فردی صغیر می‌دانند که آن‌ها باید برای او تعیین تکلیف کنند. این «رهبران»، زور و قدرت هم دارند و هر کسی که از آن‌ها سربچی کند را با انواع ترفندها از سر راه خود بر می‌دارند. تاریخ سی سال گذشته‌ی ایران تاریخ همین گروگان‌گیری سرنوشت مردم توسط رهبران مذهبی و سیاسی است. کشورهای دارای دموکراسی همین تجربه را در تاریخ خود دارند اما قرن‌ها قبل از جامعه‌ی ما.

هیچ چیز بدتر از آموزش و دکتربین مردم به احساس گناه از نیازهای جنسی خود نیست. جنسیت منبع شادی، لذت، سرخوشی و سلامت فرد است. سکس تنها برای تولید مثل نیست بلکه برای تفریح، آرامش، رابطه با دیگری و احساس کمال و لذت هم هست. با پذیرش این اصل به عنوان هدف سکس، بسیاری از استانداردهای اخلاقی سنتی در مورد سکس هم موضوعیت خود را از دست می‌دهند. بنابراین، هیچ دلیلی برای محدودکردن سکس به دخول واژنی آن هم تنها در حوزه‌ی ازدواج، باقی نمی‌ماند، و در نتیجه محکومیت سکس قبل از ازدواج، یا انواع گرایش‌ها و رفتارهای جنسی مبنی بر توافق دو جانبه، امری ستم‌گرانه و غیرعادلانه خواهد بود. از آن گذشته، اگر پذیرفته شود که سکس به خاطر لذت، سرخوشی، تفریح و احساس کمال و آرامش باشد (که هست)، آن وقت آموزش جنسی، وسایل پیش‌گیری از بارداری، حق سقط جنین و دسترسی به کاندوم هم بایستی در اختیار عموم گذاشته شود.

هر محدودیتی به هر حال باید بر اساس نتایج آن بر جان، روان و اصل حق حاکمیت فرد بر سرنوشت خود، مورد قضاوت قرار گیرد و چونان چه محدودیت اعمال شده با این اصل اساسی در مغایرت باشد، آن وقت محدودیتی غیر

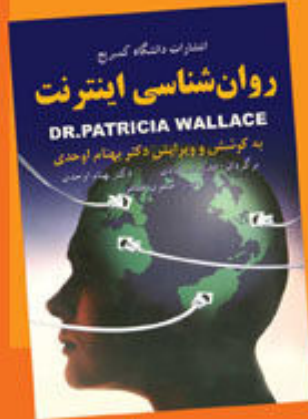
اخلاقی، نادرست و غیر قابل دفاع است. با این‌همه باید گفت که علم به تنهایی نمی‌تواند به ما به‌عنوان یک حیوان جنسی، دیکته کند که چگونه رفتار کنیم. علم به ما کمک می‌کند که با آگاهی و هوش‌یاری قضاوت کنیم و تصمیم بگیریم، اما علم خودبه‌خود کدهای اخلاقی ما را تنظیم نمی‌کند. قضاوت‌های ارزشی ذاتن غیرعلمی‌اند. در قضاوت خوب و بد، و تنظیم و انتخاب کدهای اخلاقی و ارزشی، «بی‌طرفی» وجود ندارد؛ چراکه در این‌گونه موارد، انسان همیشه اعتقاد، احساس و آموزه‌های خود را دخالت می‌دهد.

سرکوب جنسی تنها به اسلام و جوامعی که اکثریت مردم آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دهند، محدود نمی‌شود. نگاهی به تاریخ جوامع مختلف نشان می‌دهد، که آموزه‌های سرکوب جنسی، در ادوار مختلف، از تعالیم همه‌ی ادیان بزرگ (و کوچک)، استخراج و به کار گرفته شده‌اند. سرکوب جنسی به نوع نظام اقتصادی حاکم بر جوامع هم ربط چندانی ندارد. هم در جوامعی که در تاریخ ادعای سوسیالیسم کرده‌اند و هم در جوامع کاپیتالیستی، سرکوب جنسی دیده شده و می‌شود. شاید با اطمینان بتوان گفت که کلید مسئله به فرهنگ و بود و نبود دموکراسی در جامعه ربط دارد. در هر جامعه‌ای، فارغ از اعتقادات مذهبی مردم، و فارغ از نوع اقتصاد حاکم، درجه‌ی آزادی جنسی به درجه‌ی رشد فرهنگ اجتماعی، و دموکراسی در آن جامعه بستگی دارد. «جان استورت میل» در رساله‌ی «آزادی» (۱۸۵۹) یادآوری می‌کند که «تنها هدف از اعمال زور و قدرت بر علیه هر عضوی از جامعه، بر خلاف میلش، باید همانا جلوگیری از ستم‌رسانی او بر دیگری باشد. محدودکردن فرد به خاطر و بهانه‌ی خوش‌بختی و خوبی خودش، اعتبار چندانی ندارد. هر شخصی مسئول و نگهبان سلامتی فیزیکی، روانی و معنوی خود می‌باشد.»

درست به‌همین خاطر، یک جامعه‌ی دمکرات، با به‌رسمیت شناختن حق خودمختاری، استقلال فرد، و حق حاکمیت او بر سرنوشت خویش، و دفاع از فرد در برابر دست‌درازی اخلاق‌گرایان و رهبران مذهبی و سیاسی، از بنیان هستی خود (جامعه) نگه‌بانی می‌کند.

««««« خرید کتاب برای علاقه‌مندان «««««»»»»»

در فضای مجازی و
بیکران اینترنت تنها
با دانایی می‌توان
به کامیابی رسید



نقاب‌های شخصیتی، عشق ورزی و
همسریابی، دوستی و کینه توزی،
یاری‌رسانی، پرخاشگری،
جنسیت، هرزه‌نگاری (پورنوگرافی)
و هرزه‌درایی، در اینترنت؛
روان‌شناسی اعتیاد به اینترنت و ...

فروش در کلیه کتابفروشی‌های معتبر سراسر کشور

با شناخت روان‌کاوی، ناخودآگاه آدمی را بشناسیم

«پنج گفتار در بیان روان‌کاوی» مجموعه‌ی پنج سخنرانی دکتر زیگموند فروید در آمریکا - در زمانی که هنوز روان‌کاوی شناخته و پذیرفته نشده بود - است. فروید با این پنج سخنرانی سایکوانالیز (روان‌کاوی) را معرفی نمود و به آن رسمیت بخشید. این امر انقلابی در تاریخ روان‌شناسی و روان‌پزشکی پدید آورد و فلسفه، ادبیات، هنر، سینما و دیگر حوزه‌ها را به گونه‌ای ژرف و جدی تحت تأثیر قرار داد.



فرجام خودشیفتگی (نارسی سیزم) و خودبزرگ بینی بیمارگونه را در فیلم «سقوط هیتلر (Down fall)» ببینید

www.iranbod.com



کامل‌ترین مرجع سکسولوژی به زبان فارسی، براساس معتبرترین مراجع بین‌المللی شامل فصل‌هایی چون: مفاهیم کلیدی در مطالعات سکس، مراحل رشد روانی-جنسی انسان، روان‌شناسی و روان‌کاوی سکس و عشق (از دیدگاه فروید، یونگ، اریک فروم، مزلو، ویکتور فرانکل، ادلر، پرلز، پیازه، کارن هورنای، مسترز، جانسون، کاپلان، سادوک،...)، واکنش‌ها و پاسخ‌های جنسی بدن انسان، اختلالات عملکرد جنسی، ناتوانی جنسی، تأثیر داروها، الکل، حشیش، تریاک، مواد مخدر و محرک و...، انحرافات جنسی (آزارخواهی، آزارگری، هرزه‌گری تلفنی و اینترنتی و...)، اعتیاد به سکس، دون ژوانیزم، اختلالات هویت جنسی (دو جنسی حقیقی و کاذب، مبدل پوشی و...)، کودک‌آزاری، همسرآزاری، تجاوز به عنف، وایاگرا و تقویت جنسی

www.iranbod.blogfa.com

واکنش‌ها و پاسخ‌های جنسی اعضای مختلف بدن زن و مرد از سنین جوانی تا میانسالی و
کهنسالی و دوران بارداری و غیربارداری

مراکز پخش تهران: گسترش ۹ - ۸۸۷۹۴۲۱۸، پارس‌سیان ۶۶۹۶۴۱۶۴
رشد ۶۶۴۶۳۶۴۵، ارجمند ۸۸۹۷۹۵۴۴، نوردانش (ارسال پستی) ۶۶۴۱۷۳۰۸
چهر ۶۶۴۶۹۸۸۹، سپیدار ۶۶۲۵۷۶۵-۳۱۱

برای ارسال پستی و تلفنی با **روان‌شناسی جامعه** تماس بگیرید.

برای رسیدن به آرامش و پیشرفت، ذهن خودآگاه و ناخودآگاه خود را از چنگال نادانی‌ها و خرافات‌رهایی بخشید

فصل‌نامه‌ی جنسیت و جامعه به خوانندگان و علاقه‌مندان خود تعلق

دارد، و برای ادامه‌ی انتشار، بهبود کیفی، توزیع و معرفی وسیع در سطح

جامعه به همت و همکاری همه‌ی شما عزیزان نیاز دارد.

ای‌میل برای تماس

JenseyatvaJameh@talktalk.net

آدرس وب‌لاگ

<http://jenseyatvajameh.wordpress.com>